

تألیف و تحقیق: مراد یوسفی

تضاد یا تطابق

قرآن و علم

پاسخ عقلی به ۴۱ اشکال علمی وارد شده به قرآن

..*بنام خالق بی همتا*.*.*

قرآن و علم .. تضاد یا تطابق ؟!

پاسخ عقلی به ۴۱ اشکال علمی اسلام ستیزان وارد شده بر قرآن کریم

مؤلف: مراد یوسفی

مقدمه:

به درازای تاریخ ۱۴۰۰ ساله‌ی ظهور دین مبارک اسلام، دشمنانش دمی ساکت و صبور ننشسته‌و از هر فرصتی برای تخریب چهره‌ی واقعی آن استفاده نموده‌اند.

زمان پیامبر(صلی الله علیه و سلم) با جنگ رو در رو ، خونین و نفاق میان یاران بزرگوارش، به براندازی مشغول بودند، سپس در لباس و ماسکی دیگر با ایجاد رخنه و نفوذ در بین حکام اسلامی و اشاعه ی شایعات و ایجاد تحریفات در دل مردم، کاروان تمدن اسلامی را به انحراف و لنگر انداختن در دریای تردید ها، وادارکردند....

با نابودی آخرین خلافت اسلامی در قرن گذشته و تکه پاره کردن خاک مسلمانان، ضربه‌ی دیگری بر پیکر امت اسلام وارد ساختند..

در راستای سیاست‌های کلان استعماری، بسیاری از جوانان را با قرآن بیگانه کردند ، طوری که سالهاست جوانان مسلمان و نمازخوان! و کاملا معتقد، از قرآن فاصله گرفته و با آن بیگانه و مهجور شده‌اند و متاسفانه دیگر اعتنایی به آموزه‌های والای آن ندارند(حقیقتا این وضعیت بسیار آزاردهنده است!)ولی با وجود تمام این فراز و نشیب‌ها، آنچه مرا امیدوار می‌سازد؛ این است که:

جوانان فهیم و برومند ما با وجود تمام این مسافت های ایجاد شده، باز هم تقدس و بی‌همتا بودن و من الله بودن قرآن را با جان و دل قبول داشته اند ، باور کنید حتی جوانان معتاد و فاسد و گناهکار ما هم تقدس قرآن را در جان و دل خود زنده نگه داشته اند!

ولی متاسفانه دشمنان قسم خورده‌ی امّت رسول‌الله (صلی الله علیه و سلم) ، به این جدایی غم‌انگیز هم اکتفا نکردند و بسیار تلاش کردند تا قداست و یگانگی و احترام کلام مبارک قرآن را زیر سوال ببرند!

و در نهایت: با کریه نشان دادن چهره‌ی اسلامِ مبارک، جدیدترین توطئه‌ی خود را نیز رونمایی کردند و با استفاده از فضای مجازی و رسانه‌های ارتباط جمعی ، کار خود را رونقی دیگر دادند و مشاهده می کنیم که چگونه به آن سرخوشند!

آنها برای رسیدن به مقاصد شومشان ، سایت‌ها، گروه‌ها و کانال‌های بی‌شماری ایجاد کرده و از بی‌اطلاعی جوانان ما سو استفاده می کنند، تا جایی پیش رفته‌اند که می گویند:

- در قرآن اشکال وجود دارد (العیاذ بالله) !

- آموزه‌های دین ،تاریخ مصرف دارد . با دیدگاه آن زمان مطابقت داشته و با علوم تجربی امروز در تضاد است!

- قرآن ضد علوم بشری است ، مسلمانان چشم بسته آن را قبول کرده‌اند و واقف نیستندکه با مشکلات این زمان، همخوانی ندارد...

- و بسیاری از سخنان متخاصمانه‌ی دیگر...

جالب آنکه برای ادعای نادرست خود دلیل هم می‌آورند! و اشکالاتی را به لحاظ علوم تجربی، بر آیات مبارک وارد ساخته‌اند...! اگر به منابع آنها مراجعه کنید؛ این موارد را به وفور می‌یابید و متوجه خواهید شد که برای گسترش این شبهات در بین جوانان چه سختی‌ها و هزینه‌های گزافی را متحمل شده‌اند(مسلمانان عزیز این یعنی: آن ها حاضرند هزینه کنند تا جوان را با قرآن و دین ، دشمن کنند)

خلاصه ی کلام : معاندان، جنگی تمام عیار را شروع کرده و رهبری می نمایند، ولی این بار نه با سلاح های متعارف و جنگ های مرزی ، نه با گلوله و آتش ؛ بلکه با قلم...!

آنها با قلم‌های زهرآگین خود تلاش می کنند که قداست و احترام قرآن کریم را از دل میلیون‌ها جوانِ مسلمان خارج سازند و محو نمایند..

آنها خوب می دانندکه جوان آگاه از مفاد قرآن، برنامه ای برای نفی بردگی از قیدهای آنان خواهد شد لذا با سخت ترین تجهیز، به جنگ غیر محسوس، آمده اند....

اعلام جنگ علیه دین و اسلام ! به نام تجدد و مبارزه با کهنه پرستی!

آنچه مغرضان بیشتر روی آن تاکید دارند، بحث اشکالات علمی موجود در قرآن کریم می‌باشد.

چون بر این امر واقفند وخوب می‌دانند که عصر ، عصر علم و تکنولوژی است و باز هم می‌دانند که علم، امپراطوری بی بدیلی در ذهن انسان ها دارد و اهمیت تکیه بر آن، برای اثبات ادعاها، چقدر می تواند مهم باشد ، به همین خاطر بسیار تلاش می کنند که به جوانان بگویند: عقیده و باور شما با علمی که به بخشِ جدایی‌ناپذیر زندگی شما تبدیل شده، تضاد و منافات دارد!

ولی باید گفت:

- آیا قلم های ما مرده اند؟ آیا جوان های جویای حقیقت، نسلشان منقرض شده که اینان ، چنین گوی در میدان می رانند؟

-آیا دانایان ما به این حساس نیستند که دیگران برایشان ، خواب دنیایی بدون قرآن دیده اند؟

-آیا نسل پاسخ گویانِ به یاوه، منقرض گشته که در قبال این خدعه ی حساس، بی مسئولیت شوند؟

-آیا احساس مسئولیت ما در مقابل خدای منان ضعیف‌تر از احساس مسئولیت آنها در مقابل معبودهای دروغین می باشد؟

تمام این سوالات و این دغدغه و درد دین ، مرا بر آن داشت تا دست به قلم شوم ...

لذا با استعانت از الله متعال(سبحانه و تعالی) تصمیم گرفتم ، تمام اشکالات علمی وارد شده بر قرآن کریم را پاسخ دهم و الحمد لله این کار با موفقیت انجام شد.

لازم است یادآوری کنم که برای مطالعه‌ی کتاب، چند نکته‌ی زیر را در نظر داشته باشید:

۱. قرآن، به هیچ عنوان یک کتاب علمی نیست؛ بلکه کتاب هدایت بشر است ، فقط گاهی اوقات در جهت تکمیل جهان‌بینی ما گریزها و اشاراتی به جهان خلقت داشته است.

۲. هدف ما از طرح مسائل علمی قرآن، به هیچ عنوان بی‌ارزش کردن دستاوردهای علمی بشر نیست، ما فقط می‌خواهیم بگوییم: اگر این کتاب از جانب خداوند متعال نیامده است، امکان ندارد ۱۴ قرن پیش فردی بی‌سواد و بی‌تخصص مسائل مربوطه را این گونه دقیق و شفاف بیان کرده باشد!

فراموش نکنید حتی اگر پیامبر (صلی الله علیه و سلم) یکی از دانشمندان در حوزه ی علوم تجربی می‌بود ؛ باز هم بیان چنین مسائلی معجزه است؛ چون قرآن در عصری نازل شد که بشریت از لحاظ علمی بسیار ضعیف و در حالتی از بدویت به سر می برده است، دنیای آن زمان و علم موجود در آن فضا ، از این مسائل بی‌اطلاع بود (مثلا بحث جنین، که در کتاب موجود است).

۳. مسائل علمی اشاره شده در قرآن، حتی اگر نکته‌ی جدیدی را هم به ما نیاموزد ؛ همین که با امور بدیهی علم امروز در تضاد نیستند، از جانب الله بودن قرآن را ثابت می کنند.

۴. نویسنده‌ی شبهات که شخص خاص می‌باشد، تمام اشکالات به زعم خودش را جمع کرده بود که به خیالش تیر خلاص و آخر را به سمت اسلام پرتاب کند، ولی به یاری خدا ما هم از این فرصت استفاده کردیم و با نقد مجموعه‌ی گرد آوری‌شده، توسط ایشان به یکباره تمام شبهات مطرح شده در این زمینه را پاسخ دادیم (عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد).

۵. نویسنده، مرحله به مرحله و بسیار روان‌شناسانه روی موضوعات زوم کرده و در پایان هر بررسی می نویسد: این کلام محمد ، غلط است و امکان ندارد خداوند همچین چیزی را گفته باشد!

درواقع ابتدا تقدس قرآن و عظمت رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) را زیر سوال می‌برد و در مراحل بعدی سراغ نفی خدا می‌رود!

(در ادامه‌ی آثارش مستقیم منکر وجود خدا می‌شود) لذا از همین حالا این نیرنگ او را بشناسید .

۶. در حد توان اشکالاتش را حجیم و فربه کرده است، تا مخاطب تصور کنند ؛ چقدر مطلب علیه اسلام نوشته شده است!

در حالی که حقانیت یک مطلب فقط با استدلال متقن زیر سوال می‌رود ، نه با سیاه‌نمایی و امور نادرست دیگر...

این به آن معناست که ورم کردگی مطالب را دالِ بر دقیق بررسی کردن ندانید و از اطناب آن نترسید.

۷. او مدام ادعا می‌کند که قرآن، برگرفته و کپی از کتابهای یونانی و عبری و چینی و...است.

لذا بنده در جایی که دروغی به قرآن نسبت داده شده و ادعا می‌کند که بفرمایید همچین غلط فاحشی در کتاب‌های گذشته هم وجود دارد، فقط نادرست بودن اشکال مطرح شده در مورد قرآن را ثابت کرده‌ام.

اما اگر مطلب درستی را از قرآن نقل کرده ، جهت بی ارزش کردن نکات علمی کلام وحی، ادعا می‌کند حرف قرآن زیاد مهم نیست؛ چون در کتابهای قبل از او هم دقیقا همچین مسائلی وجود داشته است ؛ من آن منابع را مطالعه کرده و ثابت کرده‌ام که این ادعاها، صحت ندارند و آنها اصلا ربطی به قرآن ندارند.

بنابراین باید به تلبیس ها هم دقت داشت که مطالب خلط نشود و از این گل آلودگی ، ماهی مقصودش صید نشود.

۸. درست است که قرآن درون مایه ی هدایتی دارد، ولی به سبک ادبی نزول پیدا کرده است. حال او کتاب ادبی قرآن را با عینک علوم تجربی بررسی کرده و تشبیهات انجام شده در قرآن را اشکال علمی می‌داند، مثلا : قرآن، ستارگان را به چراغ تشبیه کرده، او می‌گوید: این غلط است و آنها چراغ نیستند!

می دانید اگر با فیلتر او وارد حوزه‌ی ادبیات شویم ، دیگر از بوستان و گلستان و مثنوی معنوی و منطق الطیر و... چیزی باقی نمی‌ماند؛ زیرا : آنها پر از تشبیه و طبعا پر از اشتباه علمی خواهند بود!

۹. او دیدگاه مطرح شده از جانب برخی از مفسران را به عنوان معنای اصلی آیات در نظر گرفته ، و حمله ها و نقدهایش را شروع می کند، در حالی که در بهترین حالت او یک دیدگاه را نقد کرده و آیه، سر جای خود قرار دارد. (مثلا بحث یخرج من بین الصلب و ترائب).

۱۰. کار ما روشنگری است ، نه سیاه‌نمایی!

لذا مطالب شبهه‌افکن را هم به صورت تمام و کمال قید کرده‌ام (مگر در موارد بسیار محدود که نقل برخی از مباحث لازم نبوده و در همان‌جا هم دلیل عدم نوشتن را قید کرده‌ام) تا جوانان عزیز خود

قضاوت کنند. بگذارید جوانان صاحب فکر ما، هم مطلب دشمنان اسلام در اختیارشان باشد و هم پاسخ مسلمانان ، بگذار با چشمان خود ببینند که دشمنان اسلام چگونه واقعیات را تحریف می کنند...

همچنین اسلام‌ستیزان هم بهانه‌ای نداشته باشند که آن چه مد نظر ما بود نقد نکردید... بگذار متن آن‌ها هم موجود باشد و بدانند که اتفاقا همان را نقد کرده‌ایم.

نقد ما منصفانه و بقصد شفاف نمودن فضایی است که با غبارشبهه، حق و باطل خلط شده است ..... پس یادتان باشد که ما چیزی را حذف نکرده و تنها نورافکنی بر تاریکی ها افکنده ایم.

در پایان:

این کتاب را به تمام جوانانی تقدیم می کنم که در شبهای تاریک، به صورت کاملاً گمنام، با نیتی پاک، ساعت‌ها پشت کامپیوتر می‌نشینند (یا گوشی به دست دارند) و در فضای مجازی از موجودیت اسلامِ مبارک در مقابل اسلام‌ستیزان دفاع می‌کنند، خوشا به حال این مجاهدان قلم به دست، که خواب از سر دشمنان ربوده اند و با خیزش ایمانی و مجاهدانه ی خود در صدد برهم زدن تمام معادلات و برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ی استعمارگران نوین هستند.

خداوند کارتان را پر برکت و سربلندی دنیا و قیامت را نصیبتان بگرداند...

مراد یوسفی

بهمن ماه ۱۳۹۵ هجری شمسی

ایمیل ارتباط با نویسنده:

Shobahat1395@gmail.com

شبهه‌ی اول: منی آب پستی است!

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (سجده:۸) «سپس نسل او (انسان) را از چکیده آبی پست مقرر فرمود».

امروزه مشخص شده است که منی یکی از برترین پدیده‌های حیاتی است. در هر قطره‌ی آن میلیونها اسپرم زنده‌ی در حال فعالیت همراه با همه‌ی مواد لازم مثل غذا و آب و مواد حفاظتی وجود دارند. اما انسان بی‌اطلاع گذشته گمان می‌کرد که منی آبی پست و بی‌ارزش و نفرت‌انگیز است همین ایده‌ی غلط عوام را محمد وارد قرآن کرده است. اگر این آیه از خدا بود قطعا می‌دانست که منی از عظمتهای خلقت و فوق العاده ارزشمند است و آنرا پست نمی‌دانست. بنابراین آیه‌ی مذکور کلام محمد است نه خدا.

پاسخ به شبهه:

چه زیبا گفته‌اند:

آنان که نمی‌فهمند عذاب می‌دهند و آنانی که می‌فهمند عذاب می‌بینند. واقعا افرادی که این شبهه را طراحی کرده‌اند با ناآگاهی خود برای مسلمانان مایه‌ی رنج و عذاب شده‌اند.

دوستان توجه داشته باشید که ارزش‌گذاری در دنیای ما کاملا نسبی است، مثلا سنگ‌های خاصی در یک منطقه وجود دارد، مردم روستا هر روز از کنار آنها عبور می‌کنند و برایشان هیچ اهمیتی ندارد، ولی وقتی یک زمین‌شناس به آنجا می‌رود مسحور جذابیت آن سنگ‌های زیبا می‌گردد!

اینکه برای مردم روستا ارزشی ندارند به معنای نادانی و بی‌اطلاعی آن مردم نیست... به آنها چه مربوط است که چه نوع کانی‌هایی در این سنگ وجود دارد یا طبق چه فرایندی شکل گرفته‌اند! اما این نکات برای آن فرد زمین‌شناس بسیار حائز اهمیت است.

یا مثلا یک دانشجوی رشته‌ی ادبیات به نمایشگاه کتاب می‌رود در آنجا کتاب‌هایی را به صورت رایگان به مردم می‌دهند، آن کتاب‌ها در مورد فیزیک می‌باشند. آن دانشجو کتاب رایگان را تحویل نمی‌گیرد چون برای او هیچ ارزش و اهمیتی ندارد ولی برای یک دانشجوی رشته‌ی فیزیک این هدیه می‌تواند بسیار بسیار ارزشمند باشد.

خلاصه بدانید با توجه به «حوزه‌های مختلف» ارزش‌گزاری گزاره‌ها هم «تغییر» پیدا می‌کند.

حال به بررسی شبهه می‌پردازیم:

قرآن مجید کتابی است به عنوان راهنمای همیشگی انسان‌ها و زدودن مشکلاتِ اخلاقی و رفتاری از جامعه بشری، لذا در همین راستا فرموده منی یک آب پست می‌باشد(آن هم در مقام تذکر تا انسانها جایگاه واقعی خود را بدانند و به خاطر بیاورند که روزی از همین آب خلق شده‌اند)

و واقعا مشاهده می‌کنیم که منی در زندگی اجتماعی ما یک آب منفور و ناپسند و پست می‌باشد. این یک قاعده‌ی عمومی است افرادی که دچار احتلام می‌شوند بلافاصله به حمام می‌روند و خود را پاکیزه می‌نمایند. (چون با این وضعیت اصلا احساس راحتی نمی‌کنند)

حال جناب شبهه‌افکن در یک تلبیس آشکار، بدون هیچ دلیلی وارد حوزه‌ی «زیست‌شناسی» شده و ادعا می‌کند این مایع حاوی اسپرم زنده است و از لحاظ حیاتی بسیار مهم می‌باشد و...

متوجه تلبیس او شدید! که چگونه گزاره‌ی ارزشمند یک حوزه را با عینک حوزه‌ای دیگر بررسی می‌نماید؟

چه اشکالی دارد منی در جامعه و زندگی روزمره ما مایع کم‌ارزشی باشد ولی در زیست‌شناسی بسیار ارزشمند و گرانبها تلقی گردد! (مانند مثال‌هایی که در بالا ذکر کردم)

تعجب می‌کنم مگر قرآن گفته این مایع از لحاظ علمی بی‌ارزش است! چرا فرد شبهه‌افکن شروع نموده به بیان ارزش علمی اسپرم!؟

آیا کسی که احتلام می‌شود و بدنش آغشته به منی است می‌گوید:

به به، این یکی از برترین پدیده‌های حیاتی می‌باشد و هر قطره‌اش حاوی ملیون‌ها اسپرم زنده است، لذا آن را نمی‌شورم بگذار چند روز بر لباسم باقی بماند! خود شبهه‌افکن می‌داند که این گونه نیست.

لذا باید بدانیم قرآن کتابی علمی (در حوزه‌ی علوم تجربی) نیست بلکه یک کتاب اجتماعی می‌باشد و مثالهایش هم در راستای هدایت اخلاقی بشر وضع شده‌اند (نه بیان قواعد زیست‌شناسی)، ولی گاهی اوقات مثال‌هایی در مورد طبیعت و کهکشان و... زده که در کمال تعجب مشاهده می کنیم با علم روز و بدیهیات شناخت انسان معاصر از جهان خلقت منطبق است، لذا می گوییم این کتاب از جانب خداست برای هدایت بشر و کتاب علم (در حوزه‌ی علوم تجربی) نیست.

اما مشاهده می کنیم فرد شبهه‌افکن به صورت فریب‌کارانه «سخن اجتماعی» قرآن را نقل نموده ولی «زیست‌شناسانه» به قضاوت آن پرداخته است!

مثل این است به دانشجوی رشته‌ی ادبیات بگوییم واقعا هیچ بویی از سواد نبرده‌ای چطور می گویی کتاب فیزیک نزد تو مفید نیست! ارزش آن را نمی‌دانی؟!! پس تو بی‌سواد هستی و هیچ علمی نداری!!!!

در پایان فرد شبهه‌افکن فضا را مناسب می‌بیند و آنچه خود می‌خواهد را به ذهن مخاطب منتقل می‌نماید (خود بریده و دوخته)... پس کلام محمد است و...!

غافل از این که استدلال خودش غلط است.

البته در مورد «ماء مهین» قول دیگری هم وجود دارد که ذکر آن لازم می‌باشد، برخی از پژوهشگران می‌گویند «مُهین» به معنای ضعیف و حقیر و پست می‌باشد، ولی «مَهین» به معنای صاحب وظیفه است و خداوند در این آیه از «مَهین» استفاده کرده است، با این معنا که این آب دارای وظیفه می‌باشد.

اما چون اکثر مترجمان و مفسران آن را به پست ترجمه کرده‌اند و شبهه افکن نیز روی همین معنی شبهه وارد کرده است، همان را بررسی کردیم و ثابت نمودیم که اگر مَهین به پست هم ترجمه شود باز اشکالی به آیه‌ی شریفه وارد نیست و شبهه افکنان در اشتباه می‌باشند.

جوانان عزیز هوشیار باشید

***

شبهه‌ی دوم: خروج منی از بین ستون فقرات و دنده‌ها

سوره‌ی طارق: **فَلْيَنظُرِ الْإِنسانُ مِم خُلِقَ (٥) خُلِقَ مِن ماء دافِقٍ (٦) يَخْرُج مِن بين الصلْبِ والتَّرَائِبِ (٧)** ترجمه: پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است (۵) از آب جهنده‌ای خلق شده (۶) [که] از بین ستون فقرات و استخوانهای سینه بیرون می‌آید (۷)

در آیه‌ی زیر نیز می‌گوید نسل آدم را از پشت انسان برگرفته است که مؤید همان آیات قبل است

وإِذْ أَخَذَ ربك مِن بنِي آدم مِن ظُهورِهِم ذُريتَهم وأَشْهدهم علَى أَنفُسِهِم أَلَست بِرَبكُم قَالُواْ بلَى شَهِدنَا أَن تَقُولُواْ يوم الْقِيامةِ إِنَّا كُنَّا عنْ هذَا غَافِلِينَ – اعراف (۱۷۲)

ترجمه: و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه (نسل) آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.

امروزه مشخص است که منی در بیضه‌ها ساخته می‌شود و در کیسه‌ی منی ذخیره می‌شود و از مجرای ادرار خارج می‌شود و محل ساخت و مسیر خروج آن هیچ ربطی به ستون فقرات و سینه ندارد. پس این گفته‌ی قرآن، غلطی فاحش است. این غلط، ریشه در خرافات باستانی دارد. مثلا

Hippocrates پزشک یونانی در ۲۵۰۰ سال قبل معتقد بود که منی از مغز سرچشمه می‌گیرد و سپس وارد نخاع موجود در ستون فقرات می‌شود و از آنجا به کلیه و بیضه و مجرای ادرار می‌رود (Hippocratic Writings, Penguin Classics, 1983, pgs.317-318) همچنین در تورات (۳۰۰۰ سال پیش) در موارد متعدد بهمین مطلب اشاره شده است از جمله خدا در خطاب به یعقوب می‌گوید " پادشاهان بسیار از پشت (صلب) تو پدید خواهند آمد " (Torah, Genesis 35:11)

این غلط در بین اعراب نیز از قدیم و حتی امروز شایع است. می‌بینید که محمد یک غلط عامیانه را به اسم خدا وارد قران کرده است. بیچاره خدائی که نمی‌داند منی در کجا ساخته و جریان می‌یابد. خطای واضح دیگر در آیات سوره‌ی طارق اینست که می‌گوید انسان از منی مرد ساخته می‌شود. چون گفته شده که انسان از آب جهنده ساخته می‌شود. آب جهنده فقط در مورد منی در مرد صادق است. چون زن اصولا فاقد منی است و تنها ترشحاتی در دیواره‌ی مجرای تناسلی و رحم دارد که انتقال اسپرم را تسهیل می‌کند. و تخمک زن هم با پاره شدن جدار تخمدان آزاد می‌شود و آب جهنده نیست. از طرف دیگر اگر می‌خواست بگوید که انسان از منی مرد و زن ساخته می‌شود باید آب جهنده را بصورت تثنیه بکار می‌برد نه مفرد. بعلاوه در هیچ جای قرآن به نقش زن در نطفه اشاره‌ای نشده است. این هم یک باور غلط قدیمی بود که بچه را صرفا حاصل منی مرد می‌دانستند و حتی تا همین اخیر نیز در جوامع رایج بود. بازهم می‌بینید که محمد این غلط رایج را وارد قرآن کرده و به خدا نسبت داده است. لازم به ذکر است که در روایاتی صحبت از آب زن و مرد شده است. در صورت صحت روایات مذکور بنظر می‌رسد که محمد متوجه این خطای خود در قرآن شده است و در حدیث سعی در اصلاح آن کرده است ولی به هر صورت آنچه در قرآن آمده است غلط است.

پاسخ به شبهه:

تفسیر دلخواه خود را می‌نویسد، سپس در قیافه‌ای حق به جانب آن را نقد می‌نماید!

آیا این اسلوب یک نقد منصفانه است؟ به هیچ عنوان.

درمورد آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی طارق بحث‌های فراوانی صورت گرفته است ابتدا به ترجمه‌ی آیات یک بار دیگر توجه بفرمایید:

«انسان باید نگاه کند که از چه چیزی آفریده شده؟ از آبی جهنده ساخته شده است، آبی که خارج می‌شود ازمیان صُلب و ترائب»

با توجه به این که فقط مایع جنسی مرد جهنده می‌باشد پس نتیجه می گیریم که آیه تنها در مورد اسپرم سخن گفته است. مشکل مفسران گذشته این بوده که تصور نموده‌اند این دافق و جهندگی در مورد مایع مرد و زن ارائه شده است، لذا آمده‌اند بحث پشت مرد و سینه زن را به ترجمه آیات افزوده اند، در حالی که این گونه نیست.

صُلب قطعا به معنای سختی و سفتی می‌باشد(نه ستون فقرات ، و استفاده از ستون فقرات برای تفسیر فقط یک فرض است) ولی در مورد ترائب چندین معنا وجود دارد و همین کار را کمی پیچیده‌تر کرده است.

عزیزان توجه داشته باشید که خداوند منان ۱۴۰۰ سال پیش این آیات را فرستاده است، برخی از آیات بنا بر حکمت پرودگار واضح نیستند و ما نمی‌دانیم که دقیقا پرودگار چه می‌فرماید، لذا مفسرانِ گرامی برای پیدا نمودن این نقاط گنگ به توضیح آیات پرداخته‌اند.

درمورد این سه آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی طارق تا به حال تفاسیر بسیار زیادی دیده‌ام، حال یکی از تفسیرها می گوید منظور ستون فقرات و استخوان سینه می‌باشد. فرد شبهه‌افکن هم همین را به منزله‌ی معنای واقعی و تفسیر صد درصدی آیه در نظر گرفته و به آن حمله کرده است ولی همانگونه که گفتیم اولا این آیه در مورد مایع جنسی مرد است و صلب و ترائب معانی دیگری دارند.

تذکر:

در اینجا ناباوران از فرصت سوءاستفاده می کنند و می گویند پس چرا خداوند می‌فرماید قرآن به سادگی نازل شده و کتاب راهنمای بشریت می‌باشد؟! در حالی که همچین مسائل گنگی در آن وجود دارد؟

در پاسخ می‌گوییم خدای منان آنچه مربوط به هدایت بشر باشد را به طور کاملا ساده بیان کرده است مواردی همچون توحید و معاد و قصص انبیاء و احکام و... ولی اینکه برخی از آیات این گونه هستند معانی آنها طوری نیست که فرد بگوید من هدایت نمی‌شوم. در قرآن این همه عظمت و بزرگی وجود دارد فردی بگوید من بخاطر این یک مورد آن را قبول ندارم بی‌شک قصد بهانه‌گیری دارد. تازه گفتیم که در این یک مورد هم تفاسیر متفاوت وجود دارد و شبهه‌افکنان فقط آن تفسیرهای ضد علم (که ناشی از بی‌اطلاعی آن مفسران عزیز از مسائل علمی بوده است) را برگزیده‌اند.

مخاطبان عزیز در تمام این التهابات آنچه ثابت و پابرجاست کلام حق تعالی می‌باشد که فرموده است: «**یخرج من بین صلب و ترائب**» حال شخصی بیاید یک تفسیر را نقد نماید کار او به معنای نقد قرآن نیست.

در ادامه ثابت می‌کنیم آن تفسیری که ضد علم است مورد قبول ما مسلمین هم نیست.

گفتیم که بی‌شک این آیات در مورد مرد می‌باشد و تمام تفاسیر و ترجمه‌هایی که بحث زن را کرده‌اند این نکته را در نظر نگرفته‌اند، همچنین صلب بدون هیچ گمانی به معنای سختی می‌باشد، اما ترائب معانی متفاوتی دارد توجه بفرمایید:

الف) عده‌ای به آن استخوان سینه می‌گویند

ب) عده‌ای می‌گویند از تراب می‌آید و خاک نرم است و به معنای نرم می‌باشد

ج) عده‌ای می‌گویند می‌تواند به معنای امور دوتایی در بدن باشد، دست‌ها، پاها، ران‌ها (تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص۵)

و معانی دیگر...

با توجه به این معانی مفسران دیدگاه‌های متفاوتی دارند

افراد (الف) می‌گویند منظور آیه ستون فقرات و سینه است چون مایعات و محتویات لازم برای تشکیل منی از ناحیه‌ی شکم و این اعضا تامین می‌شود.

افراد(ب) می‌گویند لگن که سخت است و مثانه در قسمت جلو نرم است

برای مورد (ج) موضوع دوتایی بودن می‌تواند پاسخ مهمی برای مسأله دریافت کرد، قسمت صلب که ثابت است و مکان سفت و سختی می‌باشد (استخوان خاجی یا ساکروم را در نظر بگیرید، روی گوگل بنویسید ساکروم تا عکسش را ببینید) برای ترائب هم:

محل ذخیره‌ی اسپرم‌ها پیش از خروج مکانی به نام «اپی دیدیم» می‌باشد که درست در پشت بیضه‌ها قرار دارد و به آنها چسپیده است، با این حال در جلوی اپی دیدیم چه قرار دارد؟ بیضه، که نرم هم می‌باشد.(روی گوگل بنویسید اپی دیدیم و به عکس آن توجه بفرمایید)

حال بیضه‌های مرد هم دو عدد می‌باشد به صورت قرینه و با در نظر گرفتن این معنی (ترائب به معنای دو عضو یکسان یا قرینه) می‌توانیم به تفسیر قابل تاملی دست پیدا کنیم(حتی عده ای از مفسران می گویند می تواند منظور از این دو مورد ران ها باشد...)

اگر دقت بفرمایید قرآن کریم می‌فرماید یخرُجُ، یعنی خارج می‌شود.

یعنی در آنجا بوده و خارج می‌شود، همانگونه که ذکر شد اپی دیدیم محل ذخیره‌ی اسپرم‌ها می‌باشد دقیقا در پشت بیضه هاست و مایع جنسی مرد بعد از انزال از آنجا خارج می‌گردد.

اما عزیزان باز هم تکرار می‌کنم نویسنده از بین چندین تفسیر، غیر علمی‌ترینِ آنها را انتخاب نموده و می‌گوید در قرآن اشتباه وجود دارد که در بهترین حالت، نقد او متوجه تفسیر و ترجمه است نه قرآن کریم.

شبهه‌افکن در ادامه، چند ادعای دیگر را هم مطرح کرده است که به آنها پاسخ می‌دهیم:

اولا اشتباه در کتاب‌های یونانی به ما هیچ ربطی ندارد چون ثابت کردیم در قرآن هیچ خطایی وجود ندارد و شما در اشتباه هستید.

ثانیا ادعا می‌کنید در تورات می‌گوید از پشت، منی خارج می‌شود. مراجعه می‌کنیم به تورات توجه بفرمایید:

ملل زیاد و پادشاهان بسیار از نسل تو پدید خواهند آمد. سرزمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم به تو و به نسل تو نیز خواهم داد... (پیدایش، باب ۳۶ بندهای ۱۰ تا ۱۵)

و اصلا بحث صلب و تولید منی از پشت و... وجود ندارد، پشت در اینجا منظور نسل و ذریه است ولی متاسفانه نویسنده فکر می‌کند اگر شخصی به نوه‌هایش بگوید شما از پشت من هستید منظورش این است موادی از پشت او بیرون آمده و فرزند و نوه‌ها را ساخته! در حالی‌که این یک اصطلاح عمومی است و منظور آن «نسل» می‌باشد.

ثالثا در ادعایی دیگر می‌گوید طبق نظر قرآن فقط مایع جنسی مرد در ایجاد جنین نقش دارد و قرآن به ایجاد نطفه و ترکیب اسپرم و تخمک‌ها باور ندارد. می‌گوییم قرآن را باید با قرآن فهم کرد (نویسنده در اکثر شبهات از همین قاعده استفاده می‌کند) لذا آیه‌ی دوم سوره‌ی مبارکه‌ی انسان را مطالعه می‌کنیم:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً «ما انسان را از نطفه آمیخته (از اسپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم».

پس در قرآن کریم هیچ اشکالی وجود ندارد و اشکال از فهم نادرست مخالفان می‌باشد.

***

شبهه‌ی سوم: تعیین نر و ماده پس از علقه

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى [۳۷] ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى [۳۸] فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى [۳۹] «آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود (۳۷) سپس بصورت خون بسته درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت (۳۸) و از او دو زوج مرد و زن آفرید (۳۹)».

در تفسیر آیات فوق احادیثی با مضمون واحد آمده است از جمله:

پیامبر گفت: نطفه در رحم بمدت ۴۰ شب قرار می گیرد سپس فرشته ای را بسوی آن میفرستد..فرشته می پرسد ای خدا مرد باشد یا زن؟ سپس خدا او را مرد یا زن قرار می دهد.

(صحیح مسلم ج ۳ حدیث ۲۶۴۵)

این آیات می گویند که نر و ماده بودن جنین پس از مرحله ی علقه معین می شود که غلطی فاحش است، چون جنسیت جنین به محض تشکیل سلول تخم (ترکیب اسپرم و تخمک در چند ساعت اولیه ی پس ازآمیزش جنسی) مشخص است.

پاسخ به شبهه:

اولا شما آیات را اشتباه ترجمه نموده اید، از کی تا به حال «جَعَل» به معنای «آفریدن» بوده است؟!!!

همه می دانند که «جعل» به معنای قرار دادن است، مفهوم آیه قرار دادن «شکل انسانی ، حالت مردانگی و زنانگی» می باشد ، نه «تعیین جنسیت». اتفاقا متخصصان هم تایید نموده اند که این عمل در دوره ی خاصی انجام می پذیرد.

که قرآن کریم دقیقا به این واقعیت علمی اشاره فرموده که بعد از علقه(یکی از حالات جنین) شکل انسانی(مردانگی و زنانگی) در جنین ایجاد می شود

واقعا تامل برنگیز است...

تا مدت زمان خاصی جنین شکل گرفته در جانوران مختلف «شبیه هم» می باشد (انسان، سگ، مرغ، لاک پشت...) و به جز متخصصان کسی نمی تواند آنها را از هم تفکیک نماید.

ولی بعد از این مدت زمان (که قرآن عظیم الشان دقیقا به این نکته اشاره فرموده) هر جانداری به شکل واقعی خود گرایش پیدا می کند، به طوری که به وضوح می توان فهمید این جنین متعلق به انسان می باشد یا شیر یا روباه!

افرادی که مایلند در این زمینه تحقیق کنند می توانند عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایند:
(و با انتخاب گزینه ی تصویر در سایت گوگل عکس های یافت شده را نگاه کنند)

similarity among embryos of complex animals

پس مشخص می شود که در آیه ی شریفه ی قرآن کریم هیچ اشکالی وجود ندارد.

اما بررسی حدیث و آشکار نمودن یک اشتباه فاحش دیگر در جملات فرد شبهه افکن:

قبل از هر چیز حدیث ۲۶۴۵ صحیح امام مسلم را بررسی می کنیم:

"إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ ثِنْتَانِ وَأَرْبَعُونَ لَيْلَةً، بَعَثَ اللهُ إِلَيْهَا مَلَكًا، فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا وَلَحْمَهَا وَعِظَامَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى؟ فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ أَجَلُهُ، فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ رِزْقُهُ، فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَلَكُ بِالصَّحِيفَةِ فِي يَدِهِ، فَلَا يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلَا يَنْقُصُ "

«هرگاه ۴۲ شب بر (انعقاد) نطفه گذشت خداوند متعال فرشته ای بسوی آن روانه می کند، پس آن نطفه را شکل می بخشد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را می آفریند، سپس فرشته می فرماید: پروردگارم آیا مذکر است یا مؤنث؟ پس پروردگارت هرچه اراده نمود مقدر می فرماید و فرشته می نویسد، سپس می گوید: ای پروردگارم روزی اش چطور باشد؟ پس پروردگارت هر طور که خواست و اراده نمود مقدر می نماید، و فرشته نیز می نویسد، سپس فرشته با صحیفه (نامه) در دستش بیرون می رود، و بعد، بر آنچه که الله متعال فرمان داده نه چیزی اضافه می کند و نه چیزی کم می نماید.»

مشاهده می کنیم که طبق حدیث شریف، ملایکه بعد از مدت زمان تعیین شده از پرودگار چیزی را که نمی داند سوال می پرسد(که آیا این بچه دختر است یا پسر؟) و هرگز در این زمان «تعیین جنسیتی» صورت نگرفته است. نویسنده شبهه با تلبیس، حدیث را غلط ترجمه کرده و نوشته ملایکه می پرسد:

مرد «باشد» یا زن؟

در حالی که اصل پرسش ملایکه این گونه می باشد:

مرد «است» یا زن؟

و بین این دو تفاوت وجود دارد، پرسش اول به معنای تعیین جنسیت است و پرسش دوم به معنای سوال از جنسیت!

متوجه اشتباه او شدید؟

هر کسی می داند از همان بدایت کار و تلقیح اسپرم و تخمک و ایجاد زیگوت، جنسیت تعیین می گردد.

(xx or xy)

جوانان عزیز بدانید قرآن کریم به عنوان پیام ویژه ی پروردگار به بشریت، هیچ منافاتی با علم ندارد لذا مخالفان مجبورند به تحریف متوسل شوند؛ مشاهده فرمودید هم آیه را غلط ترجمه کرده و هم حدیث را...تا به اهداف نادرست خود دست پیدا کند.

***

شبهه‌ی سوم: خلقت جنین در قرآن

عزیزان چون این شبهه طولانی است و موضوعات آن بسیار مهم می باشد اول توضیحاتی در مورد مساله عرض می نماییم سپس مطلب به مطلب (به صورت دقیق) شبهه را نقد می کنیم

***

یکی از شبهاتی که سالهاست اسلام ستیزان به آن اتکا می کنند مساله ی خلقت جنین در قرآن می باشد. در تقابل با آنان مسلمانان نیز کلیپ های بسیار جذابی تهیه کرده اند و با انیمیشن های متنوع

دیدگاه قرآن کریم را به تصویر کشیده اند. ولی باز هم شبهات زیادی در این زمینه منتشر می شود و به کرّات مشاهده نموده ام مسلمانان را به چالش می طلبند.

جنین شناسی یک رشته ی کاملا تخصصی می باشد و دخول افراد غیر متخصص به این حوزه قطعا با لغزش و خطا همراه خواهد بود.لذا برای جلو گیری از خطاهای فوق، قبل از هرچیز مطالب علم جنین شناسی را به دقت مطالعه نمودم تا با درکی کاملا واقع گرایانه و علمی شبهات مطرح شده را پاسخ دهم[۱].

جالب است بعد از اتمام تحقیقات متوجه شدم تمام شبهاتِ منتشر شده، ناشی از جهل شبهه افکنان به موضوع مورد نظر می باشد (شاید هم اوج تلبیس و خصومت آنها با اسلام مبارک)

به فرض مثال از ۱۰ مرحله، سه مرحله را در نظر نگرفته اند و تصور می کنند این اشکال قرآن است(!) اما مشکل از عدم مطالعه و دقت خودشان می باشد.(شاید هم نیت نادرست شان)

قبل از اینکه به بررسی شبهات بپردازیم میل دارم دوستانی که در این زمینه مطالعه نداشته اند را با چند و چون ماجرا آشنا سازم.تا آنها هم با ما همراه شوند و به اتفاق هم شبهات را پاسخ دهیم

لذا ابتدا گذری خواهیم کرد بر مفاهیم تا ببینیم قرآن کریم خلقت جنین را چگونه به تصویر کشیده است؟ علم در مورد دیدگاه قرآن چه می گوید؟ و...

***

با یک بررسی اجمالی متوجه می شویم قرآن برای خلقت جنین شش مرحله را معرفی نموده است:

---

[۱]. استفاده از جنین شناسی پزشکی "به استناد آیات قرآن و احادیث" مؤلف: دکتر قاسم ساکی ، جنین شناس وعضو هیئت علمی گروه آناتومی و جنین شناسی دانشگاه جندی شاپور اهواز و سایت های اینترنت.

۱.نطفه

۲.علقه

۳.مضغه

۴.استخوان

۵.گوشت

۶.خلق آخر

و این مراحل در آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره ی مومنون مطرح شده است، توجه بفرمایید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

«ما انسان را از عُصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم . سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم . سپس نطفه را به صورت لخته خونی ، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای ، و این تکّه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم ، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم ، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد . والا مقام و مبارک یزدان است که بهترینِ اندازه‌گیرندگان و سازندگان است».

قبل از ورود به بحث اصلی بدانید آن خاکی که آیه ی مبارک مطرح فرموده فقط برای حضرت آدم صدق می کند و به جز ایشان برای تمام انسانهای دیگر از مرحله ی نطفه شروع می شود.

نطفه:

زمانی که مرد و زن با هم آمیزش می کنند و انزال صورت می گیرد، بین سلول های جنسی مرد(اسپرم) و سلولهای جنسی زن(تخمک) لقاح صورت می پذیرد. به سلولی که ناشی از این تلفیق ایجاد می گردد «زیگوت» می گویند.

زمانی که همانند سازی کروموزوم ها داخل زیگوت انجام شد،این بار آماده می شود برای تقسیم می شود (و به دو سلول تقسیم می گردد).با تقسیم های متوالی سلول ها کوچک تر می شوند که به آن ها(سلول های کوچک) «بلاستومر» می گویند.

بعد از ۳ تا ۴ روز تعداد سلول ها به ۱۲ تا ۱۶ عدد می رسد که به هم می چسپند ، قیافه ی آن توده شبیه شاه توت می باشد و به آن «مورولا »می گویند، یک پرده ی شفاف هم به دور مورولا ایجاد می گردد.

سلول‌های درونی مورولا در نهایت اعضای بدن ما را تولید می کنند و سلول های خارجی آن باعث ایجاد جفت می شود.

(جفت عضوی مسطح است که دور تا دور جنین را می گیرد و نقش آن انتقال مواد بین مادر و جنین می باشد)

مراحلی که تا اینجا عرض نمودم در لوله ی رحم انجام می شود(یک لوله ی ۸ تا ۱۰ سانتی متری که به رحم ختم می شود) مورولا به رحم می رسد، مواد مترشحه از غددِ رحم به داخل آن پرده ی شفاف نفوذ می کنند و فضایی ایجاد می کنند به نام بلاستوسل، در این حالت به جنین بلاستوسیت می گویند.این وضعیت ۴ تا ۵ روز بعد از لقاح دیده می شود.

جنین روز ششم از پرده ی شفاف خارج می شود(که به آن رها سازی می گویند) و شروع به نفوذ در دیواره ی رحم می کند. روز هشتم سلول های بلاستوسیت که اصلا دارای نظم نیستند به دو لایه ی منظم با نام های هیپو پلاست(سلول های مکعبی شکلی دارد) و اپی پلاست(داری سلول های استوانه ای شکل می باشد و بر روی لایه ی هیپوپلاست تشکیل می شود)

جفت هم به دو لایه ی سیتوتروفوبلاست و سن سیتو تروفوبلاست تقسیم می شود

همان روز هشتم حفره ی کوچکی در اپی پلاست ظاهر می شود که حفره ی آمنیوتیک نامیده می شود، در آن حفره مایعی بنام آمنیون دور جنین را می گیرد و بسیار مفید می باشد (مانند یک بالشتک عمل می‌کند و نقش ضربه گیر را دارد، عایق دما است و نمیگذارد گرما و سرما به جنین منتقل شود و...)

روز نهم مشاهده می شود که در سن سیتوفروتوپلاست حفره هایی بنام لاکونا ایجاد می گردد ، سپس این حفره ها توسط خون مادر پر می شود و اطراف جنین را خون می گیرد.

این مراحل تا ۱۱ الی ۱۲ روز بعد از لقاح انجام می شود و پس از آن وارد مرحله ی دوم یعنی علقه می شویم.

اگر به آیات نگاهی بیندازید پرودگار متعال برای این مرحله فرموده نطفه را در قرار گاه استواری (مکین) قرار دادیم.

به نظر شما چرا پروردگار منان آن را استوار و امن معرفی نموده است؟

استخوان لگن از آن محافظت می کند، به وسیله طناب هایی به لگن محکم شده است، تا انتهای حاملگی حجم آن چند درصد افزایش می یابد، تا وقت زایمان انقبضات چندانی ندارد(به دلیل هورمون پروژسترون) وگرنه بچه پایین می آمد و...

علقه:

علقه ، دومین مرحله ی تکاملی جنین می باشد.گفتیم که جنین تقسیم شده به دو لایه ی اپی لاستی و هیپو لاستی تقسیم می شود، آن ها هم در این مرحله ، طی روندی بنام گاسترو لاسیون به اکتو درم، مزو درم و آندودرم تبدیل می شوند

در نهایت:

لایه ی اکتودرم باعث ایجاد مغز و نخاع و بینی و چشم و... می شود

لایه ی مزودرم باعث ایجاد غضروف ها و استخوان ها و عضلات و... می شود

لایه ی آندودرم باعث ایجاد پوشش اپی تلیایی مثانه و پیش راه و لوزه ها و تیموس و... می شود

اما باید بدانیم در کلام عرب «علقه» به سه مفهوم معنا می شود:

۱.زالو

۲.خون بسته

۳.آویزان

جالب اینجاست که بصورت اعجاب انگیزی هر سه معنی برای جنین در این مرحله صدق می کنند!

چرا زالو؟

زالو موجودی است که در برکه ها زندگی می کند، از نظر تغذیه وابسته به دیگران است و از راه مکیدن خون زندگی خود را تامین می نماید.

جنین از روز ۱۲ تا ۲۱ وارد مرحله ی علقه می شود، تا قبل از ورود به این مرحله(در لوله ی رحم بود یا در رحم شناور بود) از مایعات اطراف خود تغذیه می کرد.

ولی این بار منبع تغذیه ی دیگری دارد، در مطالب بالا عرض کردیم که روز نهم در سن سیتو فروتوپلاست(یکی از لایه های جفت) حفره هایی بنام لاکونا ایجاد می شود که توسط خون مادر پر می شوند. این روند ادامه پیدا می کند تا خون مادر دور تا دور جنین را می گیرد ، در این حالت می گویند گردش خون رحمی جفتی برقرار شده است. از این به بعد جنین نیاز های خود را از طریق خون مادر دریافت می کند(به وسیله ی انتشار غذا و اکسیژن و...)

بنا براین مشاهده می کنیم که جنین مانند زالو از خون دیگری تغذیه می شود. همچنین جنین در این مرحله شباهت بسیار زیادی به زالو دارد با جستجو در اینترنت عکس های مورد نظر را خواهید یافت.(در گوگل بنویسید تشابه جنین و زالو)

اما چرا می گویند شبیه خون بسته است؟

خون بسته یا خون لخته خصوصیتی دارد که خون در یک جا جمع می شود و هیچ جریانی هم ندارد. مطالعات نشان داده رگ سازی و تولید خون در جنین دقیقا در این مرحله انجام می شود، یعنی خون تشکیل شده ولی هنوز در رگ ها جاری نیست.

قلب در روز ۲۲ تا ۲۳ شروع به ضربان می کند و خون همین گونه در مجاری وجود دارد بدون گردش،آیا مفهوم خون بسته هم کاملا" تحقق نمی یابد؟

می دانید این دقیقا جایی است که باعث تعجب پروفسور کیس مور(استاد جنین شناسی تورنتوی کانادا) شد؟

او بسیار تعجب کرد و گفت تحقیقات ما نشان داده خون در این مرحله درون مجاری بسیار باریک محبوس است! لذا مشخص می شود قرآن به جز شکل خارجی تکوین داخلی را هم پوشش داده است!!!

(جهت جلوگیری از اطاله ی کلام در مورد استاد کیث مور و چگونگی پذیرش من الله بودن قرآن چیزی نمی گوییم ولی حتما در مورد آن مطالعه کنید.)

برای مفهوم آویزان چه می توان گفت؟

جنین در این مرحله در حفره ای به نام حفره ی آمونیومی شناور است و توسط ساقه ای اتصالی که بعدا بند ناف می شود به پرده کوریونی و از این راه به دیواره ی رحم آویزان شده است.

اگر می خواهید تصویر ساقه ی اتصالی و شیوه ی آویزان بودن آن را مشاهده بفرمایید روی گوگل بنویسید:

Connecting stalk

ساقه ی اتصالی بخشی از مزودرم خارج رویانی است که در روز ۱۲ تا ۱۳ دیده می شود(مرحله ی علقه)

سبحان الله! این توضیحاتِ دقیق در کتاب ۱۴ قرن پیش؟

مضغه:

سومین مرحله از تکامل جنین را مضغه می نامند، این دوره از روزهای **۲۲** تا **۲۳** شروع می شود و تا حدود هفته ی ششم ادامه می یابد.مضغه در لغت به ماده ای می گویند که شبیه گوشت جویده شده باشد.اگر توجه بفرمایید گوشت جویده شده چه مشخصاتی دارد؟

در دهان در حال جابجایی است، به دلیل فشارِ دندان ها شکل ثابتی نخواهد داشت، بعد از خارج کردن از دهان آثار دندان روی آن باقی خواهد ماند و ...

ولی واقعا چرا خداوند متعال جنین را در این مرحله به گوشت جویده شده تشبیه فرموده است؟

قبل از هر چیز بدانید در این مرحله هیچ گوشتی وجود ندارد و فقط توده ی سلولی است که به دور هم جمع شده است.لذا تصور نفرمایید که خدای متعال منظورش این است که به گوشت جویده شده تبدیل شده است!

اگر به عکس جنین در این مرحله نگاه کنید مشاهده می شود که در نمای جانبیِ جنین قطعاتی جدا از هم و پشت سر هم بنام «سومیت» ظاهر می شود.(گره هایی هستند که در پشت جنین ایجاد می شود، که درست مانند جای دندان است) سومیت ها از سر به دم تشکیل می شوند (هر روز **۳** جفت از آنها ظاهر می گردد)، مشاهده شده که در پایان هفته ی پنجم ۴۲ تا ۴۴ جفت سومیت ایجاد شده است. البته عده ای از آنها بعدا از بین می روند، سومیت ها در ساختن مهره ها،دنده ها و عضلات و اندامهای بالا و پایین و ...نقش دارند.

در همین مرحله افزون بر سومیت ها قوس هایی بنام قوس های حلقی در ناحیه فوقانی جنین(درست زیر برآمدگی سر) ایجاد می شود.لذا در حد فاصل این قوس ها شکافهایی بنام شکاف های حلقی قابل مشاهده است.

وجود قوس های حلقی و سومیت ها به جنین شکلی مانند گوشت جویده شده می دهد که بعد از جویدن و نرم کردن جای دندان روی آن مشخص است.

حتی طبق تعریفاتی که در اول از ماده ی جویده شده در دهان داشتیم(جابجایی و نداشتن شکل ثابت ...) بدلیل اینکه جنین درون کیسه ی آمونیومی در حال جابجا شدن می باشد این شروط هم بوقوع می پیوندد.

در آیه ی ۵ سوره ی مبارکه حج از مضغه ی مُخَلَّقِه و غیر مُخَلَّقِه سخن گفته است،طبق بررسی هایی که انجام دادم آنگونه که از نصوص و مطالب علمی برداشت می شود، مخلقه به حالتی می گویند که دارای سلول های تخصص یافته باشد و در تشکیل اعضایی همچون گوارش و ...نقش دارد، غیر مخلقه یعنی تخصص یافته نیست.

عظام:

مطالعات جنین شناسی نشان می دهد که مرحله ی ظهور استخوان ها در هفته ی ششم انجام می پذیرد، سومیت ها و قوس های حلقی نقش بسیار مهمی در این مرحله دارند.

جهت آشنایی در نظر داشته باشید که ما چهار نوع استخوان داریم:

۱.استخوان بلند(مثلا در پا)

۲.استخوان کوتاه (مثلا در مچ دست،کارپال)

۳.استخوان پهن (مصلا سقف جمجمه)

۴.استخون نا منظم (مثلا بعضی از استخوان های جمجمه)

لحم:

مرحله ی پنجمِ معرفی شده توسط قرآن ؛ پوشیدن استخوان ها با گوشت می باشد. اگر به آیه توجه بفرمایید نمی گوید مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم! بلکه می گوید استخوان را خلق کردیم و بر آن گوشت پوشاندیم، یک تفکیکی بین این دو قائل شده است و این یک واقعیت علمی بزرگ می باشد

ما سه نوعِ عضله داریم:

عضله ی اسکلتی(ارادی است، انقباض سریع دارد، فراوان ترین نوع عضله، چند هسته و دارای خطوط عرضی...مثلا عضله ی دست)، عضله ی قلبی(غیر ارادی، بسیار قدرمند، آهنگ منظم، سلول های منفرد و شخه دار و طویل...عضله ی قلب) ، عضله ی صاف (غیر ارادی، انقباض بسیار کند، دوکی شکل، فاقد نوار عضلانی...مثلا دیواره رگ های خونی)

اگر دقت کنیم مشخص می شود که منظور قرآن کریم عضلات اسکلتی می باشد، چون عضلات دیگر از قبل ساخته شده اند...مثلا عضله ی قلب حتما ساخته شده که قلب ضربان دارد یا عضله ی رگ های خونی و ساخته شده است، این هم یکی از اعجاز بزرگ قرآن کریم می باشد.

خلق آخر:

دوره ای از زندگی جنین می باشد که از ماه سوم شروع می شود و تا انتهای دوران بارداری ادامه می یابد.

در این دوره ارگان جدیدی ساخته نمی شود و فقط اندامهایی که تا اینجا ساخته شده اند بالغ می گردند. آنگونه که از احادیث فهم می شود در این مرحله روح به کالبد انسان دمیده می شود. لذا قرآن کریم هم آن را خلق آخر معرفی فرموده است.

نمیدانم واقعا در مقابل این همه عظمت و دقت چه می توان گفت! ولی بگذارید اول شبهات را پاسخ دهیم(تا قلب مخاطبان به آرامش برسد...)

اشکال کمی طولانی است، لذا مطلب به مطلب پیش می رویم.

شبهه:

مراحل ذکر شده عبارتند از: تبدیل نطفه به خون بسته (علقه) و سپس تبدیل به گوشت جویده شده (مضغه) و سپس تبدیل به استخوان و سپس استخوان توسط گوشت پوشیده می شود و سپس آفرینش دیگر.

پاسخ:

خیر تقسیم بندی شما ناقص است، مرحله ی ایجاد نطفه را چرا ننوشته اید!

همچنین ترجمه هم اشتباه است، این تبدیل به استخوان را از کجا آورده اید؟ مضغه که به استخوان تبدیل نمی شود بلکه در جنین استخوان هایی خلق می شود.

اگر حرف شما درست می بود باید به جای «خلقنا » می فرمود «بَدَّلنا»، پس حرف شما اشتباه است.

شبهه:

حدیثی صحیح و متفق علیه در تفسیر آیه ی فوق (و آیات مشابه) آمده است:

-حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدوق قال إن أحدکم یجمع فی بطن أمه أربعین یوما ثم علقۀ مثل ذلک ثم یکون مضغۀ مثل ذلک ثم یبعث الله و ملکا فیؤمر بأربعۀ برزقه وأجله وشقی أو سعید (صحیح بخاری ۶/۲۴۳۳)

ترجمه: پیامبر گفت هر یک از شما در شکم مادرش گرد می آید بمدت ۴۰ روز و سپس علقه می شود بهمان مقدار (۴۰ روز) و سپس مضغه می شود بهمان مقدار (۴۰ روز) سپس خدا ملکی را می فرستد و به چهار چیز امر می شود به رزق و مرگ و شقی بودن یا سعید بودن .

بر اساس این حدیث مدت نطفه ۴۰ روز و مدت علقه نیز ۴۰ روز و مدت مضغه نیز ۴۰ روز می شود.

پاسخ:

خیر دیدگاه شما کاملا ناقص و اشتباه است.ما حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) داریم که می فرماید:

"إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ ثِنْتَانِ وَأَرْبَعُونَ لَيْلَةً، بَعَثَ اللهُ إِلَيْهَا مَلَكًا، فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا وَلَحْمَهَا وَعِظَامَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى؟ فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ أَجَلُهُ، فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ رِزْقُهُ، فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَلَكُ بِالصَّحِيفَةِ فِي يَدِهِ، فَلَا يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلَا يَنْقُصُ" ۲۶۴۵ /مسلم

«هرگاه ۴۲ شب بر (انعقاد) نطفه گذشت خداوند متعال فرشته ای بسوی آن روانه می کند، پس آن نطفه را شکل می بخشد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را می آفریند، سپس فرشته می فرماید: پروردگارم آیا مذکر است یا مؤنث؟ پس پروردگارت هرچه اراده نمود مقدر می فرماید و فرشته می نویسد، سپس می گوید: ای پروردگارم روزی اش چطور باشد؟ پس پروردگارت هر طور که خواست و اراده نمود مقدر می نماید، و فرشته نیز می نویسد، سپس فرشته با صحیفه (نامه) در دستش بیرون می رود، و بعد، بر آنچه که الله متعال فرمان داده نه چیزی اضافه می کند و نه چیزی کم می نماید.»

مشاهده بفرمایید پیامبر صراحتا فرموده بعد از ۴۲ شب ملایکه ای می آید و آن نطفه را شکل می بخشد (گوش و چشم و پوست و استخوان و گوشت را می آفریند). دقت کنید نوشته مراحل پنجگانه اول(به جز خلق آخر) در آن ۴۲ شب انجام می شود. و آنگونه که از مجموع احادیث فهم می شود منظور حدیث اول ۱۲۰ روز نیست! که ۴۰ روز فقط نطفه باشد و ۴۰ روز فقط علقه باشد و ۴۰ روز فقط مضغه!

بلکه نتیجه می گیریم «مثل ذالک» هایی که رسول اکرم در حدیث امام بخاری می فرماید، منظور این است که آن هم در همین بازه ی ۴۰ روزه اول انجام می شود. یعنی این ۴۰ ها با همدیگر مساوی هستند، ولی اسلام ستیزان فکر می کنند مثل ذالک یعنی ۴۰ روز دیگر و این ۴۰ ها با هم جمع می شوند و در نهایت می شود ۱۲۰.

شبهه:

برای مقایسه ی مراحل ذکر شده با واقعیت های رشد جنین به هر کتاب جنین شناسی دانشگاهی می توانید مراجعه کنید. برای تسهیل امر دراینجا باختصار، مراحل رشد جنین را در اشکال زیر آورده ام....(شبهه افکن از منظر علم پزشکی **۲۳** مرحله را معرفی نموده است، برای جلو گیری از طولانی شدن همه ی آن توضیحات را ذکر نمی کنیم و در پایان می گوید:)

مشاهده می کنید جنین دائما در حال تغییر و تکامل است، حال کدامیک از مراحل علقه است و کدام مضغه و کدام استخوان و کدام دمیدن روح. هیچکدام از این مراحل در دوره ی رشد جنین وجود ندارند.

پاسخ :

جناب شبهه افکن باید بداند حتی در گرایش های مختلف علم شیوه ی تقسیم بندی متفاوت است، چه رسد به تقسیم بندی که قرآن انجام داده است.

به عنوان مثال، در رشته زنان و زایمان طول دوره بارداری را به «سه دوره »:

سه ماهه اول، دوم و سوم تقسیم می کنند

ولی در حوزه جنین شناسی این دوره را به «دو مرحله»:

دوره رویانی(Embryonic Period) و دوره ی جنینی (Fetal Period) تقسیم می کنند.

آیا می توان به جنین شناسان اشکال گرفت و گفت پس کجاست آن سه دوره ی که در رشته ی زنان و زایمان از آن حرف می زنند! پس حرف یکی از شما اشتباه است!؟

خیر، رشته های مختلف تقسیم بندی های متفاوتی دارند، همه درستند و هر کدام از زاویه دید خود آن را مورد بررسی قرار داده اند. تقسیم بندی قرآن هم یک تقسیم بندی دیگر می باشد و هرگز نمی توانیم بگوییم چون در پزشکی گفته **۲۳** مرحله، پس مال قرآن اشتباه است. پس این بر می گردد به درک ناقص شما از موضوع.

شبهه:

جنین در هیچ مرحله ای خون بسته نیست و در هیچ مرحله ای (شبیه) گوشت جویده نیست و در هیچ مرحله ای استخوان نیست. اساسا رشد تمام بافتها از جمله عضله و استخوان با هم پیش می روند نه اینکه ابتدا جنین تبدیل به استخوان شود و سپس گوشت اطراف استخوانها را فرا گیرد. همچنین هیچ تغییری که نشانگر دمیدن روح باشد در جنین اتفاق نمی افتد.

پاسخ:

ما هرگز نگفته ایم جنین تبدیل می شود به خون بسته! بلکه می گوییم به دلیل وجود خون در رگ ها و عدم ضربان قلب مانند خون بسته(خون لخته) به نظر می رسد.

این که می گویید شبیه گوشت جویده شده نیست، احتمالا یا هیچ وقت گوشت نجوییده اید یا هنگام خوردن گوشت لامپ ها را خاموش کرده اید و در تاریکی غذای خویش را میل کرده اید.

لذا یک بار هم که شده امتحان کنید. وقتی گوشت خوردید آن را زیاد بجویید ولی نبلعید(قورت ندهید) از دهان بیرون بیاورید ببینید جای دندان روی آن مشخص است یا نه!

در سایتی خواندم ملحدی نوشته بود،گوشت با جویدن کوبیده می شود، تکه پاره می شود چرا مسلمانها همچین تعبیری را بکار می برند ؟

پاسخ این است که مگر ما گفته ایم کوبیده نمی شود! اگر کوبیده نشود چگونه اثر دندان ها روی آن مشخص می گردد .همچنین آن تکه پاره ها در نهایت در دهان به هم می چسپند و قرار نیست مثل کیک های خشکی که در کودکی می خوردیم و فوت می کردیم تماما از دهانمان خارج می شد، اینگونه پخش و تکه تکه شود.

اما چیزی که بسیار مایه ی تعجب است دوباره حرف خود را تکرار کرده و می گوید:

جنین در هیچ مرحله ی«تبدیل» به استخوان نمی شود! دوستان بدانید این حرف خودش است و همان گونه که توضیح دادیم جنین هیچ وقت به استخوان «تبدیل» نمی شود، بلکه استخوان هایی در آن ظاهر می گردد (خلق می شود)

می گوید «رشد» همه ی عضله ها و استخوان ها با هم پیش می رود...

آیا اشتباه او را متوجه شدید؟ ما کی از «رشد» حرف زده ایم؟ ما داریم « پدیدار شدن اولیه » را مطرح می کنیم.

و همچنین می گوییم وقتی گوشت پدیدار می شود منظور عضله ی اسکلتی می باشد و عضله ی قلبی قبلا برای قلب ایجاد شده همچنین عضله ی صاف برای رگ ها ایجاد شده بود. که علم این تقدم استخوان به عضله ی اسکلتی را کاملا پذیرفته است

از ناباوران بپرسید، زمانی که هنوز دست و پا جوانه نزده است (ایجاد نشده است) چگونه استخوان و عضله ی اسکلتی ایجاد شد؟

به منابع نگاهی بیندازید متوجه می شوید که در هفته ی هشتم بارداری استخوان ها تشکیل می شود. و باید اول استخوانی باشد تا گوشتی به دور آن تشکیل شود. لذا دیدگاه قرآن کریم از لحاظ علمی و عقلی درست می باشد و دیدگاه ناباوران غلط است.

شبهه:

وضعیت از این هم بدتر می شود اگر حدیث فوق را همراه با آیات بررسی کنید. حدیث گفته که قبل از علقه ۴۰ روز طی می شود طبعا بر طبق آیات فوق این دوره ی ۴۰ روزه دوره ی نطفه خواهد بود. در صورتیکه نطفه (لقاح اسپرم و تخمک و تشکیل سلول تخم) در بخشی از یک روز تشکیل می شود. و ۴۰ روز شامل ۱۶ مرحله تغییر می شود. چطور می شود اینهمه مراحل را نطفه نامید. طبق حدیث از مرحله ی ۱۶ تا ۴۰ روز بعد جنین بصورت علقه (خون بسته) است که بی معنی است و...

پاسخ:

این را در بالا پاسخ دادیم که درک شما از حدیث نادرست است،و برای اینکه اثبات کنیم منظور پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فقط یک ۴۰ روزی است،حدیث صحیح دیگری را ذکر کردیم.

شبهه:

عده ای از معجزه تراشان سعی کرده اند که به کمک محمد بیایند و از اینهمه غلط معجزه بسازند. گفته اند که منظور از علقه زالوست نه خون بسته. یعنی قرآن می خواسته بگوید که جنین شبیه زالوست. چون مثل زالو به دیواره ی رحم می چسبد.

اما این نظر باطل است چون اولا مخالف نظر و فهم تمام مفسران و عالمان دینی و صحابه در ۱۴۰۰ سال گذشته است.

چنانچه سیوطی در تفسیرش می گوید علقه جمع علق است به معنی خون غلیظ. ثانیا: اگر فرض کنیم که تمام بزرگان دین اشتباه کرده اند و منظور زالوست بازهم مسئله حل نمی شود چون جنین بعد از هفته ی اول تا آخر ۹ ماهگی به دیواره ی رحم چسبیده است بنابراین باید گفت علقه شامل تمام دوره های جنینی می شود که برخلاف نص قرآن است.

پاسخ:

اولا این سخنان مال پرودگار مهربان است نه محمد(صلی الله علیه و سلم). ثانیا ثابت کردیم که اینهمه غلط، شرح حال شبهات شماست نه آیات قرآن.

ثالثا ما می گوییم علقه هر سه مفهوم را تداعی می کند، نه اینکه بگوییم زالو است و نیست و...

در مورد علمای بزرگوار هم(وارثان انبیاء) بدانید آنها نور چشمان ما هستند ولی قرار نیست هر چه می گویند لا یتغیّر باشد، کما اینکه آن بزرگواران طبق فهم زمان خود آیات را تفسیر کرده اند.بدانید ما با آیات الهی طرف هستیم نه با دیدگاه علما. و در هر حال از آن دیدگاه ها جهت فهم و درک آیات کلام پرودگار استفاده می کنیم، نه اینکه آنها را در جای آیه قرار دهیم.

همچنین ما زالو را صرفا بخاطر چسپنده بودن نپذیرفته ایم که این ادعاهای بزرگ را مطرح می کنید که تا ۹ ماهگی چسپیده پس کلا بارداری یعنی علقه! ، بلکه به دلیل مکیدن خون (دقیقا مانند جنین) و شکل ظاهریش (دقیقا مشابه جنین) همچنین تعبیری در قرآن بکار رفته است.

از طرفی ثابت کردیم که در مرحله ی علقه جنین بوسیله ی ساقه ی اتصالی به دیواره ی کوریونی در درون حفره ی آمونیومی آویزان می باشد.

شبهه:

ممکن است بگویند که زالو نامیدن جنین نه بخاطر چسبیدن به رحم بلکه بخاطر شکل خمیده ی جنین است. اما بازهم مشکل حل نمی شود چون اولا شکل عادی زالو خمیده نیست و ثانیا جنین از هفته ی سوم تا آخر ۹ ماه فرم خمیده دارد بنابراین بازهم باید گفت که علقه شامل تمام دوره های جنینی می شود که برخلاف نص قرآن است.

پاسخ:

جالب است، اصلا سراغ مکیدن خون نمی روید، چون می دانید تمام رشته های شما را پنبه خواهد کرد. من نمیدانم ما کی گفته ایم نقطه اشتراک زالو و جنین «خمیدگی» می باشد که که شما ادعا می کنید جنین هر ۹ ماه «خمیده» است. این هم از ادعاهای بی اساس خودتان است.

در توضیحات اولیه هم خدمت شما عزیزان عرض کردم بروید در سایت گوگل بنویسید «تشابه زالو با جنین» و به عکس های مربوطه نگاه کنید، ببینید آیا واقعا حمد و ثنای پروردگار را زیر لب زمزمه خواهید کردی یا خیر.

شبهه:

جالبتر از همه اینست که بدانید که این گفته ی قرآن در مورد مراحل رشد جنین از قرنها قبل از اسلام در جوامع آن زمانها رایج بوده است. گالن پزشک مشهور یونانی در حدود سال ۱۵۰ پس از میلاد (۴۵۰ سال قبل از محمد) در ترکیه ی فعلی نوشته است که:

پاسخ:

توجه داشته باشید، از هر خدعه ای استفاده می کنند تا تفکر الحادی خود را در جامعه ترویج دهند.

یک ساعت است حرف قرآن را نقد می کند و غیر علمی می داند، حال می گوید برگرفته از کتاب های گذشته است، خب چرا از همان اول نمی گفتید قرآن از کتاب های گذشته مطلب نقل کرده و آن مطالب به دلایل علمی زیر نادرست می باشند؟ توجه بفرمایید که جهت فریب مخاطب چگونه مطالب را پشت سر هم تنظیم کرده اند... اما دوستان توجه داشته باشید، این ادعای خودشان است:

اولا ثابت کردیم مطالب قرآن کاملا درست می باشد ثانیا مطالب قرآن با حرف پزشکان قبل از خود کاملا تفاوت دارد و به هیچ عنوان از آنها نقل نشده است. و هرگز آنها در این حد نیستند.

شبهه افکن سخنان گالن را قید کرده است، ببینیم آیا گالن هم مانند قرآن به بیان مراحل خلقت پرداخته اند؟

شبهه:

حرف های گالن:

"خلقت جنین به چهار مرحله تقسیم می شود. مرحله ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است....وقتی که با خون پرشد (معادل علقه) و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده اند و بی شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه ی قابل ملاحظه ای دارد این مرحله ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی....مرحله ی سوم بدنبال می آید..که در آن سه جزء مشخص، یک طرح کلی ورای همه ی قسمتهای دیگر قابل مشاهده است. پیدایش سه جزء مشخص را واضحتر می بینی معده را مبهمتر و دست و پاها را. سپس آنها شاخه (برجستگی که دستها یا پا ها را می سازند) تولید می کنند. در چهارمین و مرحله ی نهائی همه ی قسمتهای اندامها مشخص شده اند...و حرکت می کند چون حیوان بطور کامل ساخته شده است.....زمان آن برای طبیعت فرا رسیده است که ارگانها

را بطور دقیق بهم مرتبط کند و کامل کند. بنابراین طبیعت موجب می شود که گوشت بر رو و اطراف استخوانها رشد کند ...و در انتهای استخوانها لیگامنتها را قرار داد که استخوانها را بهم نگه می دارد و در سراسر اطراف استخوان پرده ای قرار داد که به آن پریوستئال گفته می شود"

پاسخ:

دوستان قبل از هر چیز توجه داشته باشید این سه عبارت (معادل نطفه، معادل علقه و معادل مضغه) توسط اسلام ستیزان وارد این عبارت شده است ،یعنی آنها به نظر خودشان(!) فکر می کنند این مراحل مشابه توصیفات قرآن است و همچین چیزی در متن اصلی وجود ندارد ولی ببینیم آیا واقعا این گونه است؟!!!

دوستان حیفم می آید متن را خط به خط نقد نکنم، لذا یک کلمه را هم جا نمی گذاریم:

گالن:

خلقت جنین به چهار مرحله تقسیم می شود

پاسخ:

ما عرض کردیم که قرآن می فرماید شش مرحله، اسلام ستیزان پاسخ دهند کجاست تشابه؟

گالن:

مرحله ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است

پاسخ:

اولا عرض کردیم این (معادل نطفه) توسط دشمنان قرآن مبارک گذاشته شده است، آن را در نظر نگیرید.

ثانیا گفته شکل منی غالب است، پس مایع جنسی زن چه می شود؟ قرآن فرموده نطفه یعنی ترکیب هر دو، ولی این می گوید منی غالب است یعنی چه؟ ...اسلام ستیزان پاسخ دهند ،کجاست تشابه؟

گالن:

وقتی که با خون پرشد(معادل علقه)

پاسخ:

باز هم طبق معمول، معادل علقه حرف خودشان است. همچنین چه شده که با ذکر خون یادی از علقه کرده اند! چرا در مطالب گذشته که بحث زالو و علقه و... بود سکوت کرده بودند؟

قرآن وقتی می فرماید علقه:

شبیه زالو بودن، مکیدن خون و آویزان بودِن جنین را در این مرحله شرح داده است. ولی آیا آقای گالن هم به این مراحل اشاره کرده؟ یا فقط گفته با خون پر می شود!...اسلام ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه؟

گالن:

و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده اند و بی شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه ی قابل ملاحظه ای دارد این مرحله ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی

پاسخ:

و باز هم عبارت معادل مضغه که برچسب ناباوران می باشد را از جمله پاک کنید، چون برداشت خودشان است.

اولا او تازه به مرحله ی دوم می رسد و مضغه در قرآن مرحله ی سوم است.

ثانیا مضغه با مفهوم جویده شدن و ...حالت جنین را برای ما به تصویر می کشد که سومیت ها و قوس های حلقی چگونه به جنین شکل داده اند، ولی آقای گالن چه چیزی را بیان کرده است؟...اسلام ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه؟

گالن:

مرحله ی سوم بدنبال می آید..که در آن سه جزء مشخص، یک طرح کلی ورای همه ی قسمتهای دیگر قابل مشاهده است. پیدایش سه جزء مشخص را واضحتر می بینی معده را مبهمتر و دست و پاها را. سپس آنها شاخه (برجستگی که دستها یا پا ها را می سازند) تولید می کنند.

پاسخ:

اسلام ستیزان که مدعی تشابه هستند باید توضیح دهند، این دقیقا کدام مرحله از مراحل توصیف شده ی قرآن می باشد؟

دوستان عزیز بدانید بیانِ مراحلی از خلقت جنین، حائز اهمیت فراوان می باشد که با چشمِ غیر مسلح قابل دیدن نیست. نه اینکه وقتی دست و پا شکل گرفت و با چشم دیده شد در مورد آن سخن گفته شود.

پزشکان دنیای قدیم روی جنین های زیادی مطالعه کرده اند و این مسائل را دیده اند و بیان کرده اند. ولی قرآن مجید توصیفاتی را بیان نموده که فقط با میکروسکوپ ها و ادوات پزشکی عهد حاضر قابل بررسی است.(حالات و کیفیات علقه و مضغه و عظام و...)

نه تنها توسط پیامبر(که دشمنان می گویند این حرف خودش است) بلکه توسط هیچ دانشمندی در آن زمان امکان نداشته این مسائل فهمیده شود چون (به عنوان مثال آن زمان) میکروسکوپی وجود نداشت. لذا مطرح نمودن بحث دست و معده و... عجیب نیست و شرح این موارد توسط دکتر گالن کاملا طبیعی می باشد.

لذا باقی موارد هم نیاز به بررسی ندارد، چون ایشان یک متخصص بوده و این موارد را با چشم دیده و بررسی کرده است(اما قرآن به بیان مواردی پرداخته که با چشم غیر مسلح دیده نمی شود)

شبهه:

انصافا می بینید که گلن مراحل ذکر شده توسط قرآن را با دقت و صحت بیشتر گفته است. صحت بیشتر به این دلیل که پرشدن از خون گرچه کاملا درست نیست ولی از نظر جنین شناسی قابل قبول تر است چون رگهای خونی در اطراف و درون ساختار اولیه ی جنین تشکیل می شوند اما خون بسته شده غلط است.

پاسخ:

انصافا تلبیس می کنید.

از گفتار شما مشخص است که هنوز نمی دانید خون بسته چیست، در این مرحله هنوز ضربان قلب شروع نشده است. و اینجاست که مفهوم خون بسته تداعی می شود و هیچ خونی در جریان نیست.

دوستان دقت کرده اید هر بار علقه را یک جور معنا می کند؟ تا به آنچه می خواهد برسد.

شبهه:

در مرحله ی بعد گلن گفته که جنین شبیه گوشت شده که با مضغه تناسب دارد اما مفهوم جویده شده معنی را تحریف کرده است.

پاسخ:

اتفاقا اوج لطافت قرآن در این مفهوم جویده شدن آشکار می گردد، که جای دندان بر روی شی جویده شده باقی می ماند. می توانید در اینترنت به عکس ها نگاه کنید که چگونه سومیت ها مثل جای دندان در جنین نمایان شده اند.

شبهه:

در مراحل بعد جوانه زدن دستها و پاها و تکمیل آنان را بدرستی توضیح داده است ولی در قرآن و حدیث نیامده است.

پاسخ:

قرآن به صورت کلی و در کمترین کلمات ساختار خارجی و تکوین داخلی را شرح داده است، این که نیامده ریز به ریز تمام مراحل را شرح دهد و گزیده گویی کرده است،آیا اشکال و نقص علمی تلقی می شود؟ هرگز

شبهه:

همچنین رشد گوشت در اطراف استخوانها را ذکر کرده که درست است ولی محمد بجای بیان صحیح گلن بیان غلط قرآن را بکار برده که مضغه به استخوان تبدیل می شود (یعنی در این مرحله جنین از جنس استخوان است) که غلط است و سپس گوشت در اطراف آن می روید.

پاسخ:

باور کنید تمام این شبهه و بخصوص این استدلال را که چندمین بار است تکرار می کند بی احترامی به شعور خود تلقی می نمایم. چون قرآن از «تبدیل» حرفی به میان نیاورده ، بلکه می فرماید استخوان ها بر روی مضغه ایجاد می شود، خلق می شود

ببیند با چه معلوماتی به نقد قرآن پرداخته اند! و چه جوانانی که حرف این افراد را باور کرده اند!

شبهه:

بنظر می رسد این اندیشه های گلن از طریق تجارت و روابط دیگر از ترکیه به سرزمینهای دیگر از جمله عربستان رسیده و محمد اینها را بطور ناقص شنیده و بصورت ناقص تر از اصل، در قرآن آورده است که البته برای یک انسان امری طبیعی است نه برای خدا.

پاسخ:

جالب آنکه نویسنده خدا را هم قبول ندارد(در فصل آخر کتابش منکر وجود خدا می شود) ولی تمساح مانند اشک می ریزد و می خواهد ثابت کند که این گفته ی محمد(صلی الله علیه و سلم) است نه کلام الهی.

در مورد داستان سرایی های دیگری که انجام داده هم(از طریق کاروان تجاری و ...) می گوییم، سیندرلا کفشش را در کالکسکه ی شاهزاده جا گذاشت و ...

داستان نوشتن خیلی راحت است دوستان، ولی باید برای ادعاهایی که صورت می پذیرد دلیل ارائه کرد. که دلیل هایش را دیدیم!

شبهه:

از معجزه تراشان باید پرسید این چه معجزه ایست که بطور ناقص از دیگران قرض گرفته می شود. این قرض گیری ناقص ایده ها توسط محمد دلیلی قطعی بر غیر الهی بودن منشأ قرآن است.

پاسخ:

بگردید تا بگردیم،ان شاء الله به زودی تمام تلبیس های های شما را آشکار خواهیم کرد آن موقع خواهیم فهمید، چه کسی قرض گیری کرده است، ما یا شما که شبهات تار عنکبوت گرفته و پاسخ داده شده ی تبشیری ها را دوباره در فضای مجازی باز نشر می کنید.

توجه:

مساله ی مهمی وجود دارد که شاید به شبهات اسلام ستیزان مربوط نباشد ولی از لحاظ حقانیت قرآن بسیار حائز اهمیت می باشد این است که ما در کلام عرب دو نوع سپس داریم (فَ و ثمَّ) فَ به معنای یک سپس فوری می باشد و ثمَّ به معنای سپس طولانی تر

اگر به آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره ی مبارکه ی مومنون نگاهی بیندازید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

ما انسان را از عُصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم . سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم . سپس نطفه را به صورت لخته خونی ، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای ، و این تکّه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم ، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم ، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد . والا مقام و مبارک یزدان است که بهترینِ اندازه‌گیرندگان و سازندگان است .

با توجه به توضیحاتی که در قسمت های اول ارائه دادیم مشخص می شود که قرار گیری نطفه در رحم و تبدیل شدن به علقه و سپس خلق آخر جزو طولانی ترین مرحله ها هستن(و خداوند برای آنها از «ثم» استفاده کرده است.) ولی تبدیل به مضغه و ظاهر شدن استخوان و پوشیده شدن گوشت بر آنها در مدت زمان کمتری انجام می شود.(و خداوند برای آنها از «فَ» استفاده کرده است)

عزیزان دقیقا خداوند متعال با «ثم» و «ف» این واقعیت علمی را برای ما بیان نموده است، در روزگاری که به هیچ عنوان با چشم غیر مسلح توانایی دیدن این مراحل وجود نداشت...

آیا ناباوران باز هم بهانه گیری می کنند و ایمان نمی آورند؟ آیا باز هم سراغ توجیه تراشی می روند؟ اصلا فرض شما قبول شخصی این مطالب را به پیامبر یاد داده است ، ولی عزیزان بحث ما بر سر این است که علم آن زمان توانایی درك همچین موضوعی را نداشته است...!

***

شبهه‌ی چهارم: خروج شیر از بین سرگین و خون

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

(نحل،۶۶) ترجمه: «و در دامها قطعا برای شما عبرتی است از آنچه در شکم آنهاست از میان سرگین و خون شیری ناب به شما می نوشانیم که برای نوشندگان (گواراست)».

واضح است که خروج شیر از بین سرگین و خون، سخن بی معنی و غلطی است که نمی تواند گفته ی خدا باشد

پاسخ به شبهه:

طبق معمول اشتباه در ترجمه!

فرث به معنای سرگین نیست، بلکه به معنای تفاله می باشد؛ به توضیح زیر توجه بفرمایید:

« فَرْثٍ »: علوفه جویده و نیمه‌هضمِ دستگاه گوارش حیوان . علوفه‌ای که هنوز در داخل دستگاه گوارش حیوان باشد آن را (فَرْث) یعنی تفاله ، و پس از دفع از بدن حیوان آن را (رَوْث) یعنی سرگین می‌نامند (تفسیر نور، دکتر مصطفی خرمدل، توضیحات در مورد آیه ی مورد نظر)

اگر طبق ترجمه ی صحیح آیه را مطالعه کنیم، این می شود:

بی‌گمان (ای مردمان!) در وجود چهارپایان برای شما (درس) عبرتی است (که در پرتو آن می‌توانید به خدا پی ببرید. چه عبرتی از این برتر که ما) از برخی از چیزهائی که در شکم آنها است، شیر خالص و گوارائی به شما می‌نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و نوشندگان را خوش می‌آید.

اما شبهه افکن در پایان نوشته است:

"واضح است که خروج شیر از بین سرگین و خون، سخن بی معنی و غلطی است که نمی تواند گفته ی خدا باشد"

ما هم در پاسخ می گوییم:

اولا ثابت کردیم که آیه را غلط ترجمه کرده اید؛ ثانیا مواد اولیه برای تولید شیر همین مواد داخل شکم گاو و گوسفند(تفاله و خون) می باشد، در آنجا شرکت لبنیاتی تولید ماست و شیر پاستوریزه که وجود ندارد!

در ساده ترین حالت می توانم این گونه موضوع را شرح دهم:

در داخل پستان گاو و گوسفند حبابچه های وجود دارد به نام «آلوئل» که دور این حبابچه ها را مویرگ های خونی فراوانی احاطه کرده است. سازه های تولید کننده ی شیر از طریق فرایند «اسمز» از خون خارج شده و وارد سلول های جداره ی آلوئل می شوند و در نهایت همان خون توسط مویرگ ها جمع می گردد و سیاهرگ ها آن را بر می گردانند

* این مواد تولید کننده شیر ، با خون حمل شده اند و انرژی گاو هم از همین کاه و یونجه ای تامین شده است، پس سخن قرآن به هیچ وجه غیر علمی نمی باشد.

اشتباه شبهه افکن از آنجا شروع می شود که فکر کرده «فرث » به معنای سرگین است و ما هم می گوییم بله شیر از سرگین تولید نمی شود! ولی ترجمه شما نیست!

تفاله، هضم و جذب ، ورود به خون ، انتشار به آلوئل ، جمع آوری ، رفتن به کاربیته و در نهایت هدایت به نوک پستان!

این خلاصه ی مراحل علمیش می باشد که قرآن چیزی خلاف این نفرموده است.

***

شبهه‌ی پنجم: آسمان سقف است

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (انبیاء،۲۳) ترجمه: «و آسمان را سقفی مورد حفاظت قرار دادیم».

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (سباء،۹)

ترجمه: «آیا به آنچه از آسمان و زمین در دسترسشان و پشت سرشان است ننگریسته اند اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا قطعه ای از آسمان بر سرشان می افکنیم قطعا در این [تهدید] برای هر بنده توبه کاری عبرت است».

در این آیه آسمان سقفی تصور شده که می توان تکه ای از آن را کند و بر سر مردم گناهکار کوبید. این مطلب غلط است چون سقفی در ورای زمین وجود ندارد. جهان مجموعه ای از کرات و منظومه ها و کهکشانهاست. آسمان آبی که به چشم ما می آید رنگ آبی زیبائی است که از تراکم هوای اطراف زمین حاصل می شود. این گفته ی قرآن همان نظر غلط انسان ابتدائی است که گمان می کرد آسمان شیئ شفافی است در بالای سر ما.

پاسخ به شبهه:

واقعا خواندن این شبهات سخت است، چون تصور کرده مخاطب اصلا فکر و ذهن ندارد و دریچه های آگاهی بر او بسته شده است!

در آیه شریفه ی اول که می فرماید:

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۲۳،انبیاء)

«و ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم ، ولی آنان از نشانه‌های (خداشناسی موجود در) آن روی گردانند (و درباره‌ی این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه‌گر است نمی‌اندیشند)».

به نظر شما قرآن کریم چرا برای آسمان از تعبیر «سقف» استفاده کرده است؟ اصلا سقف چه مشخصاتی دارد؟ سقف به معنای پوشاننده است، سقف خانه نقش پوشاننده دارد، پوشاننده از چی؟

از برف و باران و گزندِ عواملی که آسیب رسان می باشد. اما آسمان به چه معناست؟

ما در یک تعریف عام و کلی به مجموعه ی جَو، فضای خالی ، محل ستارگان ،کهکشان ها و ... می گوییم «آسمان».

حال قرآن فرموده این آسمان را برای شما مانند سقف (پوشاننده در مقابل عوامل آسیب رسان) قرار داده ایم. هر دانش آموخته ی علوم تجربی می داند که سالانه هزاران تن سنگ به سمت زمین می آیند ولی در جو زمین می سوزند و نابود می شوند .

جدای از این؛ لایه ی بسیار معروفی بنام اُزُون دور تا دور زمین را احاطه کرده است، ضخامت آن ۳ میلی متر می باشد و زمین را در مقابل اشعه های پرتو فرابنش ساطع شده از خورشید محافظت می کند.

اشکال کار شبهه افکنان اینجاست که اوزون و جو زمین را جزو آسمان محسوب نمی کنند، در حالی که آسمان به مجموعه ی همه ی این گزاره ها گفته می شود.

پس متوجه می شویم اینکه پرودگار فرموده آسمان سقف محفوظی است، نه تنها از لحاظ علمی اشکالی در آیه ی شریفه وجود ندارد؛ بلکه حاوی یکی از اعجاز های علمی قرآن کریم می باشد

آیا می دانید لایه ی اوزون در سال ۱۹۱۳ توسط دو فیزیک‌دان فرانسوی به نام‌های «شارل فابری» و «آنری بویسون» کشف شد! ولی قرآن ۱۴۰۰ پیش به این مسائل اشاره کرده است؟!

اما آیه ی شریفه ی دوم:

اول بروید به ترجمه ی شبهه افکن نگاه کنید. بعد ترجمه ی واقعی آن را در اینجا بخوانید ،چون متاسفانه بازهم آیه را غلط ترجمه ترجمه نموده است!

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (سباء،۹)

«آیا به چیزهائی که پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نمی‌کنند. اگر بخواهیم ایشان را به دل زمین فرو می‌بریم، یا این که قطعه‌هائی از آسمان بر سرشان فرو می‌افکنیم. قطعاً در این (چیزهائی که می‌بینند) نشانه‌ای (از عظمت و قدرت خدا) است برای هر بنده‌ای که بخواهد خالصانه به سوی خدا برگردد».

متوجه تحریف او شدید؟

او « کِسَفاً » که جمع «**کِسْفَة**» می باشد را به بصورت مفرد به معنی «قطعه» ترجمه کرده است، در حالی که معنای آن «قطعات» می باشد!

لذا زمانی که ترجمه ی آن می شود «قطعاتی» از آسمان، او نوشته «قطعه ای» از آسمان.

و خداوند در آیه فرموده اگر بخواهیم قطعاتی را از آسمان بر سر مردم فرود می آوریم، گفتیم که این قطعات می توانند سنگ های آسمانی و دیگر اجرام باشند، چون آسمان یک مفهوم عام است و این محتویات را در دل خود جای داده است.

شبهه افکن در ادامه نوشته در آسمان سقفی وجود ندارد!

ظاهرا او نه می داند سقف چیست! و نه از مفهوم آسمان مطلع است! با این حال طبق فرض های نادرست خود آمده کتاب عظیم الشان قرآن را نقد نماید.

ظاهرا حتی نمی داند مفهوم «قطعه» هم چه چیزی می باشد! چون طبق تعریف، قطعاتی از آسمان، منظور اجرامی از آسمان می باشد. ولی او با ترجمه ی غلطش آسمان را مانند یک «کیک» یا «تخته» فرض کرده که قطعه ای از آن کنده می شود!

***

شبهه‌ی ششم: آسمان بالا نگه داشته شده است

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (طور.۵) ترجمه: «قسم به آسمان که سقف بالا نگه داشته شده ای است».

این آیه به احتمال قوی از کلام قس بن ساعده الایادی شاعر جاهلی گرفته شده است که در شعرش گفته "وسقف مرفوع"

(الایادی قس بن ساعده از خطبا و شعرای مشهور عرب قبل از محمد است او معتقد به خدای واحد و معاد بود و اشعار و خطبه هایش پر از کلمات حکیمانه است. وی قبل از بعثت مرده است. محمد به او علاقه داشته و قبل از مرگش بعضی خطبه های او را مستقیما گوش داده است و بسیاری از گفته ها و اشعار او را حفظ کرده بود (الاصابه، جلد ۵، ص ۵۵۱) (**دلائل النبوة** اثر حافظ بیهقی، جلد ۲، ص ۱۰۳)

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (غاشیه،۱۸) ترجمه: «(آیا نگاه نمی کنند) به آسمان که چگونه بالا نگه داشته شده است».

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ (الرحمن.۷) ترجمه: «و خدا آسمان را بالا برد (برافراشت)».

بالا بودن آسمان هم غلط است. تصور کنید کره ی زمین را بصورت معلق در فضا. بالا و پائین معنا ندارد. ما بصورت قرار دادی (نه واقعی) آنچه را روی زمین است یا بسمت زمین است پائین و سمتی که از زمین دور می شود را بالا می نامیم. این یک قرارداد اعتباری غیر واقعی است. تصور کنید

اگر در هنگام ظهر آسمان بالای سر ما باشد، در هنگام غروب در سمت شرق ماست نه بالا و در هنگام شب آسمان در زیر ماست. ولی ما در همه حال آسمان را به خطا بالا می دانیم. پس اینهم غلط فاحش دیگری است که محمد مطابق تصور یک انسان ناآگاه اولیه در قرآن آورده است.

پاسخ به شبهه:

ابتدا به روایتی می پردازیم که ذکر کرده و گفته «احتمالا» از آن اقتباس شده است، ولی قبل از هر چیز یک سوال: زمانی که مطمئن نیست چرا به آن استناد کرده و برایش سند معرفی کرده است؟!!

ما می گوییم احتمال ضعیفی که متصور شده است هم وجود ندارد، به توضیحات زیر توجه بفرمایید:

قس بن ساعده بنا به روایتی تا بعد از بعثت زنده بوده و برخی او را جزو صحابه تلقی کرده اند ، در برخی از روایات هم گفته شده قبل از بعثت وفات کرده و گفته اند در اخرین خطبه اش به ظهور دین جدید (اسلام) تصریح کرده و بیان نموده که "طوبی لمن ادرکه فاتبه وویل لمن خالفه" البته چیزهای عجیبی درباره سنش گفته اند مثلا بعضی ها گفته اند ۳۸۰سال عمر کرده و بعضی ها هم گفته اند ۶۰۰ سال عمر کرده است... ولی طبق دلیل زیر هیچ یک از روایاتی که درباره شعر و خطبه های قس بن ساعده نقل شده صحیح نیستند:

حافظ ابن حجر می‌گوید:

"وقد افرد بعض الرواۀ طریق حدیث قس،وفیه شعره و خطبته و هو فی (المطولات)للطبرانی و غیرها، و طرقه کلها ضعیفۀ.." (الاصابۀ فی تمییز الصحابۀ ج ۵ ص ۴۱۳ - ۴۱۴)

***

اما در مورد انتقاد از آیه و ادعای تناقض با علم!

در مطالب گذشته شرح دادیم آسمان یک مفهوم عام است و شامل جو و مکان همه ی اجرام آسمانی و ستارگان و ...می باشد، من تعجب می کنم مگر غیر از این است که آسمان(همراه محتویات) بالای سر ما قرار دارد!

ببینید برای اثبات مدعای خود چه استدلالی مطرح کرده است:

"ما بصورت قرار دادی (نه واقعی) آنچه را روی زمین است یا بسمت زمین است پائین و سمتی که از زمین دور می شود را بالا می نامیم. این یک قرارداد اعتباری غیر واقعی است. تصور کنید اگر در هنگام ظهر آسمان بالای سر ما باشد، در هنگام غروب در سمت شرق ماست نه بالا و در هنگام شب آسمان در زیر ماست. ولی ما در همه حال آسمان را به خطا بالا می دانیم"

پاسخ:

واقعا این ادعا بسیار مضحک می باشد. تصور کنید ما در ایران قرار داریم و به «بالای سرمان» می گوییم آسمان. حال اگر از جای خود یک سوراخ ایجاد نماییم که در آن سوی کره ی زمین بیرون بیاییم(در قاره ی دیگری خواهیم بود). آیا در آنجا هم، به «بالای سر خود» نمی گوییم آسمان؟ آیا در آنجا به زیر پایمان می گوییم آسمان؟!

انسان در هر جایی از این کره ی خاکی قرار داشته باشد به «بالای سر خود» می گوید آسمان. اگر جهت ها تغییر پیدا کنند محل قرار گیری انسانها هم تغییر پیدا می کند و هر کس طبق محل زندگی خود به بالای سرش می گوید آسمان.

لازم است اسلام ستیزان بدانند، این کتاب برای انسانها نازل شده است و مردم زمین در هر جایی آسمان را بالای سر خود می پندارند. قرآن کتاب هدایت است نه کتاب اختر شناسی، پروردگار که به سقف مرفوع اشاره کرده بزرگی و دقت خلقت را برای تذکر و پند پذیری انسان ها یاد آور شده است.

***

شبهه‌ی هفتم: حال این سؤال پیش می‌آید که چه عاملی سقف آسمان را بالا نگه می‌دارد؟

قرآن اینگونه جواب می دهد:

- إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (فاطر، ۴۱)

ترجمه: «همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند غیر از خدا هیچ کس آنها را نگاه نمی دارد».

وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ (حج، ۶۵) ترجمه: «و خدا آسمان را نگه می دارد تا بر زمین نیفتد».

این تصور غلط در افسانه های بسیار قدیم بشری نیز وجود دارد زمین و آسمان را از هم جدا (pangu) مثلا در تائوئیسم آمده است که پانگو کرد و بین زمین و آسمان ایستاد و آسمان را بر افراشت

Bodde, Derk. 1961. "Myths of Ancient China", in Mythologies of the Ancient World, ed. by Samuel Noah Kramer, pp. 367–408.

تصور محمد، مثل هر انسان بی اطلاع دیگر، این بوده که آسمان و زمین هر دو باید بیفتند و ساده ترین جواب یک انسان متدین اینست که خدا آنها را نگه می دارد. دقت کنید در این آیات یک غلط مهم وجود دارد و آن اینکه گوینده گمان می کرده که چیزی نمیتواند در فضا معلق باشد و همه ی اشیاء به سمت پائین می خواهند بیفتند و طبعا زمین و آسمان هردو باید بیفتند و خدا باید آنها را نگه دارد. در صورتیکه این تصور غلط است. بین اجسام نیروی جاذبه و جود دارد و مثلا اگر زمین از حرکت باز ایستد، زمین بسرعت به سمت خورشید خواهد رفت و با آن برخورد می کند در صورتیکه

در تصور ما خورشید بالاست نه پائین. از نظر فیزیکی انرژی ناشی از جاذبه و انرژی جنبشی، اجرام آسمانی را در مسیر و موضع خاصشان سوق می دهند. مثلا جاذبه می خواهد زمین را بر خورشید بکوبد و نیروی گریز از مرکز ناشی از حرکت دورانی زمین می خواهد زمین را از خورشید دور کند. برآیند این دو نیرو زمین را در مسیر خاصش نگه می دارد.

پاسخ به شبهه:

ابتدا به بررسی آیه ی اول می پردازیم، طبق معمول آیه را غلط ترجمه کرده است.ترجمه ی واژه ی «تزولا » افتادن نیست و به معنای «زوال و نابودی» می باشد. یعنی پروردگار آسمان ها و زمین را محافظت می نماید که نابود نشوند. ولی جناب شبهه افکن طوری وانمود کرده که خدا فرموده آسمانها و زمین «نیفتند»!!!

اما در آیه‌ی دوم:

در این آیه خداوند رحمن فرموده نمی گذارم آسمان بیفتد، ناباوران که دنبال هر بهانه ای هستند برای وارد کردن اشکال بر قرآن کریم، می گویند در این آیه نه بحث قطعات شده و نه چیز دیگر.

و آسمان هم همان جو و فضای خالی و محل ستارگان و کهکشان ها می باشد، پس چگونه می افتد؟

ما می گوییم چرا انقدر سطحی به مسائل نگاه می کنید؟

همین قرآن در آیات دیگری که بحث «سماء» را مطرح نموده می فرماید: اگر بخواهیم، قطعاتی را از آسمان فرو می افکنیم (بسیار واضح از افتادن قطعات خبر می دهد) در قسمت های گذشته پاسخ دادیم که قطعات منظور اجرام آسمانی است.(آیه ۹۰ سوره ی مبارکه ی سباء)

حال در اینجا که فقط می گوید آسمان، به نظر شما منظورش از افتادن، همان قطعات نیست؟ غیر از این است که قرآن را باید با قرآن تفسیر نمود؟

در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی مبارکه ی لقمان بحث ستون های نامرئی را مطرح کرده است، اگر آسمانها و به تبع آن آسمان را فقط فضای خالی متصور شویم دیگر چه ستونی؟!

همچنین باید دانست از دید ناظر زمینی هر آنچه در بالای سر ما باشد (به سمت فضا) آسمان نامیده می شود (به همراه تمام محتویاتش) آیه ی ۶۵ سوره ی مباکه ی حج نیز همین مفهوم عمومی را بیان نموده است. ولی اگر کمی تخصصی تر آیات و مفاهیم علمی را بررسی کنیم متوجه می شویم که خدای منان در آیات دیگر این تفکیک را انجام داده و آسمان را به صورت یکپارچه معرفی نکرده است!

بحث افتادن قطعات، بحث وجود ستون، بحث وجود خورشید و ماه و گردش در مدار خود (اگر آسمان را فقط آسمان یک قطعه ای در نظر بگیریم دیگر جدا کردن خورشید و ماه و ستارگان چه معنایی خواهد داشت؟) شبهه افکنان چرا به این موارد توجه نمی کنند؟

لذا با وجود این قرائن متوجه می شویم زمانی که خداوند فرموده آسمان نیفتد (از دید ناظر زمینی گزاره را به طور عام بیان نموده) ولی با توجه به آیات دیگر منظورش قطعاتی از آسمان است.

***

توجه بفرمایید بعد از آنکه مفاهیم نادرست (حتی ترجمه‌ی اشتباه) را در ذهن مخاطب ایجاد نمود این بار سراغ داستان‌سرایی و دلایل بی ربط (افسانه ی پانگو و ...) می رود ، اما طبق موضوعاتی که مطرح نمودیم مشخص می شود که او بدون هیچ دلیلی ادعا می کند پیامبر(ص) همچین نگرشی داشته است.

وقتی به افسانه ی پانگو مراجعه می کنیم مشاهده می نماییم که نوشته:

خدا درون یک تخم مرغ ازلی بود! سپس آن تخم می شکند پوسته اش می شود زمین و محتویاتش می شود آسمان، سپس خداوند آسمان را برافراشته می کند! سپس خدا می میرد و هر قطعه از بدنش به قسمتی از طبیعت تبدیل می گردد.

سبحان الله این مطالب عجیب چه ربطی به قرآن دارد؟ رفته از میان اندیشه ی چین باستان یک جمله را قیچی کرده و ادعا می کند که بیایید در آن جا هم چنین چیزی وجود دارد!

در آنجا می گوید برافراشت! ولی در قرآن می گوید خداوند اجازه نمی دهد بیفتد! کجای این دو جمله مشابه همدیگر هستند!

او در یک ادعای بی دلیل دیگر می گوید حضرت محمد (ص) تصور می کرده نمی تواند چیزی در آسمان معلق باشد!

در پاسخ می گوییم او هیچ دلیلی بر این ادعا ندارد چون خداوند در قرآن می فرماید: پرودگار اجازه نمی دهد قطعات آسمان بیفتند، این اجازه ندادن به معنای وجود یک عامل بازدارنده است نه اینکه هیچ چیز نمی تواند معلق باشد و همه چیز افتادنی است! از کجای جمله همچین چیزی برداشت می شود باید از شبهه افکنان پرسید!!! مگر قرآن صراحتا از شناور بودن و در گردش بودن ماه و خورشید سخن نگفته است! (آیه ۳۳ سوره ی مبارکه ی انبیاء)

دوستان روش کار نویسنده بر این است:

خود ادعا کرده سپس ادعایش را رد می کند و نام آن را گذاشته نقد قرآن !

***

شبهه ی هشتم: ستون های نگه دارنده ی آسمان

در آیه زیر قرآن نگه‌داری آسمان را به ستون نسبت داده است:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَ (لقمان/ ۱۰).

ترجمه: «آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد (یعنی آسمان‌ها دارای ستون‌های نامرئی نگه‌دارنده‌ای هستند که شما نمی‌بینید)».

محمد گمان می‌کرده که آسمان‌ها سقف‌های سنگینی هستند که ستون‌های نامرئی آنها را نگه می‌دارند تا بر زمین نیفتند. که این تصور از دو جهت غلط است. اولاً، آسمان چیزی نیست که ستون بخواهد و ثانیاً، ستونی برای نگه‌داری کرات وجود ندارد. لازم به ذکر است که بعضی اندیشمندان یونانی متوجه شده بودند که اجرام آسمانی نیازی به ستون ندارند و نیروهایی آنها را در تعادل نگه می‌دارند.

J. P. Vernart (1982) *Les origins de la pensee grecque*. PUF Pariw. p 128, J. P. Vernart (1982) *The origins of the Greek thought*. Cornell University Press

محمد حتی به درک این دانشمند یونانی ۱۲۰۰ سال قبلش نیز نرسیده بوده است.

بعضی افراد که می‌خواهند به هر قیمتی برای قرآن معجزه تراشی کنند، گفته‌اند منظور از ستون‌های نامرئی، نیروی جاذبه است، اما نیروی جاذبه بر خلاف ستون عمل می‌کند، چون ستون با نیروی جاذبه مقابله می‌کند. بنابراین منظور از ستون نمی‌تواند نیروی جاذبه باشد. ما به کمک معجزه‌تراشان می‌آییم و می‌گوییم شاید منظور از ستون، نیروی گریز از مرکز باشد. اما باز هم غلط است چون نیروی گریز از مرکز سعی دارد شیء را در یک خط مستقیم به پیش براند که با ستون جور در نمی‌آید و باز هم اگر فرض کنیم منظور از ستون، تعادل بین نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد، باز هم غلط است. چون اولاً: تعادل این دو یعنی نه گریز از مرکز و نه جاذبه به تنهایی. در اصطلاح فیزیک، جمع برداری این دو نیرو به دست می‌آید که شیء سماوی رادر جهت خاصش (مثلا دورانی) پیش می‌راند. یعنی باز چیز نگه دارنده واقعی (ستون) نمی‌ماند چون عملکرد ستون در جهت پایین است که همجهت با جمع‌برداری دو نیرو نیست. ثانیاً در بسیاری موارد تعادلی بین این دو نیرو وجود ندارد. مثلاً یک سنگ آسمانی در مسیر حرکتش هرگاه به کره‌ای نزدیک شود تحت تأثیر جاذبه کره، می‌تواند تغییر جهت دهد یا با کره تصادم کند. یا دور شدن سریع کهکشان‌ها از یکدیگر، غلبه انرژی جنبشی بر جاذبه بین کهکشان‌ها را نشان می‌دهد در حالی که در فضای بیکران معلقند. بهر روی با هیچ سرشی نمی‌توان ستون نامرئی را به معجزه چسباند، بلکه این برداشت یک انسان ساده بی‌اطلاع است که گمان می‌کند هر چیزی اگر نگاه داشته نشود می‌افتد. پس زمین و آسمان هم باید بیفتند. اما

چون نمی‌افتند باید چیزی آنها را نگه دارد، که خداست یا ستون یا هر دو و دیدیم که همه این خیالات غلط است.

نکته مهم دیگری که باید به معجزه تراشان یادآوری کرد این است که قرآن را باید با قرآن و سنت فهمید نه با خیال‌پردازی. نه در قرآن و نه در سنت کوچکترین اشاره‌ای به جاذبه وجود ندارد. اگر محمد در جائی از قرآن یا سنت، نیروی جاذبه را مطرح کرده بود قطعاً کار بزرگی کرده بود مثل نیوتن، که تازه آنهم معجزه نبود چنان که نیوتن معجزه نکرد».

<u>پاسخ به شبهه:</u>

واقعا باید به نویسنده ی شبهه جایزه داد، نه بخاطر علمی بودن و جالب بودن استدلال هایش، بلکه بخاطر مهارت در کش دادن و حجم دادن بی خودی به مطالب.

وقتی آیه ۲ سوره ی مبارکه ی رعد و آیه ۱۰ سوره ی مباکه ی لقمان را نگاه می کنیم، متوجه می شویم که از بحث ستون دو معنا برداشت می شود:

* معنای اول این است که آسمانها را بدون هیچ ستونی ساخته ایم، اگر این معنا را در نظر بگیریم که پاسخ به شبهه در اینجا پایان می پذیرد و تمام سخنان نویسنده بی ربط و بی هدف خواهد بود.

* اما در معنای دوم این برداشت می شود که ستون هایی نامرئی آسمان ها را نگه داشته اند.

اتفاقا شبهه افکن این معنا را در نظر گرفته و به نقد پرداخته است. به مطالبش دوباره نگاهی بیندازید، می گوید این ستون نه جاذبه است(چون جاذبه رو به پایین است) و نه گریز از مرکز می باشد چون این نیرو در مسیر مستقیم کار می کند ولی ستون عمودی است.

در پاسخ می گوییم، ایشان یک بار با خود فکر نکرده که نقش ستون چیست؟ <u>ستون یعنی عاملی که باعث نگه داشتن یک گزاره می شود</u>. حال وقتی قرآن می فرماید <u>یک نگهدارنده ی نامرئی</u>، چه اصراری داریم که باید حتما نیرویی باشد عمودی که افقی نیست و رو به بالا باشد و رو به پایین نیست!

این عامل رو به هر جهتی باشد ، افقی یا عمودی باشد ، هر نامی داشته باشد باز هم «نگهدارنده » و «بازدارنده» از افتادن قطعات آسمانی است.

ظاهرا او زحمت تصور این نکته ی ساده را به خود نداده که ستون نامرئی یعنی «یک عامل بازدارنده از افتادن قطعات » که نامرئی هم می باشد.

مشاهده کنید آمده به تحلیل ستون ساختمان پرداخته است! یا در ادامه سراغ تاریخچه ی جاذبه رفته و یک سری مطالب بی ربط دیگر که در سنت بحث جاذبه نشده و نیوتون و ...

جوانان عزیز هوشیار باشید، ببینید دشمنان قرآن عظیم الشأن چقدر تلبیس گر هستند.

البته فکر نکنید سندی که از آن متن یونانی ارائه داده درست می باشد، وقتی به رفرنس مورد نظر مراجعه می کنیم در مورد یک بحث سیاسی حرف می زند و اصلا بحث ستون و نیرو نیست.

ببینید رفرنس ایشان به این جملات ختم می شود:

In this space there is isonomy (equal rights) and all the forces are symmetrical and transferrable. The decisions are now taken by the assembly of demos in the agora which is lying in the middle of the city

اما در کل با مطالعه ی این مباحث در آثار انکسیماندر متوجه می شویم که او زمین را شناور می دانسته است بدون اینکه اتکا به چیزی داشته باشد همچنین او اعتقاد داشته که زمین یکی از جهان‌های موجود است و ماه و خورشید هم حلقه‌های آتش هستند. او متعقد بود که زمین مانند استوانه‌ای بوده که قطر آن سه برابر بلندی آن می‌باشد(تخت است) او زمین را مرکز جهان می پنداشت.

برای مطالعه در مورد آثار ایشان به ویکی پدیای انگلیسی مراجعه بفرمایید:

https://en.wikipedia.org/wiki/Anaximander#cite_ref-15

می دانید جناب شبهه افکن این سند بی محل و بی ربط را هم از همین لینک بالا کپی کرده است!

عزیزان توجه داشته باشید که قرآن چه می فرماید و این آقا چه گفته است، قرآن می فرماید آسمانها بدون ستون خلق شده اند، ولی این آقا بحث زمین را می کند که در تعادل است! چه ربطی به هم دارند! تازه ببینید برای زمین چه می گوید(مرکز جهان و قطرش فلان و ...)

اگر قرآن کپی از مطالب یونانی است، چرا امور نادرست آنها را کپی نکرد؟ چرا فقط مسائل صحیح را کپی نموده است؟ یک شخص بی سواد و به مکتب نرفته، این قدرت تفکیک ویژه را از کجا بدست آورده بود؟

***

شبهه‌ی نهم: آسمان یکدست و بدون خلل و فرج است

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (ق،۶) ترجمه: «مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته اند که چگونه آن را بنا کردیم و زینتش داد هایم و برای آن هیچ گونه شکاف یا روزنه ای نیست».

همچنین آیاتی که از شکافته شدن آسمان در قیامت می گویند مؤید سقف پیکپارچه بودن آسمان است مثل:

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (نبا،۱۹) ترجمه: «و (در قیامت) آسمان گشوده و درهایی [پدید] می شود».

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (انفطار،۱) ترجمه: «هنگامیکه (در قیامت) آسمان شکافته شود».

وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (الحاقه،۱۶) ترجمه: «و (در قیامت) آسمان از هم بشکافد و در آن روز است که از هم گسسته باشد».

اینهم تصور غلطی است. در جهان فضاهای بیکران بین ستاره ای وجود دارد. سقفی نیست که یکپارچه و بدون منفذ باشد. این غلط ناشی از نگاه سطحی ابتدائی است که بنظر می رسد در سقف بلورین آسمان، در یا پنجره ای وجود ندارد. این یکپارچگی و بدون منفذ بودن در اندیشه های فلاسفه ی قدیم هم مطرح شده است. پس تا اینجا دیدیم که از نظر قرآن، آسمان سقفی یکپارچه و بالا است. که هر سه صفت مذکور برای آسمان غلطند.

پاسخ به شبهه:

به بررسی آیه ی اول می پردازیم:

طبق استدلال فرد شبهه افکن، اگر فردی بگوید من میروم شیر بخورم!

باید مادرش بگوید پسرم چطور میتوانی شیر را بخوری! (و بعد مادر و اطرافیانش نتیجه بگیرند که او یک پسر درنده و روانی است وگرنه چطور می‌تواند شیر جنگل با این هیبت و صلابت را بخورد...) در حالی که منظور پسر شیر نوشیدنی بود نه شیر جنگل یا شیر آب!

در این آیه ی شریفه وقتی پرودگار فرموده در آسمان «شکافی وجود ندارد» منظورش این است که کمی و کاستی در آسمان وجود ندارد نه ولی شبهه افکن تصور کرده منظور خداوند این است که واقعا آسمان مثل یک تخته یا دیوار است و هیچ سوراخی در آن وجود ندارد!!!

اگر توجه بفرمایید در ادامه سه آیه معرفی کرده تا اثبات کند که در قیامت روی این دیوار سوراخ ایجاد می شود (که ثابت کردیم ادعایش نادرست است) اما پاسخ:

عزیزان این سه آیه به احوالات روز قیامت اشاره می کنند، چیزی که در آینده می باشد و هنوز رخ نداده است؛ او با چه اعتمادی می گوید خیر صحت ندارد (انگار خودش به روز قیامت رفته مشاهده کرده و بعد به زمان حال بازگشته و می گوید نادرست است!)

عزیزان دقت کنید شبهه افکن و افرادی که این حرف ها را می زنند جزو افراد حس گرا و مادی گرا می باشند آنها منکر هر گونه متافیزیک و غیبیات و اطلاع از آینده هستند، در مادیگرایی حتما باید مشاهده و تحقیق کردن وجود داشته باشد بعد از آن سراغ اظهار نظر رفت.

حال که این آیات به روز قیامت اشاره می کنند و فرد حس گرا هنوز آن را ندیده، چگونه پا را از مادیگری خود فراتر گذاشته و نظر می دهد؟

پاسخ شبهه داده شد.

اما جهت اطلاع مخاطبان عزیز، مفسران نظرات متفاوتی دارند، عده ای می گویند منظور این است که درهای آسمان باز می شود و روح انسانها با عالم بالا ارتباط پیدا می کند، عده ای می گویند خیر، منظور این است که کرات و ستارگان و ... نابود می شوند و در آنها شکاف (کاستی و ناموزونی) ایجاد می شود. (همان موضوعی که در اول بیان کردیم که منظور از شکاف این است)

چیزی که هر بار بنده را به تعجب وا می دارد نتیجه گیری های عجیب و غریبش می باشد!

یک حرف نادرست می زند و پس از آن بنایی محکم و پوشالی برای حرفش ایجاد می نماید! در حالی که از همان ابتدا ادعایش غلط بود!

در خط پایان می گوید پس ثابت شد! که از نظر قرآن آسمان سقفی یکپارچه و بالا و بدون سوراخ است! ولی مشاهده کردید که در این مطلب و مطالب گذشته پاسخ ادعاهایش را دادیم و ثابت کردیم در هر سه حالت، او در اشتباه است و مباحث قرآن مبارک هیچ تضادی با واقعیات جهانی که در آن زندگی می کنیم ندارد.

***

شبهه‌ی دهم: ستارگان چراغهای زینت‌بخش آسمانند

حال که آسمان سقف یکپارچه ی بدون منفذی است، پس ستارگان باید به سقف آسمان چسبیده باشند و آسمان را زینت دهند همانطور که ما سقف خانه را زینت می دهیم. این دقیقا همان نظر انسانهای باستانی است چنانچه قبلا اشاره کردیم که در اوائل تاریخ بشری انسانها گمان می کردند که آسمان یک شیء شفاف کروی است و ستارگان به زیر آن چسبیده اند.

نظر فیثاغورث (فیلسوف یونانی قرن ششم قبل از میلاد) این بود که ستارگان به اجسام شفاف کروی (آسمان، فلک) چسبیده اند که اطراف زمین می گردند

A. Berry,(1899) A short history of astronomy, New York charles scribner's sons, p-4

توجه کنید:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ (صافات،۶) ترجمه: «بدرستی که ما آسمان دنیا را به زینت ستارگان زینت دادیم».

وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ (فصلت،۱۲) ترجمه: «و آسمان دنیا را به چراغها زینت دادیم».

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ (ملک،۵) ترجمه: «در حقیقت آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم».

البته که ستارگان موجب زیبائی آسمان می شوند. اما آیا اینکه ستارگان چراغ یا لامپ هستند حرف درستی است؟ اگر کسی از شما بپرسد که ستارگان چیستند؟ آیا شما می گوئید چراغند؟! یا اینکه می گوئید کراتی هستند شبیه زمین و ماه و خورشید. که یا نور تولید می کنند مثل خورشید یا نور را منعکس می کنند شبیه ماه و زمین. محمد نمی دانسته که ستارگان کراتی شبیه زمینند و چیز ساده ی ابتدائی که به ذهنش آمده اینست که ستارگان چراغهای زینت بخش آسمانند همانطور که هر عربی در بیابان عربستان همینگونه تصور می کرد. از جهت دیگری نیز چراغ بودن ستارگان غلط است. چون چراغ چیزی است که نور تولید می کند در حالیکه بسیاری از ستارگان فاقد نورند ونوری تولید نمی کنند و ممکن است نور ضعیفی را که از ستاره ی دیگری به آنان می تابد منعکس کنند.

پاسخ به شبهه:

چند خط اولش(قبل از بیان آیات) تکرار همان اشتباهات گذشته است؛ که پاسخ داده ایم.

در ادامه نوشته فیثاغورث همچین دیدگاهی داشته است، ولی ان شاء الله بعد از بررسی مطالب مشخص می شود که دیدگاه فیثاغورت هیچ ربطی به مطالب قرآن کریم ندارد.

توجه بفرمایید در هر سه آیه بحث «زینت بخشی» مطرح شده است، یعنی ستارگان زینت بخش و زیبا کننده ی آسمان هستند.

آیا غیر از این است؟ یعنی اگر در آسمان ستاره ای وجود نداشت و یک فضای مطلقا سیاه و بیکران مشاهده می شد از وضعیت اکنون زیبا تر بود! یا الان که در شب میلیارد ها ستاره ی درخشان را می بینیم آسمان جذاب تر شده است؟ مشخص است که ستارگان زینت بخش هستند.

می گوید بله زیبا هستند ولی چرا قرآن گفته آن ها چراغ می باشند؟

احتمال زیاد می دهم شبهه افکن هر سال ادبیات فارسی را با تبصره و تک ماده پاس کرده باشد، زیرا آرایه «تشبیه» از بدیهیات علم ادبیات است اینکه ستارگان به چراغ تشبیه شده اند،آیا به این معناست که واقعا ستارگان چراغ و لامپ هستند!

یعنی اگر خانمی به شوهرِ بدنسازش بگوید «هرکول خوش آمدی» شوهرش اعتراض می کند و می گوید تو چقدر تفکر قدیمی و نادرستی داری زن؛ من هرکول هستم یا احمدم؟!!!

ولی احمد هرگز همچین اعتراض نمی کند زیرا همسرش او را به هرکول «تشبیه» کرده است!! در عجبم جوانان رعنایی داریم که فریب این شبهات! را خورده اند.

در ادامه می گوید:

«از جهت دیگری نیز چراغ بودن ستارگان غلط است. چون چراغ چیزی است که نور تولید می کند در حالیکه بسیاری از ستارگان فاقد نورند ونوری تولید نمی کنند و ممکن است نور ضعیفی را که از ستاره ی دیگری به آنان می تابد منعکس کنند»

این ادعا هم کاملا غلط است، پرودگار فرموده آسمان دنیا را با چراغهایی(ستارگانی) آراستیم.

دلیل آراستگی بوسیله ی ستارگان چیست؟ نورانی بودن آنها.

حال چه خود نور ساطع کنند (منیر باشند) و چه از ستارگان دیگر نور دریافت کنند (غیر منیر باشند) همان ستارگان نور افشان هستند که منبع نورند. (یعنی نور غیر منیر ها هم، از ستارگان نور افکن یا تشبیه شده به چراغ تامین می شود)

پس وقتی پرودگار می فرماید آسمان را به وسیله ی چراغ هایی (ستارگان نور افشان) زینت بخشیدیم، این عبارت از لحاظ علمی هم کاملا درست است .

چون اگر آنها نبودند ستارگانی که از خود نور ندارند حتی دیده نمی شدند، پس زینت دهنده همان ها هستند و باعث شده اند غیر منیر ها هم نور دریافت کنند و آیه هم درمورد زینت‌بخش ها است.

مسلمانان عزیز، کافیست هر شبهه ای که به گوشتان می رسد در مورد آن تحقیق کنید، تا بفهمید نورانیت اسلام با دهان این افراد بی فروغ و حتی کم فروغ نخواهد شد.

***

شبهه‌ی یازدهم: هفت آسمان و عرش (تخت پادشاهی)

در قرآن بطور مکرر از هفت آسمان یاد شده است. مثلا:

- **اللهُّ الَّذِي خَلَقَ سبع سماواتٍ ومِنَ الْأَرضِ مِثْلَهنَّ** (طلاق۱۲) ترجمه: «خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید».

هفت آسمان طبقات بالای هم هستند

- **الَّذِي خَلَقَ سبع سماواتٍ طِباقًا** (ملك:۳) ترجمه: «خداست کسیکه هفت آسمان را بصورت طبقات بالای هم خلق کرد».

- **أَلَمْ تَرَوا كَيف خَلَقَ اللهُ سبع سماواتٍ طِباقًا** (نوح ١۵) ترجمه: «مگر ملاحظه نکردهاید که چگونه خدا هفت آسمان را بصورت طبقات آفریده است».

وجود آسمانها هفت گانه که مسیر حرکت سیارات هفتگانه (شامل خورشید و ماه) بحساب می آمده است و همچنین وجود عرش و کرسی (در قرآن آمده است) در دوره ی جاهلیت قبل از محمد رایج بوده است و محمد همان مفاهیم را از محیط بدوی گرفته و وارد قرآن کرده است. در سنت، این هفت آسمان مطبق و عرش بوضوح توضیح داده شده است.

توجه کنید: - ... قال (الرسول) أتدرون كم بين السماء والأرض فقلنا الله ورسوله أعلم قال بينهما مسيرة خمس مائة سنة ومن كل سماء إلى السماء التي تليها مسيرة خمس مائة سنة وكثف كل سماء مسيرة خمس مائة سنة وفوق السماء السابعة بحر بين أعلاه وأسفله كما بين السماء والأرض ثم فوق ذلك ثمانية أوعال بين ركبهم وأظلافهم كما بين السماء والأرض ثم فوق ذلك العرش بين أسفله وأعلاه كما بين السماء والأرض والله تعالى فوق ذلك ليس يخفى عليه من أعمال بنى آدم شيء. (این حدیث در منابع متعدد با اندک تفاوتی در عدد سال بین آسمانها آمده است از جمله: المستدرک علی صحیحین ۳۱۶ /۲، سنن ابی داوود ۲۳۱ /۴، سنن ابن ماجه /۶۹ ۱، احادیث المختاره .(۳۷۵ /۸) ترجمه:... پیامبر گفت (به یارانش) آیا می دانید فاصله ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه ترند. گفت بین آنها مسیر۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی (فوقانی: سنن ابی داوود)

«مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت (کثف) هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است.و بعد از آسمان هفتم دریائی است که از کف تا سطح آن معادل فاصله ی بین آسمان و زمین است. سپس بالای آن ۸ بز نر کوهی قرار دارند که فاصله ی بین سم و زانویشان مثل فاصله ی بین آسمان و زمین است. سپس در بالای آن (بر پشت آنان: سنن ابی داوود) عرش قرار دارد که فاصله ی بین پایین و بالای آن معادل فاصله ی زمین تا آسمان است. و خدای تعالی در روی عرش قرار دارد و چیزی از اعمال بنی آدم از او پنهان نیست. وجود هفت آسمان و اینکه تخت پادشاهی خدا (عرش) بر فراز آسمان هفتم قرار

گرفته در محیط عربستان قبل از محمد هم مطرح بوده است چنانچه امیه بن ابی صلت شاعر جاهلی می گوید ه ما رأت عین البصیر و فوقه (هر آنچه چشم بینا می بیند از اوست و بالاتر از آن) سماء الاله فوق سبع سمائیا (آسمان خدا در بالای هفت آسمان) قرار گرفتن عرش بر روی آب در قرآن هم آمده است»:

- وهو الَّذِي خَلَقَ السماواتِ والأَرض فِي سِتَّةِ أَيامٍ وكَانَ عرْشُه علَى المْاء (هود:۷)

ترجمه: «و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب است».

همچنین حمل عرش خدا توسط هشت موجود در قرآن آمده است:

- الَّذِينَ يحمِلُونَ الْعرْش ومنْ حولَه يسبحونَ بِحمدِ ربهِم..(غافر: ۷)

ترجمه: «کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند».

- والْملَك علَى أَرجائِها ويحمِلُ عرْش ربك فَوقَهم يومئِذٍ ثَمانِيةٌ (الحاقه:۱۷)

ترجمه: «و فرشتگان در اطراف [آسمان]اند و عرش پروردگارت را آن روز هشت [موجود] بر سر خود بر می دارند».

قرار گرفتن خدا بر روی عرش در خود قرآن هم آمده است:

اللهَّ الَّذِي خَلَقَ السماواتِ والْأَرض وما بينَهما فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُم استَوى علَى الْعرْشِ (سجده:۴) ترجمه: «خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است».

در شش روز آفرید آنگاه بر عرش قرار گرفت (۴)

بنابراین از نظر محمد (قرآن و سنت) در بالای زمین هفت آسمان قرار دارند و سپس یک دریا و سپس هشت بز و سپس عرش و روی عرش خداست. محمد بجای آسمان هشتم، که در سیستم بطلمیوسی فلک ثوابت است، دریا و هشت بز و عرش را قرار داده است. واضح است که هفت آسمان مطابق با نظریه ی بطلمیوسی رایج در زمان محمد سازگار است، اما دریا و بزها و عرش در نظریه ی بطلمیوس نیست. علاوه بر نظریه ی بطلمیوس که تا حدودی بر مشاهدات بنیان نهاده شده بود، افسانه های آمیخته با مذهب نیز در قبل از محمد در مورد هفت آسمان وجود داشته است. مثلا در دین هندو هفت جهان بالا (آسمان) و هفت جهان زیرین وجود دارد.

همچنین در مصر باستان، وجود هفت آسمان پذیرفته شده بود بنظر می رسد محمد چیزهائی را از محیط گرفته و چیزهائی هم خودش به آن افزوده است. و می دانیم که همه ی اینها غلط است. اولا چنانچه قبلا گفتیم اصلا آسمانی وجود ندارد که هفت عدد باشد. ثانیا: ببینیم فاصله هائی که محمد ارائه کرده حمعا چه مقدار می شود:

7 ×500= 3500 سال ضخامت آسمانها

7 ×500= 3500 سال فاصله ی آسمانها

500 سال عمق دریا

4 ×500= 1500سال ارتفاع بزها (ارتفاع هر بز ۴ برابر فاصله ی سه تا زانو در نظر گرفته شده است)

500 سال ضخامت عرش مجموع ۹۵۰۰ سال می شود.

در بین مردم و مخصوصا در گذشته رایج بوده و هست که فاصله ها را بر حسب زمان نه مسافت بیان کنند. مثلا می گوئیم فاصله ی انگلستان تا آمریکا مثلا ۶-۷ ساعت است. بدین معنی که اگر با

هواپیما این مسیر طی شود این مدت طول می کشد. در زمان گذشته فاصله ها را بر حسب مسافتی که اسب یا قاطر و یا شتر می پیمود بیان می کردند. در احادیث فوق همین روش بکار برده شده است. با توجه به اینکه چهارپای اصلی مسافرتی در عربستان زمان محمد، شتر بود، این مسافت را مطابق زمان محمد، بر اساس مسافتی که شتر می پیماید محاسبه می کنیم: حداکثر سرعت شتر ۶۰ کیلومتر در ساعت است و هر سال ۸۷۶۶ ساعت است. پس:

8766× 60 = 525960 کیلومتر در سال می شود.

کیلومتر ۴۹۹۶۶۲۰۰۰۰ =۹۵۰۰ × ۵۲۵۹۶۰

یعنی از سطح زمین تا روی عرش ۴۹۹۶۶۲۰۰۰۰ کیلومتر می شود. با توجه به اینکه سرعت نور ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه است:

4996620000/300000 =16655ثانیه ی نوری که معادل ۴/۶ ساعت نوری می شود یعنی محمد عرض جهان آفرینش (غیر از خدا) را ۴/۶ ساعت نوری دانسته است. ولی بشر امروز تا میلیاردها سال نوری، ستارگان و کهکشانها را رصد کرده است و اثری از آسمانهای هفتگانه و اثری از دریا و بزها و عرش نیافته است. بنابراین گفته ی محمد غلط واضحی بیش نیست، که ریشه در اساطیر و اندیشه های یونانی دارد

پاسخ به شبهه:

در مورد هفت طبقه‌ی آسمان تحقیقات مفصلی انجام دادم.

اختلاف آراء بسیار زیاد است، محققان امور بسیاری را به این سبع سماوات نسبت داده اند ولی به نظر بنده اصلا نمی توان نظر قطعی داد ، ما بارها اعلام کرده ایم که قرآن مجید کتاب نجوم و اختر شناسی نیست که به جزئیات مطالب علمی بپردازد

بلکه صرفا نوعی جهان بینی ارائه داده و در راستای آموزه های هدایتی خویش گریزهایی به جهان خلقت داشته است. قرآن یک امر ثابت و قطعی است و علوم تجربی متغیر و در حال کمال، به

طوری که امروزِ علوم تجربی با دیروز آن تفاوت دارد. بی شک هیچ کس نمی تواند ادعا کند فیزیک و ریاضی و ...به کمال رسیده اند و بیش از این پیشرفتی حاصل نخواهد شد

لذا بنده ترجیح می دهم به جای گمانه‌زنی، نتیجه ی حاصل از تفسیر این آیه را واگذار کنیم به تاریخ و گذر زمان، بگذاریم این پرونده باز باشد که آیندگان بتوانند دیدگاه جامع تری در این زمینه پیدا کنند.

واقعا فضایی که دور کره ی ما را احاطه کرده آن قدر بزرگ و گسترده است که هر اهل تفکری را به تعجب وا می دارد.

* اما عزیزان، زمانی که ما هیچ دلیلی برای اثبات هفت طبقه بودن آسمان نداریم، اسلام ستیزان هم هیچ دلیلی برای رد این موضوع ندارند

و تمسخر و انتقاد آنها از دو حالت خارج نیست:

۱. آن ها علوم تجربی را به کمال رسیده فرض کرده اند (که کاملا اشتباه است و ناقض ادعاهای دیگرشان می باشد)

۲. می دانند و از هر فرصتی استفاده می کنند که ما را مورد نقد قرار دهند (در این مورد هم ما پاسخ آنها را خیلی وقت است داده ایم، إن الباطل کان زهوقا، هرگز نمی توانید در مقابل حقیقت و نور اسلام بایستید)

لذا اگر اسلام‌ستیزانی در این مورد به قرآن حمله کردند، به آنها بگویید از پرتاب تیر به سمت تاریکی دست بردارید هر وقت علمِ بشر کامل شد و تمام فضای نامتناهی را گشت و با چشم خود هیچ طبقه ای را ندید آن موقع بیایید حرف بزنید.

بله درست است، ما ادعا کرده‌ایم و باید دلیل هم بیاوریم؛ ولی اینکه مخالفان با قطعیت و جزمیت ادعا می کنند چنین چیزی «وجود ندارد» آنها هم باید برای ادعای خود دلیل بیاورند، که هیچ دلیلی ندارند و هر کسی می داند که علم نجوم تازه در ابتدای راه است.

مطلبی که جناب شبهه افکن در خصوص نقد ۷ طبقه ی آسمان نوشته است، بر سه محور پایدار است:

اول آیات مربوط به ۷ طبقه ی آسمان را ذکر نموده

دوم طبق آیات بحث حالات و احوالات عرش را کرده است (که هشت موجود آن را نگه می دارند و روی آب قرار دارد و ...)

سوم حدیثی از پیامبر را نقل کرده و اکثریت مطالب را در توضیح همان حدیث قید کرده است.

پاسخ قسمت اول را دادیم، قرآن ثابت است و علم در حال تکمیل شدن، زمانی که در مورد یک مساله ی علمی حرف می زنیم، باید دید علم در مورد آن چه می گوید، در مورد این مساله علم فعلا سکوت کرده است. مسائل دیگری هم بودند که علم در مورد آنها سکوت کرده بود ولی در قرآن به آنها اشاره شده بود و علم بعد ها به این معلومات دست یافت (به عنوان مثال وجود گیرنده های درد در پوست و...)

در پاسخ قسمت دوم می گوییم، طبق معمول در مورد امری اظهار نظر کرده که از آن چیزی نمی داند! این یک امر غیبی است که از طریق وحی به ما رسیده، چرا به زور اصرار دارد طبق دید مادیگرایانه بشر آن را تحلیل و تفسیر نماید!

اگر می‌گوید دروغ است، می گوییم مگر شما تمام فضای نامتنهاهی را گشته‌اید و چیزی ندیدید!

اصلا بگردید آیا امور متافیزیک با چشم مادی ما قابل مشاهده هستند؟!

اما مورد سوم (که برای آن شاهنامه‌ای سروده و جدول ضرب را تمرین نموده است)

در پاسخ می‌گوییم:

تمام احادیث منسوب به (پیامبر صلی الله علیه و سلم) که در آنها چنین آمده که مابین هر آسمان با آسمان دیگر، ۵۰۰ سال فاصله است تماما احادیثی ثابت نشده و غیرصحیح هستند که از چهار نفر از صحابه بزرگوار رضی الله عنهم به ما رسیده است

برای نمونه یک مورد را بررسی می کنیم

عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رضى الله عنه ، قَالَ :

" كُنَّا جُلُوسًا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْبَطْحَاءِ ، فَمَرَّتْ سَحَابَةٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : (أَتَدْرُونَ مَا هَذَا ؟) ، قَالَ : قُلْنَا : السَّحَابُ ، قَالَ : (وَالْمُزْنُ) ، قُلْنَا : وَالْمُزْنُ . قَالَ : (وَالْعَنَانُ) ، قَالَ : فَسَكَتْنَا ، فَقَالَ : (هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ؟) ، قَالَ : قُلْنَا اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ ، وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ ، وَكِثَفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ ، وَفَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، ثُمَّ فَوْقَ ذَلِكَ ثَمَانِيَةُ أَوْعَالٍ بَيْنَ رُكَبِهِنَّ وَأَظْلافِهِنَّ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، ثُمَّ فَوْقَ ذَلِكَ الْعَرْشُ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، وَاللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ ، وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ شَيْءٌ) .

رواه الإمام أحمد فى " المسند " (۲۹۲/۳)، وأبوداود (۴۷۲۳)، والترمذى (۳۳۲۰)، وغيرهم كثير

*** و برای افراد متخصص این هم سند ضعف و غیر قابل قبول بودن حدیث:

وهذا إسناد ضعيف بسبب عبد الله بن عميرة ، ذكره ابن أبي حاتم في " الجرح والتعديل " (٥/ ١٢٤) ، والبخاري في " التاريخ الكبير " (٥/ ١٥٩)، ولم ينقلا فيه جرحا ولا تعديلا. بل قال البخاري : لا نعلم له سماعا من الأحنف . وقال إبراهيم الحربي: لا أعرف عبد الله بن عميرة . كما في " إكمال تهذيب الكمال " (٨/ ١٠٢)، لذلك قال الذهبي في "المغني " (١/ ٣٥٠): " لا يعرف ". وقال ابن حجر : مجهول . " تعجيل المنفعة " (٢/ ٢٧٤).

ولذلك قال ابن الجوزي عن هذا الحديث : " لا يصح " "العلل المتناهية " (١/ ٩)، وقال البوصيري : ضعيف منقطع ، كما في " إتحاف الخيرة المهرة " (٦/ ١٦٥). وقال الشيخ أحمد شاكر في " تحقيق المسند ": ضعيف جدا . وكذا قال المحققون في طبعة مؤسسة الرسالة ، وضعفه الألباني في " ضعيف الترمذي ".

پژوهشگرانی که می خواهند دیگر احادیث را هم بررسی کنند می توانند در گوگل قسمتی از متن حدیث را به عربی وارد نمایند تا سایت های مورد نظر را روئیت فرمایند.

مشاهده می کنید که روی یک حدیث ضعیف چقدر مانور داده است.

فکر نمی‌کنم نیاز به توضیح بیشتری باشد، او در مورد ایکس حرف می زند، زمانی که ثابت کردیم ایکس غیر قابل استناد است، دیگر چه نیازی به نقد مطالب دیگرش وجود دارد؟!!

اما در پایان بیان نکته ی زیر خالی از لطف نمی باشد :

نطریه ی بطلمیوس هیچ ربطی به قرآن ندارد، طبق دلایل زیر[۲]:

الف) در آنجا از ۹ طبقه سخن گفته شده(افلاک نُه گانه) ولی قرآن می فرماید ۷ طبقه!

ب)در هیئت بطلمیوسی خود اجرام، حرکت ندارند بلکه آنها چسبیده به فلکند و فلک است که حرکت می کند امّا در قرآن کریم خود ماه و خورشید هستند که حرکت می کنند نه فلک آنها

ج)در هیئت بطلمیوسی، افلاک، فناناپذیر معرّفی می شوند که هیچگاه از بین نمی روند. اجرام سماوی مثل خورشید و ماه نیز ابدی فرض می شوند. امّا خداوند متعال فرموده است: « وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرى لِأَجَلٍ مُسَمًّى ـــ و خورشید و ماه را مسخّر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا اجل معیّنی به حرکت خود ادامه می‌دهند.» (الزمر:۵)

پس علی رغم کلیه ی توضیحات دیگری که ذکر کردیم ما با دیدی کاملا وسیع می گوییم زمانی که نمیدانیم اظهار نظر نکنیم بهتر است؛ در شرایط بوجود آمده ناباوران تصور نکنند ادعاهایی که به قرآن نسبت می دهند را درست می دانیم و می پذیریم! دیدگاه بطلمیوس کجا و دیدگاه قرآن کریم کجا؟!

***

---

[۲](برگرفته از سایت سخن ها):

شبهه‌ی دوازدهم: خورشید و ماه در فلک خودشان حرکت می‌کنند

- **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ ويولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وسخَّرَ الشَّمس والْقَمرَ كُلٌّ يجرِي إِلَى أَجلٍ مسمى وأَنَّ اللَّهبِما تَعملُونَ خَبِيرٌ** (لقمان ۲۹) ترجمه: «آیا ندیدهای که خدا شب را در روز در می آورد و روز را در شب درمی‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است هر یک تا زمان معینی در حرکتند و خدا به آنچه می کنید آگاه است».

- **وهوالَّذِي خَلَقَ اللَّيلَ والنَّهار والشَّمس والْقَمرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يسبحونَ** (انبیاء۳۳)

ترجمه: «و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در فلکی شناورند».

- **لَا الشَّمس ينبغِي لَها أَن تُدرِك الْقَمرَ ولَا اللَّيلُ سابِقُ النَّهارِ وكُلٌّ فِي فَلَكٍ يسبحونَ** (یس:۴۰)

ترجمه: «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در فلکی شناورند»

پس هرکدام از ماه و خورشید در فلک مخصوص به خود حرکت می کنند. طبری می گوید که در مورد معنی فلک، در سنت چیزی وجود ندارد و فلک در عرب بمعنی هر شیء دائر یعنی گرد یا دایره وار را گویند (تفسیر طبری ۲۳/۱۷)

با توجه به اینکه در ۶ آیه از ۷ آیه ای که حرکت خورشید و ماه آمده، شب و روز نیز ذکر شده، پس منظور از حرکت خورشید و ماه حرکاتی است که به شب و روز مربوط می شوند. بنابراین منظور از این آیات اینست که ماه و خورشید، هر یک در مسیری منحنی حرکت می کنند و طبعا حرکت خورشید منجر به پیدایش روز می شود که غلطی واضح است. این نظر محمد نیز با سیستم بطلمیوسی سازگار است.

پاسخ به شبهه:

تمام مطالبی که ذکر کرده جهت آماده سازی ذهن مخاطب برای مطلب بعدی است و هیچ کدامشان اشکال نیستند. به آیات نگاه کنید، از کجای آیات برداشت می شود که حرکت خورشید باعث پیدایش شب و روز می شود!

مانند اینکه شخصی بگوید، ما در مغازه ی خود بیسکویت ها را در یک طرف گذاشته ایم و آبمیوه ها در سمتی دیگر. حال شخصی نتیجه بگیرد چون در این جمله بحث بیسکویت و آب میوه شده است، پس منظورش این است که لامپ های مغازه بخاطر آب میوه روشن می شوند و این اشتباه آشکاری است...

از شبهه افکن می پرسیم آیا صرفا با اعمال کلمات روز و شب و خورشید و ماه در یک جمله، می توان نتیجه گرفت که حرکت خورشید باعث شب و روز می شود...! یک بار دیگر آیات را بخوانید، چه ربطی دارد؟!!

هر کسی می داند که در شب ماه نمایان می شود و در روز خورشید ظاهر می گردد و در زندگی همه ی ما انسانها وجود این دو گزاره(ماه و خورشید) با شب و روز عجین شده است و اکثرا با هم ذکر می شوند ، ولی آیا این به معناست که خورشید باعث ایجاد شب و روز است...؟ خیر.

ولی همانگونه که گفتم، نویسنده می خواهد با تلبیس خاصی ذهن مخاطب را برای مطلب بعدی آماده کند.

***

شبهه‌ی سیزدهم: خورشید است که حرکت می‌کند و روز و شب را بوجود می‌آورد نه زمین

در حکایت ذوالقرنین در قرآن آمده است:

- **ویسأَلُونَك عن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سأَتْلُو علَيكُم منهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مكَّنَّا لَه فِي الْأَرْضِ وآتَيناه مِن كُلِّ شَيءٍ سببا (۸٤) فَأَتْبع سببا (۸۵) حتَّى إِذَا بلَغ مغْرِب الشَّمسِ وجدها تَغْرُب فِي عينٍ حمِئَةٍ و وجد عِندها**

قَوما ... (٨٦ كهف)... ثُم أَتْبع سبا (٨٩) حتَّى إِذَا بلَغَ مطْلِع الشَّمسِ وجدها تَطْلُع علَى قَومٍ لَّم نَجعل لَّهم من دونِها سِتْرًا (کهف:۸۳-۹۰)

ترجمه: «و از تو در باره ذوالقرنين ميپرسند بگو به زودى چيزى از او براى شما خواهم خواند (۸۳) ما در زمين به او امكاناتى داديم و از هر چيزى اسبابى بدو بخشيديم (۸۴) تا سببى را پيروى كرد (۸۵) تا آنگاه كه به محل غروب خورشيد رسيد. (ذوالقرنين) يافت (مشاهده کرد) كه خورشيد در چشمهاى تيره غروب ميكند و نزديك آن طايفهاى را يافت ...(۸۶)... سپس سببى را پيروى كرد (۸۹) تا آنگاه كه به محل طلوع خورشيد رسيد [خورشيد] را [چنين] يافت كه بر قومى طلوع مى كرد كه براى ايشان در برابر آن پوششى قرار نداده بوديم (۹۰)».

در حدیث هم این مطلب بوضوح ذکر شده است:

- **وعن أبي ذر كنت رديف رسول الله على الجمل فرأى الشمس حين غابت فقال يا أبا ذر أتدري أين تغرب هذه فقلت الله ورسوله أعلم قال فإنها تغرب في عين حامية** (تفسیر کشاف ۶۹۴ /۲).

ترجمه: «از ابوذر نقل شده که گفت من در ردیف پیامبر(بر چهارپائی) سوار بودم در حینی که خورشید غروب کرد. پیامبر گفت ای ابوذر آیا می دانی که خورشید در کجا غروب می کند. پس گفتم خدا و رسولش آگاهترند. پیامبر گفت خورشید در یک چشمه ی تیره غروب می کند».

طلوع خورشید از یک نقطه ی زمین و غروب آن در چشمه ی تیره یک تصور خام ابتدائی است که هر انسان ناآگاه، آنرا با چشم می بیند. اگر در یک بیابان مسطح باشید مشاهده می کنید که خورشید در صبحگاه از نقطه ای بسیار دور، از زمین خارج می شود و در طول روز پهنه ی آسمان را بطور قوسی طی می کند. در هنگام غروب مخصوصا در بیابانهای شنی عربستان، سرابی تیره مشاهده می شود که خورشید بتدریج در آن فرو می رود. این چیزی است که محمد و هر عرب دیگری از طلوع و غروب خورشید می دیدند و محمد همین توهم غلط ناآگاهانه را وارد قرآن کرده و به خدا نسبت داده است

پاسخ به شبهه:

جناب منتقد در شبهه ای دیگر، طرز فکر نادرست خود را به قرآن و احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) نسبت داده است. در آیه‌ی شریفه‌ی سورۀ مبارکه‌ی کهف، پرودگار پندار و گمان ذوالقرنین را بازگو نموده و فرموده:

«**وجدها تَغْرُب فِي عينٍ حمِئَةٍ**» یعنی ذوالقرنین خورشید را این گونه یافت که در چشمه ای گل آلود غروب می کند.

این «وَجَد به معنای یافتن» بیانگر نوعی «یافتن حسی» می باشد، نه «یافتن یک نکته ی علمی» یا بیان «یک قاعده ی علمی». بارها پیش آمده وقتی به خورشید نگاه می کنیم، می بینیم که در پشت کوه غروب می کند، ولی آیا خورشید به پشت کوه می رود؟ خیر ، این فقط یافتن و پندار حسی و بصری ماست.

حال خداوند منان این نوع روئیت و یافتن ذوالقرنین را بیان فرموده، ولی اسلام ستیزان می گویند خیر! به نظر قرآن خورشید در چشمه ای گل آلود فرو می رود!

شبهه ی آنها زمانی پذیرفته بود که خداوند می فرمود:

«**إنها تغرب في عين حمئة**» یعنی براستی خورشید در چشمه‌ی گل‌آلود غروب کرد ولی مشاهده می‌کنیم که این گونه نیست و خداوند فرموده : «**وَجَدَهَا تَغْرُبُ**» یعنی او (ذوالقرنین خورشید را این گونه یافت(از نوع حسی)

عزیزان در قرآن «وجد» های حسی دیگری هم ذکر شده و هیچ کدام به معنای یافتن و بیان یک حقیقت علمی نیستند!

ملاحظه بفرمایید:

...**كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا**... (آل عمران، ۳۷)

...هر زمان که زکریّا وارد عبادتگاه او می‌شد ، غذای (تمییز و زیادی) را در پیش او می‌یافت ...

آیا این «وجد» به معنای طرح یک مسئله ی علمی در خصوص تغذیه است!؟ خیر، مشخص است که به معنای یافتن و روئیت حسی می باشد.

پس بدانید عزیزان نویسنده کاملا به خطا رفته است، البته ما انواع (وجد، یافتن) داریم، ولی زمانی که در زمان غروب به خورشید چشم دوخته است انتظار دارید در اینجا کدام نوع «وجد» صدق نماید؟ غیر از این است که او دارد «نگاه می کند،به صورت حسی »!

بارها پیش آمده ناباوران می گویند اگر حرف ذوالقرنین است، چرا خداوند حرف و دیدگاه او را اصلاح نکرده است؟ در پاسخ می گوییم اشتباه نیاز به اصلاح دارد، ذوالقرنین مرتکب اشتباهی نشده که خداوند بیاید آن را اصلاح نماید! او اگر دیدگاه علمی خود را بیان می کرد و اشتباه می بود انتظار می رفت خداوند هم اصلاح فرمایند، ولی زمانی که یک برداشت معمولی است و برای همه ی ما هم این برداشت ها پیش می آید و آنقدر عادی است که حتی به آن توجه نمی کنیم، دیگر چه اصلاحِ اشتباهی!

در ادامه حدیثی از حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و سلم) مطرح نموده است، وقتی حدیث را به صورت تخصصی مورد بررسی قرار می دهیم به نکات جالبی دست پیدا می کنیم ملاحظه بفرمایید:

عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: "كُنْتُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلَى حِمَارٍ، وَالشَّمْسُ عِنْدَ غُرُوبِهَا فَقَالَ: (هَلْ تَدْرِي أَيْنَ تَغْرُبُ هَذِهِ)؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: (فَإِنَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَامِيَةٍ).

رواه أحمد في " المسند " (۳۵/ ۳۶۳)، وأبوداود في " السنن " (رقم/ ۴۰۰۲)، وحفص الدوري في " جزء قراءات النبي صلى الله عليه وسلم " (ص/ ۱۲۳)، والبزار في " البحر الزخار " (۹/ ۴۰۷)، والسراج في " حديثه " (۳/ ۲۵۸)، والحاكم في " المستدرك " (۲/ ۲۶۷) وقال : " هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه " جميعهم من طريق يزيد بن هارون ، عن سفيان بن حسين ، عن الحكم به.

قال البزار : " وهذا الحديث لا نعلم رواه عن الحكم بن عتيبة ، عن إبراهيم ، عن أبيه ، عن أبي ذر إلا سفيان بن حسين ، وقد رواه عن إبراهيم التيمي يونس بن عبيد ، وسليمان الأعمش ، وهارون بن سعد " انتهى.

یعنی با بررسی اسناد متوجه می شویم که این حدیث ضعیف می باشد،در رجال آن شخصی به نام: «سفیان بن حسین» وجود دارد،امام ذهبی در کتاب میزان الاعتدال اثبات نموده بنا بر رای جمهور علماء ایشان ضعیف الحدیث و لیس بالقوی می باشند (میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۶۵ ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت –لبنان)

ممکن است مخالفان بگویند ببینید حدیثی که به ضررشان باشد می گویند ضعیف است.

می گوییم این قضاوت هم نادرست می باشد، اصلا بحث ما بر سر نفع و ضرر نیست زمانی که علمای علم رجال به حدیث اشکال وارد کرده اند ما چرا جهت رضایت اسلام ستیزان بگوییم بله حدیث اشکالی ندارد! ناباوران بدانند اگر اشکال مطرح شده توسط شبهه افکن هم وجود نداشت باز این حدیث نزد ما داری اشکال بود!

اما اگر حدیث کاملا صحیح هم بود از لحاظ علمی مشکلی متوجه آن نبود و مخالفان به مقصود خود نمی رسیدند ، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به نوعی بحث ذوالقرنین را برای ابوذر بازگو کرده است (مشاهده بفرمایید تکرار آیه ی قرآن است). فردی که حدیث را روایت کرده مستقیم این کلمات را بازگو نموده در حالی که سیاق حدیث کاملا مشخص است که همچین بحثی در بین آنها وجود داشته است.

باز هم جالبتر می شود؛ به جز ضعف مطرح شده ، اشکال دیگری هم به حدیث وارد است.

دقیقا همین حدیث از همین راویان (ولی به جز آن فرد ضعیف) روایت شده، اتفاقا این بار در صحیح امام بخاری و امام مسلم قرار دارد ولی پیامبر مکان دیگری را برای خورشید ذکر می فرماید، ملاحظه نمایید:

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ، قَالَ : " قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: (أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ)؟ قُلْتُ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: (فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ العَرْشِ، فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا ، وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلاَ يُقْبَلَ مِنْهَا ، وَتَسْتَأْذِنَ فَلاَ يُؤْذَنَ لَهَا ، يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَلِيمِ) يس/ ٣٨.

أخرجه من طريق الأعمش كل من البخاري في " صحيحه " (رقم/ ٣١٩٩، ٤٨٠٢، ٧٤٢٤)، ومسلم في " صحيحه " (رقم/ ١٥٩)، وأبوداود الطيالسي في " المسند " (١/ ٣٦٨)، وأحمد في " المسند " (٣٥/ ٢٨٢، ٤٢٩)، والترمذي في " السنن " (رقم/ ٢١٨٦، ٣٢٢٧) .

ترجمه: ابوذر –رضی الله عنه– می گوید: نبی اکرم – صلی الله علیه وسلم – هنگام غروب آفتاب، به من گفت: «آیا می دانی که خورشید به کجا می رود»؟ گفتم: خدا و رسولش، بهتر می دانند. فرمود: «می رود تا زیر عرش، سجده کند. پس اجازه می خواهد. و به او اجازه می دهند. بزودی زمانی فرا می رسد که می خواهد سجده کند ولی از او پذیرفته نمی شود و اجازه می خواهد ولی به او اجازه نمی دهند و می گویند: از همان جایی که آمده ای ، برگرد. در نتیجه، خورشید از مغرب، طلوع می کند. همانطور که خداوند متعال می فرماید: {**وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**} یعنی خورشید بسوی قرار گاه خود در حرکت است. این، تقدیر خداوند غالب و داناست».

طبق دلایل فراوان این اصل حدیث است، مثلا می گویند چون در کتاب مسلم و بخاری آمده است و صحت و قدرت کتاب آن ها بیشتر است و دقیقا همین راویان هستند و همین جا و همین موضوع ...مشخص است که اصل حدیث این است و دلایل دیگر ...پژوهشگرانی که کنجکاوند و می خواهند موضوع را بررسی نمایند می توانند متن حدیث را به عربی جستجو نمایند هستند سایت هایی که این موضوع را بررسی کرده اند.

بازگردیم به ادامه جملات شبهه افکن:

در پایان می گوید اعراب در بیابان سراب می دیده اند و ...

که باز هم همان ادعاهای بی ربط در کنار استدلال های غلط و رد شده، ما ثابت کردیم که تمام ادعاهایش نادرست است، لذا خود به خود نتایج عجیب و غریبی که برای ادعاهایش فرض کرده هم از بین می روند.

در ادامه اولا و دوما و تا...ششما را ذکر کرده، و بی خودی به شبهه حجم داده است (روی همین ادعاهای رد شده مانور داده است) چون ادعاهایش را رد کردیم، نتایجش هم محو می شوند پس نیازی به درج و طولانی کردن مطلب نبود.

***

شبهه‌ی چهاردهم: ادامه‌ی شبهه (قسمت دوم):

آیه‌ی دیگری که بوضوح حرکت خورشید در روز را تأیید می کند آیه‌ی زیر است:

- أَلَمْ تَرَ إِلَى ربك كَيف مد الظِّلَّ ولَو شَاء لَجَعلَه ساكِنًا ثُم جعلْنَا الشَّمس علَيهِ دلِيلًا (فرقان .۴۵)

ترجمه: «آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر میخواست آن را ساکن قرار میداد آنگاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم».

این آیه می‌رساند که دلیل حرکت سایه، حرکت خورشید است که تأیید مجدد حرکت خورشید است. نه زمین لازم به ذکر است که بعضی معجزه تراشان گفته اند که منظور از حرکت خورشید در آیات مختلف، حرکت آن و کل منظومه ی شمسی در کهکشان است و این معجزه ی بزرگی است. اما این معجزه‌تراشی باطل است زیرا:

اول: در قرآن و سنت کوچکترین اشاره‌ای به حرکت در کهکشان نیست. و اصلا در قرآن و سنت مفهوم کهکشان نیز نیست چه رسد به حرکت در آن.

و نمی‌توان با خیالبافی چیزی را به قرآن نسبت داد. قرآن صرفا باید بر اساس خود قرآن و سنت فهم شود.

دوم: در بیشتر آیاتی که صحبت از حرکت خورشید شده، بحث حرکت خورشید همراهست با بحث روز و شب، که مؤید قطعی بر اینست که هدف محمد حرکت روزانه ی خورشید بوده است. مثلا:

- لَا الشَّمس ينبغِي لَهَا أَن تُدرِك الْقَمرَ ولَا اللَّيلُ سابِقُ النَّهارِ وكُلٌّ فِي فَلَكٍ يسبحونَ (یس.۴۰)

ترجمه: «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در فلکی شناورند».

- يولِج اللَّيلَ فِي النَّهارِ ويولِج النَّهار فِي اللَّيلِ وسخَّرَ الشَّمس والْقَمرَ كُلٌّ يجرِي لِأَجلٍ مسمّى (فاطر.۱۳) ترجمه: «شب را به روز درمی‌آورد و روز را به شب درمی‌آورد و خورشید و ماه را تسخیر کرده است(که) هر یک تا هنگامی معین در حرکتند».

- خَلَقَ السماواتِ والْأَرض بِالْحقِّ يكَور اللَّيلَ علَى النَّهارِ ويكَور النَّهار علَى اللَّيلِ وسخَّرَ الشَّمس والْقَمرَ كُلٌّ يجرِي لِأَجلٍ مسمى أَلَا هو الْعزِيزُ الْغَفَّار (زمر:۵) ترجمه: «آسمانها و زمین را به حق آفرید شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و خورشید و ماه را تسخیر کرد هر کدام تا مدتی معین روانند آگاه باش که او همان عزیز آمرزنده است».

سوم: آیات ذوالقرنین فوق و احادیث آن به صراحت مؤید حرکت خورشید برای ایجاد شب و روز است.

چهارم: آیه‌ی ۳۸ یس (و احادیث مربوط به آن) که در عنوان بعدی بحث شده گفته که خورشید شبها در محلی مستقر می شود که اینهم تایید صریح حرکت خورشید و پیدایش شب و روز از آن است.

پاسخ به شبهه:

ابتدا جواب ادعای نویسنده در مورد آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی فرقان را می دهیم:

نمی‌دانم جناب شبهه‌افکن چگونه به این تحلیل های عجیب! دست پیدا کرده است؟

قسمت اول آیه می فرماید ما سایه را گستراندیم، یعنی در اثر حرکت وضعی زمین روی بعضی از نقاط سایه ایجاد می شود که به آن می گوییم شب! در ادامه می فرماید اگر می خواست می توانست که این شب و روز هم ایجاد نشود و حرکت وضعی وجود نداشته باشد (که در آن حالت مشکلات اساسی برای حیات ایجاد می شد) خداوند می فرماید ما به وسیله ی خورشید این امر مهم را به شما شناساندیم (زیرا تا نور نباشد تاریکی معنایی نخواهد داشت) به آیه توجه بفرمایید خداوند منان فرموده است:

«**ثُم جعلْنَا الشَّمس علَيهِ دلِيلًا**» سپس خورشید را دالّ بر این (سایه‌ی گسترده) کرده است، دال بر آن، یعنی رهنمون به آن.

آقای شبهه افکن نمی داند که هر چیزی با ضد خود شناخته می شود، مثلا عدل با ظلم، نظم با بی نظمی، زیبایی با زشتی و ... لذا سایه و ظلمت و تاریکی هم با نور شناخته می شود که پروردگار خورشید را دلیلی بر ایجاد این نور معرفی کرده است.

ولی ظاهرا شبهه افکن در یک برداشت کاملا اشتباه به این نکته رسیده که این آیه منظورش این است که خورشید به دور زمین می چرخد! (به نتیجه گیرهای عجیبش بعد از طرح یک ادعای اشتباه توجه بفرمایید!) همچنین در ادامه چهار دلیل بر اثبات ادعای خود اقامه کرده است که ما آنها را تک به تک پاسخ می دهیم:

در پاسخ به اول:

بله همان گونه که گفتیم این آیه (فرقان:۴۵) در مورد حرکت خورشید در کهکشان نیست و این ادعای خودتان است! ولی آیه ی ۴۰ سوره ی یاسین بی شک در این مورد می باشد، چون صراحتا می فرماید که خورشید در فلک خود شناور است، به نظر شما این آیه معنایی غیر از حرکت در مدار مشخصی را تداعی می کند!

در پاسخ به دوم:

این شبهه را در مطالب گذشته پاسخ دادیم و عرض شد که هیچ ربطی به شب و روز ندارد و دارید ذهن مخاطب را برای مطالب بعدی آماده می کنید! ولی مشاهده می شود که دوباره به تکرار آن پرداخته اید!

در پاسخ به سوم:

در آنجا ثابت کردیم که شما در اشتباه هستید

در پاسخ به چهارم:

در آنجا هم پاسخ می دهیم که این گونه نیست، نمی دانم این شب و روز چه ربطی به موضوع دارند که در همه ی مباحث آن را یدک می کشید!

و ثابت کردیم شما در اشتباه هستید.

***

شبهه‌ی پانزدهم: خورشید در شبها به محل استقرار (زیر عرش برای سجده) می‌رود

آيَةٌ لَّهُم اللَّيْلُ نَسلَخُ مِنْه النَّهار فَإِذَا هم مظْلِمونَ (یس۳۷) والشَّمس تَجرِي لِمستَقَرٍّ لَّهَا ذَلِك تَقْدِيرُ الْعزِيزِ الْعلِيمِ (یس:۳۸)

ترجمه: «و نشانهای [دیگر] برای آنها شب است که روز را از آن برمی کنیم و بناگاه آنان در تاریکی فرو میروند (۳۷) و خورشید به محل استقرار خود روان است تقدیر آن عزیز دانا این است».

بر حسب آیه‌ی فوق خورشید در شب به قرارگاهی می رود. چون در قرآن توضیحی برای محل استقرار خورشید وجود ندارد برای فهم معنی این آیه به سنت مراجعه می کنیم. در حدیثی آمده است که خورشید شبها به زیر عرش برای سجده ی خداوند می رود

حدثنا أبو نعيم حدثنا الأعمش عن إبراهيم التيمي عن أبيه عن أبي ذر رضي االله عنه قال كنت مع النبي في المسجد عند غروب الشمس فقال يا أبا ذر أتدري أين تغرب الشمس قلت االله ورسوله أعلم قال فإنها تذهب حتى تسجد تحت العرش فذلك قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم(صحيح بخاري ١٨٠٦ / ٤).

ترجمه: «از ابوذر نقل شده است که در هنگام غروب خورشید با پیامبر در مسجد بودم. پیامبر گفت ای اباذر آیا می دانی خورشید کجا غروب می کند. گفتم خدا و رسولش بهتر می دانند. پیامبر گفت خورشید میرود و در زیر عرش خدا را سجده می کند و اینست (معنی) قول خداوند که خورشید به محل استقرار می‌رود».

در صحیح بخاری (۶/۲۷۰۰) همین حدیث با اضافه ی اندکی آمده بدین نحو که خورشید (قبل از طلوع مجدد) از خدا اجازه می‌گیرد و خدا میگوید برگرد به همانجائی که آمدی. این حدیث در منابع متعدد معتبر دیگر نیز نقل شده از جمله: صحیح مسلم (۱ /۱۳۹) و صحیح ابن حیان ۱۴/۲۰، سنن نسائی۶ /۴۰۹ ، تفسیر طبری ۲۳/ ۵ و منابع متعدد دیگر).

بنابراین، آیه و حدیث فوق نیز بصراحت می رسانند که خورشید حرکت می کند و شب و روز را بوجود می آورد و خورشید در شبها به محل قرار گرفتن (توقف و آرامش) می رود که هردو مطلب بوضوح غلطند.زمین است که بدور خود می گردد و شب و روز حاصل می شود و بنابراین خورشید طلوع و غروب نمی کند که به محل آرامش برود. علاوه برآن، در حدیث فوق خطای دیگری هم هست به اینصورت که خورشید باید شبها مسیر هفت آسمان را تا عرش طی کند و صبحها برگردد. یعنی خورشید شبها از زمین دور شود تا به عرش برسد و بالعکس که توهم نامعقولی بیش نیست.

پاسخ به شبهه:

قبل از هر چیز باید دانست که شبهه‌افکن بحث را بصورت ناقص بیان کرده است، آیات ۳۹ و ۴۰ سوره ی مبارکه یاسین هم در همین راستا می باشند و آنها را قید نکرده است، توجه بفرمایید:

«و نشانه‌ای (دالّ بر قدرت ما) شب است. ما روز را از آن برمی‌گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد. (۳۷) و (نشانه‌ی دیگری بر قدرت خدا، این است که) خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این ، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است. (۳۸) برای ماه نیز منزلگاههائی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) به صورت ته مانده‌ی کهنه (ی خوشه‌ی خرما بر درخت) در می‌آید (قوسی شکل و زرد رنگ). (۳۹) نه خورشید را سزد (در مدار خود سریعتر شود و) به (مدار) ماه رسد، و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد (و مانع پیدایش آن شود) . هر یک در مداری شناورند (و مسیر خود را بدون کمترین تغییر ادامه می‌دهند) (۴۰)».

*اگر به ترجمه ی آیات در مجموع نگاهی بیندازیم مشخص می شود که خداوند تبارک و تعالی از حرکات دورانی و احوالات خورشید و ماه سخن گفته است(نه ادعای عجیب شبهه افکن، مبنی بر اینکه خورشید شبها به جایی می رود استراحت می کند و روزها دوباره بر می گردد!)

* اینکه پرودگار فرموده «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» محققان چند معنی برای آن در نظر گرفته اند:

ل+مستقر.

باید بدانیم مفهوم از این «ل» چیست؟

الف) اگر این «لام» به معنای « الی» باشد معنای آن می شود (خورشید «به سوی» قرارگاه خود در حرکت است)

ب) اگر به معنای «فی» باشد معنای آن می شود (خورشید «در» قرارگاه خود در حرکت است)

ج) اگر به معنای «تا» باشد معنای آن می شود (خورشید «تا» قرارگاه خود در حرکت است)

که در هیچ یک از حالتهای فوق آن چه مد نظر شبهه افکن است، حاصل نمی شود.

مورد الف (به سوی) یعنی خورشید به سوی قرار گاه معینی که برایش تعیین شده حرکت می کند، در تفسیر نور به نقل از تفسیر منتخب و تفسیر نمونه دقیقا این عبارت ذکر شده است:

«مراد حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معیّن و ستاره دوردستی به نام « وِگا » است با سرعت ۷۰۰ کیلومتر در ثانیه . البتّه خورشید حرکت وضعی به دور خود نیز دارد (نگا : تفسیر نمونه و تفسیر المنتخب ، ذیل آیه ، کتاب نجوم به زبان ساده ، جلد دوم ، صفحه ۱۷۴ ، تألیف مایردگانی ، ترجمه محمّد رضا خواجه‌پور)».

اگر گزینه‌ی ب (فی، در) را در نظر بگیریم، خورشید در قرار گاه خود در حرکت است، یعنی در مدارش در منظومه ی شمسی حرکت می کند

اگر گزینه ی ج (تا) را در نظر بگیریم، خورشید تا قرار گاه خود در حرکت است، پژوهشگران می گویند منظور سرانجام و نهایت کار است، چون خورشید هم ستاره ای است و روزی کارش پایان می یابد و خاموش می شود.

آیا این آیه جزو اعجاز علمی قرآن تلقی نمی گردد! در عصر و مکانی که مردم از فرط جاهلیت دخترهای معصوم را زنده به گور می کردند، اشاره به همچین مسائلی مایه ی حیرت نیست؟

قبل از اینکه سراغ بررسی حدیث برویم، یکبار دیگر به نتیجه گیری غلط شبهه افکن از آیات توجه بفرمایید: « بر حسب آیه ی فوق خورشید در شب به قرارگاهی می رود»!!! واقعا جای سوال است، چگونه آیه را خوانده که همچین نتیجه ای حاصل کرده است؟!

اما بحث حدیث شریف:

حدثنا أبو نعيم حدثنا الأعمش عن إبراهيم التيمي عن أبيه عن أبي ذر رضي االله عنه قال كنت مع النبي في المسجد عند غروب الشمس فقال يا أبا ذر أتدري أين تغرب الشمس قلت االله ورسوله أعلم

قال فإنها تذهب حتى تسجد تحت العرش فذلك قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم (صحيح بخاري ١٨٠٦ / ٤).

ترجمه: «از ابوذر نقل شده است که در هنگام غروب خورشید با پیامبر در مسجد بودم. پیامبر گفت ای اباذر آیا می دانی خورشید کجا غروب می کند. گفتم خدا و رسولش بهتر می دانند. پیامبر گفت خورشید میرود و در زیر عرش، خدا را سجده می کند و اینست (معنی) قول خداوند که خورشید به محل استقرار می رود».

اسلام‌ستیزان چون سجده ی انسانها بر روی خاک را دیده اند، تصور می کنند خورشید هم در مدار گردش خود باید کمی خاک گیر بیاورد و سری داشته باشد و آن را به تعظیم در بیاورد!

و این کاملا اشتباه است در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول:

ما از شیوه ی عبادت کائنات برای پرودگار هیچ اطلاعی نداریم و هر چه بگوییم بیهوده است

دیدگاه دوم:

اگر طبق تفاسیرِ آیه ی مربوطه، به این حدیث هم نگاه کنیم، این سجده کردن به معنای فرمان برداری و در مسیر خود حرکت کردن می باشد. به زبان ساده تر تمام گزاره های جهان هستی در مقام فرمان برداری از خداوند منان این گونه دقیق و بی کم و کاست کار می کنند.

شبهه‌افکن در چند خط آخر باز هم سراغ تحلیل های عجیب و غریبش رفته است، دوباره ادعای نادرست خود را تکرار کرده که خورشید باعث پیدایش شب و روز می شود و شبانه به قرار گاهش می رود، نمیدانم این را از کجای آیات استنباط کرده است!

احتمالا او واژه مستقر را به پارکینگ و انبار و... ترجمه کرده است.

در مطالب گذشته هم شرح دادیم که آسمان های زیادی وجود دارند و الله اعلم مفهوم هفت آسمان برای ما ناشناخته است، رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) فرموده اند خورشید به زیر عرش

می رود و مفهوم استقرار را شرح دادیم ،گفتیم که سجده ی خورشید با توجه به تفاسیر و دیدگاه دوم می تواند منظور فرمانبرداری باشد.

***

شبهه‌ی شانزدهم: زمین مسطح است

آیات زیر به مسطح بودن زمین به صراحت اشاره دارند.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا (نازعات:۳۰) ترجمه: «و (خدا) زمین را بعد از آسمان پهن کرد».

زید بن عمرو شاعر جاهلی می گوید:

دحاها فلما استوت شدها   بأيد و ارسي عليها الجبالا

*** سيرة نبويه لابن هشام باب شعر زيد**

ترجمه: «زمین را پهن کرد و چون درست شد آنرا با دست خویش قوی گردانید و کوهها را بر آن استوار گردانید».

که نشان می‌دهد که مفهوم مسطح بودن زمین در محیط عربستان قبل از محمد شایع بوده است. بعلاوه احتمال قرض گرفتن محمد از شعر فوق نیز وجود دارد.

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (غاشیه :۲۰) «به زمین که چگونه گسترده (مسطح) شده است».

از جمله تفاسیری که مسطح بودن زمین را از این آیه فهمیده‌اند (۸۰۵/۱ تفسیر جلالین است)

عده ای از مفسران با توجه به اینکه می دانسته اند که حتی در سیستم بطلمیوسی زمین کروی است با زیرکی از کنار این آیه گذشته اند و آنرا بمعنی بسط یا مسطح بودن قطعاتی از زمین دانسته اند .در صورتیکه آیه از زمین بطور کلی صحبت کرده و نه قطعه ای از زمین، یعنی زمین مسطح است نه بخشی از آن .در سنت چیزی در مورد این آیه وجود ندارد. در داستان ذوالقرنین نیز مسطح بودن زمین بطور قطعی مطرح شده است .چنانچه قبلا مطرح کردیم در این آیات آمده است:

فَأَتْبع سببا (۸٥) حتَّى إِذَا بلَغَ مغْرِبالشَّمسِ وجدها تَغْرُب فِي عينٍ حمِئَةٍ ووجدعِندها قَوما ... (۸٦ كهف)... ثُم أَتْبع سببا (۸۹) حتَّى إِذَا بلَغَ مطْلِع الشَّمسِ وجدها تَطْلُع علَى قَومٍ لَّم نَجعل لَّهم من دونِها سِتْرًا (۹۰) کهف

ترجمه: «پس (ذوالقرنین) سببی را پیروی کرد (۸۵) تا آنگاه که به محل غروب خورشید رسید. (ذوالقرنین) یافت (مشاهده کرد) که خورشید در چشمهای تیره غروب میکند و نزدیک آن طایفه ای را یافت ...(۸۶)... سپس سببی را پیروی کرد (۸۹) تا آنگاه که به محل طلوع خورشید رسید (خورشید) را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم (۹۰)».

مشاهده می‌کنید که قرآن بصراحت مطرح کرده که ذوالقرنین در سفرش یکبار به محل طلوع و در سفر دیگرش به محل غروب خورشید رسیده است .این غلطی آشکار است در کره ی زمین هیچ محلی برای غروب و طلوع وجود ندارد .ثانیا :یک محل طلوع ویک محل غروب فقط با زمین مسطح جور در می آید نه با زمین کروی. چون چنانچه قبلا گفتیم لازمه ی غروب خورشید در چشمه ی تیره، همزمانی غروب در سراسر زمین است و اینهم فقط با مسطح بودن زمین جور در می آید. مسطح بودن زمین دقیقا همان نظری است که بشر اولیه داشته است و در یونان بسیار قدیم هم مطرح بوده است. در اینجا اشاره ی کوتاهی به تاریخچه ی آن می کنیم. (عزیزان برای جلوگیری از طولانی بودن و به دلیل بی ربط بودن ،تاریخچه را درج نکردیم، یک سری اسناد ارائه داده اند که در آثار دانشمندان یونانی و مصری و ...آمده که زمین مسطح است، سپس اسنادی ارئه می دهد که در قرن شش قبل از میلاد به این نتیجه می رسند که زمین کروی است، کا ثابت می کنیم که حرف های آنها اشتباه است، دیگر چه نیازی به درج تاریخچه کروی یا مسطح بودن زمین است!)

چنانچه ملاحظه کردید (با توجه به تاریخچه) نظریه ی مسطح بودن زمین از ۱۲۰۰ سال قبل از محمد برافتاد و کروی بودن زمین جای آنرا گرفت ولی محمد هنوزهم (به تبعیت از محیط

عربستان) همان نظر غلط را داشته است. ممکن است گفته شود که یک مغرب و یک مشرق داشتن زمین با زمین کروی که در یک سمتش خورشید حرکت کند هم جور در می‌آید.

اما این نظر با آیات و احادیث فوق جور درنمی آید .ملاحظه کردید که محمد در قرآن و در حدیث در هنگام غروب خورشید به ابوذر گفت که خورشید در چشمه ی تیره ای غروب می کند. لازمه ی این حرف اینست که غروب خورشید در سراسر زمین همزمان باشد و این غروب واحد در همه جا مشاهده شود و این فقط با زمین مسطح جور در می آید. اگر زمین کروی باشد هر منطقه ی جغرافیائی برای خودش یک زمان غروب خواهد داشت و گرچه افراد یک منطقه مشاهده می کنند که خورشید غروب کرد..

ولی خورشید در سمت غرب آن منطقه ی جغرافیائی هنوز غروب نکرده و هنوز وارد چشمه ی تیره نشده است .که مخالف جمله ی قرآن می شود که خورشید در غروب وارد چشمه ی تیره می شود چون برای اینکه این جمله ی قرآن درست باشد باید در همه جا وقتی خورشید غروب کرد وارد چشمه ی تیره شود، وگرنه این جمله ی قرآن در بعضی نقاط صادق و در بعضی نقاط کاذب خواهد بود .ثانیا اگر زمین کروی باشد یک مغرب و یک مشرق وجود نخواهد داشت و مشرقها و مغربهای فرضی متعدد خواهیم داشت که اینهم با آیات فوق جور در نمی آید. غلط واضح دیگری که از این آیات بدست می آید اینست که یک طرف زمین (چه کروی و چه مسطح) اصلا روز وجود نداشته باشد .یعنی خورشید مشاهده نشود که غلط است. آیه ی دیگری که هم مؤید مسطح بودن زمین وهم مؤید طرح کلی محمد از هستی است اینست:

النازعات:

أَأَنتُم أَشَد خَلْقًا أَمِ السماء بنَاها ، رفَع سمكَها فَسواها ، وأَغْطَش لَيلَها وأَخْرَج ضُحاها ترجمه: «آیا شما انسانها از نظر خلقت مشکلترید و یا آسمانی که خدا بناکرد *سقف آسمان را بالا برد و آنرا درست کرد * و(خدا) شبش (شب آسمان) را تیره و روزش را آشکار گردانید».

هر سه آیه‌ی فوق غلطند. بالا بردن سقف آسمان را قبلا توضیح دادیم و آیه ی ۲۷ را نیز در جای خود توضیح می دهیم. اما شب آسمان تاریک است یعنی چه؟ توجه کنید در هنگام شب تنها در یک سمت زمین که پشت به خورشید است یک مخروط بدون نور وجود دارد .بقیه ی نقاط جهان مثلا جائی که ماه یا خورشید یا سیارات دیگر منظومه ی شمسی وجود دارند شب معنی ندارد. بنابر این شب فقط در یک سمت کره ی زمین است نه در آسمان. به تعبیر دیگر شب فقط در رابطه با سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد نه در پهنه ی آسمان .این آیه مؤید نظر محمد است که زمین مسطح است و بر فراز آن هفت آسمان وجود دارند و طبعا با فرو رفتن خورشید در چشمه ی تیره، کل آسمان باید تاریک شود.

بنابراین هم آیه غلط است و هم مؤید غلط بزرگ دیگری است. در قرآن ۶ مورد مشرق و مغرب واحد، دو مورد مشرقین و مغربین (دو مشرق و دو مغرب) و (۳ مورد مشارق و مغارب) مشرقها و مغربها آمده است که همه غلطند .واضح است که زمین، مشرق و مغرب عینی واقعی ندارد نه یکی نه دوتا و نه چندتا .و اگر منظور محمد مشرق و مغرب واقعی باشد همه ی آیات فوق غلطند ومتناقض .از مجموعه ی این آیات، فقط آیات ذوالقرنین در مورد یک مشرق و یک مغرب واقعی صراحت دارند و مفهوم مشرقها و مغربها و مشرقین و مغربین در بقیه ی آیات روشن نیست و حدیثی هم از شخص محمد در این مورد وجود ندارد .البته مفسرین و بعضی از صحابه مثل ابن عباس نظرات متفاوتی داده اند مثلا مشارق را به محلهای متفاوت طلوع خورشید در روزهای مختلف سال و مشرقین را به مشرق تابستان و مشرق زمستان و یا مشرق خورشید و ماه تفسیر کرده اند .که بین خود این تفاسیر اختلاف وجود دارد و چون دلیلی از سنت (از شخص محمد) برای آنان نیست قابل اعتماد نیستند .به همین دلیل به همان آیات ذوالقرنین که به مغرب و مشرق واقعی تصریح دارند اکتفا کردیم.

پاسخ به شبهه:

در نقد مطالب گذشته ثابت کردیم که نویسنده ی کتاب ابتدا ادعای نادرستی را مطرح می کند و پس از آن بلافاصله شروع می کند به داستان سرایی و تزریق هر آنچه که خود می خواهد به ذهن مخاطب!

یعنی قاعده‌ی کلی کار او بر این منوال است:

آیه ای را بیان می کند، پس از آن کج فهمی و برداشت نادرست خود را به مخاطب عرضه می‌نماید و بعد از آن مطالب زیادی در مورد فهم نادرست خود! مطرح می کند.

جوانی که فریب شبهاتش را خورده نمی داند که در تمام این مدّت نویسنده به فهم غلط و ناقص خود پر و بال داده است! به عنوان مثال در مورد شکل کره ی زمین، هیچ کدام از این آیات به معنای تخت بودن زمین نیستند! بلکه مفاهیم دیگری را تداعی می کنند.

*اما نقد ادعاهای او:

قبل از هر چیز شعر یک شاعر دوران جاهلیت (زید بن عمرو) را معرفی می نماید، آدرس منبعی که ار آن اقتباس کرده است را هم معرفی می نماید، بعد از بررسی اسناد مشخص شد که:

+ طبق دلایل زیر حدیث موضوع می باشد

اولا: اسنادش منقطع هستند چرا که ابن اسحاق سال ۸۵ هجری متولد شده و زید بن عمرو شاعر موحد زمان جاهلیت می‌باشد.

ثانیا: امام ذهبی او را صاحب شعرهای مکذوب میداند (میزان اعتدال جلد ۳ صفحه ۴۶۹ ناشر: **دار المعرفة للطباعة والنشر**، بیروت – لبنان) و علاوه بر آن طبق قول جمهور علمای جرح و تعدیل متهم و کذاب می باشد.

ثالثا: ایشان به تدلیس معروف است همانطور که در کتاب المدلسین آمده است:

ممن أكثر من التدليس خصوصاً عن الضعفاء «از کسانی که در تدلیس(خصوصا از ضعیف‌ها) زیاده‌روی کردند». (المدلسین جلد ۱ صفحه ۸۱ ترجمه شماره ۵۱ ناشر:دار الوفاء)

*سپس بیاید آیات را به اتفاق هم بررسی نماییم؛ ابتدا آیه ۳۰ سوره ی مبارکه نازعات:

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا *** «و پس از آن زمین را غلطاند و گستراند».

آیا غلطاندن و گستراندن به معنای تخت بودن زمین است! یعنی وقتی یک توپ را قِل می دهند، به معنای این است که آن توپ تخت می باشد؟ یا وقتی یک قطعه ی مربعی یا مثلثی شکل یا ذوزنقه ای شکل را می غلطانیم این به معنای تخت کردن آن است یا گرد کردن آنها؟

همین الان از کتابخانه، کمی خمیر بازی بخرید و به شکل مربع یا هر شکل دیگری که حجم داشته باشد در بیاورید بعد آن را بغلطانید...آیا این به معنای صاف بودن است؟

ممکن است مخالفی بگوید «دحاها» به معنای «پهن کردن» است نه غلطاندن! که ما در پاسخ می گوییم باز هم شما به مقصود خود نمی رسید چون پهن به معنای «فراخ و عریض» است و این از لحاظ علمی هیچ اشکالی ندارد. واقعا زمین در عین گردن بودن برای ما فراخ است وگرنه زندگی کردن به هیچ عنوان میسر نبود.

حتی در شعری که نقل نموده (با وجود دروغ بودن) باز هم معنای فراخی و گستردگی برداشت می شود، نه اینکه زمین مانند یک بیسکویت است!

*پس از آن، آیه‌ی ۲۰ سوره مبارکه‌ی غاشیه را مطرح کرده است:

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ *** «و به زمین نمی نگرند که چگونه مسطح شده است»؟!

در این آیه شریفه بحث مسطح شدن بیان شده است، ولی آیا این به معنای سکّه شدن و تخت شدن سرتاسر کره ی زمین است؟ یا به معنای آماده شدن برای زندگی و هموار شدن؟!

اگر یک نگاه گذرا به فرهنگ لغت‌ها داشته باشید متوجه می شوید که مسطح به معنای گسترده هم می باشد.

*در ادامه نویسنده می‌گوید تفسیر جلالین چنین برداشت کرده که این آیه معنای مسطح بودن زمین است، می‌گوییم پس چرا نامی از انبوه تفاسیر دیگر نمی برد که آنها اصلا این آیه را به عنوان نشانه ای جهت مسطح بودن زمین فهم نکرده اند!!!

ادعای نویسنده بسیار عجیب است!

مگر او رانندگی و شنا و... انجام نمی‌دهد؟ آیا همین به معنای گسترده بودن زمین نیست! چرا سایز زمین را مانند یک توپ والیبال در نظر گرفته اند!

به این مثال توجه بفرمایید:

همین الان ممکن است یک توپ والیبال برای موجودی بسیار بسیار ریز (مثلا یک تک سلولی) بسیار بسیار گسترده و پهن باشد. آیا ما می توانیم بگوییم آن موجود بسیار بسیار ریز در اشتباه است و به هیچ عنوان نباید از لفظ گسترده برای توپ استفاده کند!... خیر، واقعا برای او گسترده و مسطح است.

مشخص است که توپ از دید ما گسترده نیست ولی برای آن موجود ذره‌بینی بسیار گسترده و مسطح است. (زمین هم همین گونه، از بالای منظومه ی شمسی بله هیچ صافی و گستردگی مشخص نیست، ولی برای ما که در آن زندگی می کنیم بسیار گسترده است)

*در ادامه می گوید عده ای از مفسران این مسطح بودن را به معنای قطعه ای از زمین در نظر گرفته اند ولی چون در قرآن و سنت بحثی از آن نشده اشتباه است.

این نکته هم بسیار جالب است، در آنجایی که به نفع خودش باشد حرف مفسرین را سند می‌داند (در خط بالاتر بحث تفسیر جلالین را کرده) ولی در آنجایی که به ضررش است می گوید سخنشان باید در سنت ثابت شده باشد.

پس چرا در جایی که خود می‌خواستید استفاده کنید سند از سنت لازم نبود!

*او در ادامه بحث آیاتی از سوره‌ی کهف را مطرح کرده که می گوید ذوالقرنین به محل غروب و طلوع خورشید می رسد و این حتما بیانگر تخت بودن زمین است.

ولی این هم ناشی از کج فهمی بی‌حد شاید هم دشمنی بی اندازه‌ی اوست.

زیرا در روزگاری که مسافرت فقط با چهارپایان میسر بود؛ محل طلوع خورشید به معنای مشرق و محل غروب خورشید به معنای مغرب برای جهت یابی معرفی گشته بود. آن گونه که از تخیلات نویسنده بر می آید اگر اشخاص در محل طلوع یا غروب خورشید کمی جلوتر رفته باشند باید از لبه ی زمین به سمت پایین پرت شده باشند! ولی آیا در تمام متون دین اسلام همچین چیزی یا همچین فهمی را پیدا می کنید! نمیدانم چطور توانسته همچین ادعای عجیبی را مطرح کند!

*توجه بفرمایید دوباره سراغ فرو رفتن خورشید در چشمه‌ی تیره رفته که آن را هم نقد کردیم و ثابت شد که ایشان در اشتباه است.

<u>یک ادعای نادرست را جهت فریب مخاطب چندین بار تکرار می کند.</u>

*پس از آن سراغ مصر باستان و کتاب مقدس عبری و دیدگاه فیثاغورث رفته است. طبق معمول، هم می‌خواهد به نقد نادرستش حجم ببخشد و هم مطالب غلط خود را علمی و دقیق نشان دهد. زمانی که بیان کردیم دیدگاه قرآن این نیست و دلایل مختلفی را هم ذکر کردیم، دیگر دلیلی ندارد سراغ این اسناد برویم چون به قرآن مبارک ربطی ندارند.

*در ادامه باز ادعایی مطرح کرده (اگر زمین کروی باشد هر جایی غروب خود را دارد و در ادامه باز هم سراغ چشمه ی تیره رفته! است) که باز هم می‌گویم فقط خواسته به مطالبش حجم بدهد.

*نوشته اگر زمین کروی باشد نباید یک مشرق و یک مغرب را برای آن فرض کنیم. بلکه باید مشارق و مغاربی وجود داشته باشد، چون طلوع و غروب در مکان های زیادی انجام می گیرد، می گوییم اگر آیه ای با همین مضمون در قرآن وجود داشته باشد چه! آن موقع نویسنده چه می گوید! به آیه ۴۰ سوره ی مبارکه معارج توجه بفرمایید:

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ «سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که توانائیم».

*در ادامه آیاتِ ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ سوره ی مبارکه ی نازعات را ذکر کرده که خداوند به منکرین معاد می فرماید ساختن شما سخت تر است یا آسمان، آسمان سقفی بالا برده شده ای دارد و در نهایت می فرماید که شب تاریک است و روز روشن می باشد. (شبهه افکن ادعا می کند که در جای خود به آسمان بالانگه داشته شده نقد وارد کرده ،شایان ذکر است که در همانجا نادرست بودن ادعایش را ثابت کرده ایم)

*خواهشا یکبار دیگر توضیحات نویسنده در ادامه‌ی این آیات را بخوانید، نوشته چون خداوند به شب گفته تاریک، پس زمین مسطح است!!!

یعنی شبهه افکن نمی داند خداوند قرآن را برای ما انسانها فرستاده و شب و تاریک بودن شب را برای ما توصیف فرموده است! چه ربطی به کهکشان و فضا و ...دارد!

ولی ببینید عزیزان او به بهانه ی مسطح بودن شبهه ی دیگری را هم مطرح کرده وگرنه این موضوع هیچ ربطی به مسطح بودن ندارد. (باز هم بحث فرو رفتن در چشمه گل آلود!!!)

*جالب است در ادامه خود بحث مشرق و مغرب، مشرقین و مغربین و مشارق و مغارب را مطرح می کند و اذعان می کند که فقط باید یکی مطرح می شد و اینها با هم متناقض هستند!

ظاهرا نویسنده حتی نمی داند که تناقض چیست! چون زمانی دو گزاره با هم متناقض می شوند که در زمان و مکان و شرایط یکسان متفاوت و ضد هم دیگر باشند.

اما زمانی که یک بار پرودگار می فرماید مشرق و مغرب، یکبار می فرماید مشرق‌ها و مغرب‌ها... آیا این به معنای تناقض است! خیر این گونه نیست(چون هر بار از یک حالت جداگانه حرف می زند)

پس با این حساب فردی که بگوید دو ماشین در خیابان هستند و بعد از مدتی بگوید ماشین های زیادی در خیابان هستند هم دچار تناقض شده است، ولی آیا این تناقض است! هرگز، این دیدگاه نادرست نویسنده است.

*در ادامه می گوید تفاسیر می گویند:

مشارق به محل طلوع های متفاوت در روزهای مختلف سال گفته می شود، ولی چون تفاسیر با هم اختلاف دارند، پس اشتباه هستند! در پاسخ می گوییم آیا «اختلاف» معیار اشتباه و صحصح بودن است! یا برهان و استدلال؟!

*در ادعای عجیب دیگری می گوید می گوید چون در سنت پیامبر هم چنین چیزی مطرح نشده پس نادرست است!

در پاسخ می گوییم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم راه و روش زندگی را به ما یاد داده مدرس جغرافیا که نبوده همه ی مسائل را با جزئیات شرح دهد! همانگونه که قبلا هم ذکر کرده ایم این موارد جهت تذکر و پند پذیری و شکل گرفتن جهان بینی مطرح شده اند نه برای تبیین مسائل علوم تجربی.

پس زمانی که تمام ادعای نویسنده بر اثبات تخت بودن زمین مورد نقد قرار گرفت و رد شد، استدلال‌های قرآن مبارک کماکان بر قوت خود باقیست.

***

شبهه‌ی هفدهم: هفت زمین

در قرآن همه جا از یک زمین نام برده شده ولی در یک مورد به هفت زمین اشاره شده: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ (طلاق/ ۱۲)؛ ترجمه: «خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید».

با توجه به اینکه مفهوم هفت زمین در قرآن روشن نیست به سراغ سنت می‌رویم. محمد در حدیثی طولانی هفت آسمان را و مسافت بین آنان را همانگونه که قبلاً نقل کردیم بیان می‌کند و سپس از یارانش می‌پرسد:

ـ ثم قال أتدرون ما هذا تحتكم قلنا الله و رسوله أعلم قال أرض أتدرون ما تحتها قلنا الله و رسوله أعلم قال أرض أخرى أتردون كم بينها و بينها قلنا الله و رسوله أعلم قال مسيرة خمسمائة عام حتى عد سبع أرضين ثم قال و أيم الله لو دليتم أحدكم بحبل إلى الأرض السفلى السابعة لهبط (مسند احمد بن حنبل، ۲/ ۳۷۰، سنن ترمذی، ۵/ ۴۰۴، تفسیر طبری، ۱۵۴/۲۸، تفسری الدرالمنثور، ۱/ ۱۰۹)

ترجمه: «سپس (پیامبر) گفت آیا می‌دانید در زیر شما چیست. گفتند خدا و رسولش بهتر می‌دانند. (پیامبر) گفت زمین، آیا می‌دانید چه چیزی در زیر آن است گفتند خدا و رسول بهتر می‌دانند. (پیامبر) گفت زمین دیگری، آیا می‌دانید بین این زمین‌ها چه فاصله‌ای است. گفتند خدا و رسولش بهتر می‌دانند(پیامبر) گفت مسیرش ۵۰۰ سال است. به همین نحو تا هفت زمین را شمرد و گفت به خدا قسم اگر یکی از شما با طنابی به زمین هفتم بروید می‌افتید (سقوط می کنید)».

با توجه به آیه و حدیث فوق هفت زمین مطبق وجود دارد که غلطی واضح است و اگر کسی در پشت زمین هفتم برود سقوط می کند که این هم غلط است. اصولاً تصور بالا و پایین انسان ابتدایی و محمد غلط است. انسان ابتدایی گمان می کند که هر چه به سمت پایین برود می‌افتد به همین دلیل محمد گمان کرده که اگر زمین‌های هفتگانه را سوراخ کند و به طرف دیگر برود می‌افتد. اگر این مطلب درست باشد افرادی که در طرف دیگر کره زمین هستند باید بیفتند. یعنی در فضای بیکران رها شوند!

قبل از زمان محمد نیز افسانه‌های آمیخته با مذهب در مورد هفت دنیای زیرین وجود داشته است. مثلا در دین هندو هفت جهان بالا (آسمان) و هفت دنیای زیرین (Underworlds) وجود دارد.

Sushil Mittal, G. R. Thursby, The Hindu world, 2004, Routledge New York

همچنین در یونان باستان وجود دنیای زیرین مطرح بوده است و همین افسانه‌ها توسط محمد به قرآن آورده شده است.

Hesiod. Theogony, 116; 123-132

پاسخ به شبهه:

در آیه‌ای دیگر خداوند رحمان بحث دنیای پیرامون ما را کرده است و فرد شبهه افکن طبق معمول شروع کرده به اکتشافات دلبخواه در متن قرآن و سنت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و سلم) در آیه ۱۲ سوره‌ی مبارکه‌ی طلاق خدای متعال فرموده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ «خدا همان است که هفت آسمان و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (همواره) در میان آنها جاری است...».

اگر توجه بفرمایید نوشته «همانند آن» ، حال این همانند می تواند منظور فقط خلقت باشد می تواند منظور هفت زمین باشد، می تواند منظور شناور بودن زمین مانند آسمان باشد.

ما همان معنی هفت زمین را بررسی می کنیم (زیرا شبهه‌افکن به این برداشت نقد وارد کرده است) این که قرآن می فرماید هفت زمین را مانند هفت آسمان آفریده‌ایم -الله أعلم- پژوهشگران و دانشمندان می‌گویند میلیون ها کره‌ی دیگر در فضا وجود دارد، ما اطلاعی نداریم ولی چه بسا کرات دیگری با همین شرایط حیات و... مانند زمین وجود داشته باشند.

اما همانگونه که در مورد هفت آسمان هم ذکر کردیم زمانی که اطلاعات دقیقی نداریم و شعاع دایره‌ی مجهولات ما در مورد فضا بسیار گسترده‌تر از دایره‌ی معلومات ماست، بهتر است در این مورد سکوت کنیم..

و انتظار نداشته باشیم در زمان زندگی خود به پاسخ همه‌ی مجهولات و کنجکاوی‌هایی که داریم دست یابیم. پیشتر هم عنوان کردیم اگر ما اطلاعی در این زمینه نداریم مادی گرایانی همچون فرد نویسنده ی شبهه هم هیچ اطلاعی برای رد این موضوع ندارند، زیرا علم به کمال نرسیده و نمی توان با تکیه بر آن، هر چه جزو آموخته های امروز بشر است را موجود اعلام کنیم و غیر از آن را معدوم (بگوییم در عدم است و وجود ندارد)

او طبق معمول حدیث ضعیفی را روایت کرده است، این هم دلایل ضعف حدیث:

در کتاب مجمع الزوائد و منبع الفوائد. بخش سوره مجادله از هیثمی پیرامون حدیث چنین آمده که: **رواه الطبراني وفيه موسى بن يعقوب الزمعي وثقه ابن معين وغيره و ضعفه ابن المديني، وبقية رجاله رجال الصحيح.**

در کتاب کنز العمال جزء ششم آمده که: (تحقیق حدیث: غریب عن ابوهریره) و در پاورقی آن چنین آمده: **رواه الترمذي كتاب التفسير تفسير سورة الحديد رقم (۳۲۹۸) وقال : حديث غريب والحديث.**

در کتاب مسند الجامع تالیف ابوالفضل السید ابی المعالی النوری پیرامون تخریج حدیث چنین آمده که: أخرجه أحمد ۲/ ۳۷۰(۸۸۱٤) قال : حدَّثنا سُريج ، قال : حدَّثنا الحكم بن عبد الملك. و"التِّرمِذي" ۳۲۹۸ قال : حدَّثنا عَبد بن حُميد وغير واحد. قالوا : حدَّثنا يونس بن محمد ، قال : حدَّثنا شَيْبان بن عبد الرحمان. كلاهما (الحكم بن عبد الملك ، وشَيْبان بن عبد الرحمان) عن قتادة ، عن الحسن ، فذكره.- قال الترمذي : هذا حديث غريبٌ من هذا الوجه.

در کتاب روضة المحدثین درباره حدیث از امام ذهبی آمده که: قال الحافظ الذهبی فی " العلو " ۱ / ٦۰ : الحسن مدلّس و المتن منكر.

دلایل بسیار زیادی بر ضعیف بودن این حدیث وجود دارد ولی به همین اندازه کفایت می‌کنیم.

همچنین در پایان به دو سند اشاره کرده است؛ اولی که بی اعتبار است چون ما را به کتاب ارجاع داده است و هیچ شماره‌ی صفحه‌ای وجود ندارد. (انتظار دارد برویم یک کتاب را بخوانیم تا بدانیم ادعای ایشان راست است یا دروغ، این تحقیق و ارائه صفحه به عهده ی مدعی است نه ما) سند دوم هم ما را به تئوگونیا یا نسب‌نامه‌ی خدایان یونان ارجاع داده است، او ادعا می کند در بین خطهای ۱۲۳ تا ۱۳۲ به دنیای زیرین اشاره می کند. بفرمایید این محل آن خطوط :

http://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus:text:1999.01.0130:card=104

تنها جمله ای که در بین خطوط به موضوع مربوط باشد این است:

And Earth first bore starry Heaven, equal to herself, to cover her on every side, and to be an ever-sure abiding-place for the blessed gods

که معنای آن می شود:

«و زمین در ابتدا، آسمان ستارگان را به موازات خود ایجاد کرد، تا آن را از هر طرف در بربگیرد و مکان مطمئن و پایداری برای خدایان مقدس باشد».

کجاست دنیای زیر زمین؟ نکند منظور آنها فعل bore می‌باشد که یکی از معانیش سوراخ کردن است؟ که آن زمان معنای جمله می‌شود و زمین در ابتدا آسمان ستارگان را سوراخ کرد... تا مکانی باشد برای خدایان! شبهه‌افکنان پاسخ دهند، کجاست دنیای زیر زمین؟

***

شبهه‌ی هجدهم: شکل کلی جهان در قرآن:

با توجه به کلیه‌ی آیات و احادیث فوق، جهان مورد نظر محمد شامل هفت زمین مسطح مطبق (طبقه طبقه) است و در بالای این زمینها هفت آسمان نیم کره‌ای مطبق وجود دارد و در بالای آن یک دریا و در بالای آن هفت بز که عرش (تخت سلطنت) را حمل می‌کنند و بر روی عرش، خدا. قرار دارد و خدا از روی عرش از بالا به پائین دستور می‌دهد و جهان را اداره می‌کند چنانچه در این آیات آمده است:

-اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السماواتِ والْأَرض وما بينَهما فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُم استَوى علَى الْعرْشِ ما لَكُم من دونِهِ مِن ولِي ولَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (سجده .٤) يدبرُ الْأَمرَ مِنَ السماءِ إِلَى الْأَرضِ ثُم يعرُج إِلَيهِ فِي يومٍ كَانَ مِقْداره أَلْف سنَةٍ مما تَعدونَ (سجده.۵)

ترجمه: «خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه بر عرش قرار گرفت برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست آیا باز هم پند نمی‌گیرید

کار (جهان) را از آسمان بسوی زمین اداره می‌کند آنگاه در روزی که مقدارش آن چنان که شما برمی‌شمارید هزار سال است به سوی او بالا می‌رود».

-أَأَمِنتُم من فِي السماء أَن يخْسِف بِكُم الأَرض فَإِذَا هِي تَمور (١٦) أَم أَمِنتُم من فِي السماء أَن يرْسِلَ علَيكُم حاصِبا فَستَعلَمونَ كَيف نَذِيرِ (ملك.۱۷)

ترجمه: «آیا از آن کس (خدا) که در آسمان است ایمن شده‌اید که شما را در زمین فرو برد پس بناگاه زمین(به تپیدن افتد) (یا از آن کس (خدا) که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر (سر) شما تندبادی از سنگریزه فرو فرستد پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است)».

می‌دانیم که همه اینها افسانه و مخالف دانش ما از جهان هستند. اینها مخلوطی از نظریات بطلمیوس و افسانه‌های رایج در زمان محمد است. مثلا گرچه بطلمیوس زمین را کروی می داند ولی تصور این مطلب برای اعراب بدوی عربستان بسیار سخت بوده و ظاهرا آنان هنوز زمین را مسطح می‌دانسته اند. چنانچه ما نیز اگر در محیطی بدوی زندگی کنیم و از دانش امروز بی بهره باشیم ساده‌ترین شکل زمین برایمان شکل مسطح است و آسمان را نیز نیمکره ی شفافی می دانیم که ستارگان مثل چراغهای نورانی به آن چسبیده اند. دقیقا این تصور خام ابتدائی است که در یونان بسیار قدیم (چنانچه قبلا گفتیم) نیز وجود داشته است، و همین تصور ابتدائی است که در قرآن آمده است. نهایتا، آیا اینهمه غلط می‌تواند از خدا باشد؟

پاسخ به شبهه:

طبق معمول در جریان حجم دادن! بی جهت به مطالب چند مورد از ادعاهای گذشته را دوباره تکرار کرده است. چون به تمام آنها پاسخ داده ایم از تکرار مکررات پرهیز می کنیم.

شما بزرگواران می توانید جهت پاسخ به این شبهات به مطالب گذشته مراجعه بفرمایید.

***

شبهه‌ی نوزدهم: خلقت جهان در شش روز یا هشت روز؟

خلقت در شش روز:

در قرآن در هفت آیه خلقت جهان در شش روز مطرح شده است، مثلا: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السماواتِ ولْأَرض وما بينَهما فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُماستَوى علَى الْعرْشِ (سجده.۴) ترجمه: «خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه (خدا) بر تخت سلطنت (عرش) (قرار گرفت)».

در تضاد با آیات فوق در سوره‌ی فصلت آیات ۱۲- ۹ خلقت جهان را در هشت روز مطرح کرده است.

خلقت در ۸ روز :

- قُلْ أَئِنَّكُم لَتكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرض فِي يومينِ وتَجعلُونَ لَهأَندادا ذَلِك ب الْعالَمِينَ (۹) جعلَ فِيها رواسِيمِن فَوقِها وبرك فِيها وقَدرفِيها أَقْواتَها فِي أَربعةِ أَيامٍ سواء لِّلسائِلِينَ (۱۰) ثُماستَوى إِلَى السماء وهِيدخَانٌ فَقَالَ لَها ولِلْأَرضِ اِئْتِيا طَوعا أَوكَرْها قَالَتَا أَتَينَا طَائِعِينَ(۱۱) فَقَضَاهنَّ سبع سماواتٍ فِي يومينِ وأَوحى فِي كُلِّ سماء أَمرَها وزينَّا السماء الدنْيا بِمصابِيح وحِفْظًا ذَلِك تَقْدِيرُ الْعزِيزِ الْعلِيمِ (فصلت :۱۲)

ترجمه: «بگو آیا این شمایید که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و از بالای زمین کوهها نهاد و در آن خیر پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز مقدر کرد باندازه‌ی نیاز روزی‌خواهان (۱۰) سپس آهنگ آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیایید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم (۱۱) پس آنها را [به صورت]

هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد و آسمان دنیا را به چراغها آذین کردیم و برای حفاظت این است تقدیر آن نیرومند دانا (۱۲)».

مطابق آیات فوق خلقت زمین در دو روز انجام گرفته و قرار دادن کوهها و خلق (گیاه و حیوان و غیره) در ۴ روز انجام شده و دو روز هم خلقت آسمانها طول کشیده که روی هم ۸ روز می شود. این خطا و بی توجهی محمد را نشان می‌دهد، که مؤید اینست که قرآن کار محمد است نه خدا، چون محال است خدا خطا کند و بین جملاتش تضاد باشد. این تضاد، مفسران را به درد سر فراوان انداخته و سعی کرده اند آنرا بنحوی بپوشانند. مثلا گفته اند در آیه ۱۰ فصلت منظور از ۴ روز ۴ ، روز باضافه‌ی دو روز آیه‌ی ۹ است. عجب کشفی! خدا گفته کوهها و روزیها را در ۴ روز خلق کرده آقایان می گویند منظور خدا این بوده که در دو روز خلق کرده منتهی این دو روز با دو روز آیه‌ی قبل می‌شود ۴ روز. اولا که این روش کاملا خلاف روش بیان درست رایج در بین عقلاست. ثانیا اگر منظور خدا این بود، مگر زبان نداشت که خودش بگوید مثلا می گفت که "با دو روز قبلی ۴ می شود روز" که نگفته است. ثالثا: در آیه‌ی ۱۱ باید بجای دو روز ۶ روز بکار می‌برد تا نحوه‌ی بیان اعداد در سه آیه هماهنگ شود که نکرده است. ببینید این عیب پوشانی مفسران، معنی آیات را به چه روزی انداخته است: می گویند: در آیه‌ی ۹ منظور از دو روز ۲ روز واقعی است که خلقت زمین طول کشیده است. در آیه‌ی ۴ ۱۰ منظور از ۲ روز روز واقعی است باضافه‌ی ۲ روز قبل و دوباره در آیه‌ی ۱۱ منظور از دو روز ۲ روز واقعی است بدون اضافه کردن به قبل. بیچاره خدائی که محمد معرفی کرده است. عجب خدای ناتوانی که قادر نیست سه عدد را بطور معقول و قابل فهم و بی ابهام بیان کند و لازمست انسانهای ضعیف با هزار دردسر اشکالات کلام او را برطرف کنند. نه! خدا محال است اینقدر نادان و ضعیف باشد اینها کلام خود محمد است که خطا داشتن آن طبیعی است مثل کلام هر انسان دیگری. اما منشاء این ۶ روز در کتاب تکوین (خلقت) تورات است که به احتمال بسیار قوی محمد آنرا از تورات گرفته است.

اما منظور از شش روز چیست؟ بدیهی است که اینهم غلطی واضح است. امروزه مشخص شده که عمر منظومه‌ی شمسی که نسبتا جوان است چندین میلیارد سال است نه ۶ روز. مفسرین جدید و

روشنفکران دینی برای نجات از این خطای واضح، معنی روز را تغییر داده اند و گفته اند که منظور از روز، شش دوران زمانی است. اولا این سؤال مطرح است که مگر خدا خودش ناتوان بود که بجای روز مفهوم دوران زمانی را بکار ببرد. ثانیا: چنانچه در مقدمه ذکر شد راه صحیح فهم معانی آیات مبهم، مراجعه به سنت خود محمد است نه خیالبافی.

حال ببینیم در سنت چه آمده است:

سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم في كم خلقت السماوات والأرض؟ قال: «خلق الله أول الأيام الأحد، وخلقت الأرض في يوم الأحد، ويوم الاثنين، وخلقت الجبال وشقت الأنهار، وغرس في الأرض الثمار وقدر في كل أرض قوتها يوم الثلاثاء ويوم الأربعاء، ثم استوى إلى السماء وهي دخان فقال لها وللأرض: (ائتيا طوعا أو كرها قالتا أتينا طائعين (۲) فقضاهن سبع سماوات في يومين وأوحى في كل سماء أمرها في يوم الخميس ويوم الجمعة، وكان آخر الخلق في آخر الساعات يوم الجمعة، فلما كان يوم السبت لم يكن فيه خلق (المستدرک علی ،۳۰ /۲۱۴۹ ، صحیح ابن حیان ۱۴/ ۴۸۹، صحیح مسلم ۴ / صحیحین ۲). ۱۴۹ /۴۲۷، تفسیر طبری ۱ / ۳۰۲ ، سنن نسائی / 6 احادیث المختاره ۱۰).

ترجمه: «از پیامبر سؤال شد که خدا در چه مدت آسمانها و زمین را خلق کرد؟ پیامبر گفت: خدا اول روزها را یکشنبه قرار داد و زمین را در یکشنبه و دوشنبه خلق کرد.و در روز سه شنبه و چهارشنبه کوهها را خلق کرد و نهرها را شکافت و در زمین میوهها را کاشت و روزی هر سرزمینی را تقدیر کرد .سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیایید از روی تسلیم یا از روی کراهت .آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم پس آنها را (به صورت) هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد در روزهای پنجشنبه و جمعه .و آخرین
خلق در ساعات آخر روز جمعه بود و چون روز شنبه شد دیگر در آن خلقی نبود.

گرچه در انتساب خلقت موارد فوق به روزهای خاصی از هفته در احادیث فوق تفاوتهائی وجود دارد، ولی همگی معنی روز را روزهای هفته گرفتهاند. بنابراین تفسیر یوم به دوره ی زمانی مخال

ف سنت و سخن بیهوده ا ی است. پس بر اساس قرآن و سنت، خدا جهان را در ۶ روز هفته خل ق کرده است که غلطی کاملا واضح است. برداشت فوق با قرآن و سنت منطبق است .ولی ما دو نظر محتمل دیگر را نیز بررسی می کنیم .در قرآن، یوم (روز) با سه دوره ی زمانی آمده است . روز معمولی که انسانها می شناسند .روز در نزد خدا که هزارسال یاپنجاه هزار سال است .دقت کنید:

روز عادی يا أَيها الَّذِينَ آمنُوا إِذَا نُودِي لِلصلَاةِ مِن يوم الْجمعةِ فَاسعوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وذَروا الْبيع ذَلِكُم خَيرٌ لَّكُم إِن كُنتُم تَعلَمونَ (جمعه . ۹)

ترجمه:«ای کسانی که ایمان آورده اید چون برای نماز جمعه ندا درداده شد به سوی ذکر خ دا بشتابید و داد و ستد را واگذارید اگر بدانید این برای شما بهتر است».

روز هزار ساله: وإِنَّ يوما عِند ربك كَأَلْفِ سنَةٍ مما تَعدونَ (حج. ۴۷)

ترجمه :«و قطعا روز در نزد خدایت مانند هزار سال است از آنچه شما می شمارید.»

يدبرُ الْأَمرَ مِنَ ال سماء إِلَى الْأَرضِ ثُم يعرُج إِلَيهِ فِي يوم كَانَ مِقْداره أَلْف سنَةٍ مما تَعدونَ (سجده. ۵)

ترجمه:«خدا امور را از آسمان بسوی زمین تدبیر میکند و سپس بسوی او بالا می رود در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید.

روز پنجاه هزار ساله :تَعرُج الْملَائِكَةُ والرُّوح إِلَيهِ فِی يومٍ كَانَ مِقْداره خَمسِينَ أَلْف سنَةٍ (معارج.۴)

ترجمه: ملائکه و روح بسوی او بالا می رود در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.

نتیجه: از آغاز خلقت زمین (با جزئیات :کوه و رود و گیاهان و حیوانات و انسان و غیره) تا انتهای خلقت آسمانها یا ۶ روز هفته (نظر مطابق سنت) یا ۶۰۰۰ سال (نظر دوم) یا ۳۰۰ هزار

سال (نظر سوم)

طول کشیده است!؟ که همگی غلطند .امروزه می دانیم که فقط زمین حدود ۵ میلیارد سال عمر دارد ۱۳ میلیارد دارد .و عمر کل جهان از بیگ بنگ تا کنون ۱۳ تا ۹ حدود ۳ سال است .

پاسخ به شبهه:

تمام مطالبی که نوشته را در خانه‌ای از ذهنتان بایگانی نمایید، چند سطر زیر را بخوانید تا اشتباه فاحش شبهه افکن مشخص گردد ، پس از آن دوباره سراغ کج فهمی های او بروید:

۱. خَلَقَ: آفریدن، ایجاد کردن

۲. قَدَّرَ: مقدر کرد، اندازه گیری کرد

۳. قَضَی: محکم و استوار ساخت

توجه داشته باشید که شبهه‌افکن هر سه فعل بالا را به معنای فعل اول یعنی «خلق» در نظر گرفته است. به ترجمه ی آیات توجه بفرمایید:

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِکَ رَبُّ الْعَالَمِینَ «بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرارمی‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است»!

وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَکَ فِیهَا وَقَدَّرَ فِیهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ سَوَاء لِّلسَّائِلِینَ «او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و موادّ غذایی آن را مقدّر فرمود، اینها همه سر هم در چهار روز کامل سر هم آمد ، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان»!

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِیَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ «سپس به آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آیید (و شکل

گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)!»

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاء أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ «پس آنها را در دو روز هفت آسمان کرد (محکم و استوار کرد، به انجام رسانید) و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی کرد، و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌ها آذین کردیم و حفاظت [نمودیم]. این تدبیر آن نیرومند داناست».

توجه داشته باشید:

آیه اول: به خلقت زمین در دو روز اشاره می کند (خلق زمین در دو روز)

آیه‌ی دوم: به قرار دادن کوه ها و برکات زمین (اقوات برای جانوران) اشاره می‌کند (قرار دادن و مقّدر کردن اینها در چهار روز)

در آیه‌ی سوم (آیه ۱۲): به دسته‌بندی آسمانها اشاره می کند (دسته بندی در دو روز)

* برای درک بیشتر موضوع به این مثال توجه بفرمایید:

یکی از دانشجویان دو روز به دانشگاه می رود، سه روز در خوابگاه می ماند، دو روز به شهرستان بر می‌گردد، سه روز هم به مسافرت می رود.

۱۰=۳+۲+۳+۲

روزی به مادرش گفته بود من دو روز در دانشگاه بودم ولی در اینجا مشخص می شود که او ده روز در دانشگاه بوده است لذا نتیجه می گیریم او فردی است که حساب و کتاب را نمی داند.

آیا این قضاوت درست است؟

آیا نباید به مکان‌هایی که رفته نگاهی بندازیم؟ آیا درست است بدون توجه به مکان و شرایط *فقط اعداد* موجود در جملات را جمع کنیم؟

متاسفانه جناب شبهه‌افکن دقیقا همین کار را کرده است و جوانان نازنین ما فریب این دغل‌کاری را خورده اند.

حال بروید یکبار دیگر شرح و بیان و داستان سرایی شبهه افکن را بخوانید تا متوجه نیرنگ های او شوید.

همچنین در اثر حرکت وضعی زمین روزها و شبها ایجاد می شود، زمانی که هنوز نه خورشید و نه زمینی وجود داشته دیگر تلفظ «روز» غیر از دوره چه معنایی می تواند داشته باشد!

در عجبم از شبهه‌افکن که اصرار دارد منظور آیات همان روز ۱۲ ساعته است، برای اثبات مدعای خود دو دلیل ذکر می کند:

اولا چرا خودش دوره را بکار نبرده؟

پاسخ:

زمانی که مفهوم خود را این گونه هم می‌تواند برساند و برای مردم ملموس تر می‌باشد، چرا دوره را بکار ببرد؟ این قرآن برای انسانهای بی سواد و کم سواد هم کتاب هدایت است و مطالب بگونه‌ای بیان شده که آنها هم مسائل را درک کنند.

ثانیا حدیثی از پیامبر ذکر کرده که رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) فرموده شنبه روزها و یکشنبه و دوشنبه زمین و... الی آخر.

پاسخ:

زمانی که هنوز زمینی نبوده دیگر چه گردشی و چه هفته ای؟ آیا غیر از این است که شنبه از یک لیست هفت گزینه ای می تواند گزینه ی اول ، یکشنبه گزینه ی دوم و... باشد! وقتی می فرماید جمعه یعنی آخرین مرحله. عزیزان این تشبیه است. حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) برای درک مردم این تشبیه زیبا را انجام داده است.

ولی همانگونه که در بحث ستارگان ذکر کردم انگار نویسنده هر سال ادبیات را با تبصره و تک ماده قبول شده و از ابجدیات و بدیهیات علم ادبیات بی خبر است، در جریان نقدهایش برای آرایه‌ی تشبیه هیچ ارزش و احترام و موجودیتی قائل نشده است.

حتی در خود قرآن روز با مفاهیم دیگری وجود دارد (غیر از روز ۱۲ ساعته) مثلا همیشه در نماز موقع قرائت سوره ی حمد می گوییم: مالك یوم الدین (صاحب روز جزا) آیا روز جزا یك بازه‌ی ۱۲ ساعتی است که زمین به دور خود می‌چرخد؟ یا منظورش مدت زمان خاص دیگری است؟ معلوم است که هدف زمان دیگری است و شبهه افکن در اشتباه می باشد.

در ادامه بازهم به داستان‌سرایی پرداخته و جدول ضرب را تمرین نموده است.

آن هزار سال سوره‌ی حج به معنای بیان صبر پروردگار است تا انسانها آن را درک کنند وگرنه زمان که نزد خداوند معنایی ندارد، در سوره‌ی سجده هم بحث تدبیر الهی است و بیان کثرت وگرنه باز هم می گویم زمان نرد خداوند مفهومی ندارد. ولی شبهه‌افکن به میل خود شروع کرده به اکتشافات و مبحث کثرت آنجا را به خلقت و... ربط داده که کاملا نادرست می باشد.

***

شبهه‌ی بیستم: آسمانها بعد از زمین خلق شده اند:؟

در آیات سوره‌ی فصلت ۱۲- ۹ می گوید آسمانها بعد از زمین خلق شده‌اند: دوباره به آیات دقت کنید:

قُلْ أَئِنَّكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرض فِي يومينِ وتَجعلُونَ لَهُأَندادا ذَلِك رب الْعالَمِينَ ۹ وجعلَ فِيها رواسِيمِن فَوقِها وبارك فِيها وقَدر فِيها أَقْواتَها فِي أَربعةِ أَيامٍ سواء لِّلسائِلِينَ ۱۰ ثُم استَوى إِلَى السماء وهِي دخَانٌ فَقَالَ لَها ولِلْأَرضِ اِئْتِيا طَوعا أَو كَرْها قَالَتَا أَتَينَا طَائِعِينَ۱۱ فَقَضَاهنَّ سبع سماواتٍ فِي يومينِ وأَوحى فِي كُلِّ سماء أَمرَها وزينَّا السماء الدنْيا بِم صابِيح وحِفْظًا ذَلِك تَقْدِيرُ الْعزِيزِ الْعلِيم (فصلت :۹-۱۲)

ترجمه: «بگو آیا این شمایید که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و از بالای زمین کوهها نهاد و در آن خیر پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز مقدر کرد باندازه‌ی نیاز روزی‌خواهان (۱۰) سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیایید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم (۱۱) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد و آسمان دنیا را به چراغها آذین کردیم و حفظ کردیم این است تقدیر آن نیرومند دانا (۱۲)».

همین مطلب در آیه‌ی زیر نیز آمده است:

- **هوالَّذِي خَلَقَ لَكُم ما فِي الأَرضِ جَمِيعاً ثُم استَوى إِلَى السماء فَسواهنَّ سبع سماواتٍ وهوبِكُلِّ شَيءٍ علِيم** (بقره:۲۹) ترجمه: «اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹)».

ایده‌ی خلقت زمین قبل از آسمان در تورات کتاب خلقت مطرح شده و باحتمال قوی محمد نیز آنرا از تورات گرفته است. درست بر عکس آیات قبل، در آیات ۳۳ -۲۷ سوره‌ی النازعات گفته شده که آسمانها قبل از زمین خلق شده‌اند. دقت کنید:

آسمان قبل از زمین خلق شده است؟!

النازعات: **أَأَنتُم أَشَد خَلْقًا أَمِ السماء بنَاها * رفَع سمكَها فَسواها * وأَغْطَش لَيَ لَها وأَخْرَج ضُحاها * ولْأَرض بعد ذَلِك دحاها * أَخْرَج مِنْها ماءها ومرْعاها * والْجِبالَ أَرساها * متَاعا لَّكُم ولِأَنْعامِكُم** * ترجمه: «آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [خدا] آن را ساخته است (۲۷) سقفش را برافراشت و آن را درست کرد (۲۸) و شبش را تیره و روزش را روشن گردانید (۲۹) و پس از آن زمین را پهن کرد (۳۰) آبش و چراگاهش را از آن بیرون آورد (۳۱) و کوهها را پابرجا (استوار) گردانید ۳۲ متاعی برای شما و دامهایتان (۳۳)».

در آیات سوره ی فصلت گفته شد که زمین و ارزاق و کوهها قبل از آسمان خلق شده و اینجا می گوید زمین و ارزاق (آب و چراگاه) و کوهها بعد از خلقت آسمان بوجود آمده اند. آیا امکان دارد این تناقض واضح کار خدا باشد؟ زمانی بگوید زمین را قبل از آسمان و زمانی دیگر بگوید آسمان را قبل از زمین خلق کردیم. خیر! قرآن ساخته ی محمد است نه خدا. انسان است که با گذشت زمان ممکن است گفته های قبلی اش را فراموش کند نه خدا. جالب است که هر دو سری آیات در اشتباهند چون نه آسمان قبل از زمین و نه زمین قبل از آسمان بوجود آمده است. چنانچه مشاهدات علمی نشان داده است سیارات در حال تولد، همراه و در دامن کهکشانها بوجود می آیند . پس از بیگ بنگ سیر ایجاد ستاره ها و سیاره ها شروع شده است. هم قبل و هم همزمان و هم بعد از پیدایش زمین، ستاره ها و سیارات فراوانی شکل گرفته اند و می گیرند. بنابراین، خلقت آسمانها پس از زمین یا قبل از آنها غلط فاحشی است که در این آیات آمده است

پاسخ به شبهه:

باز هم اشتباه در ترجمه‌ی آیات! توجه بفرمایید:

واژه‌ی «استوی» به معنای «پرداختن به کاری جهت متعادل کردن» می باشد، ولی نویسنده آن را به معنای «خلق کردن» ترجمه کرده است ؛ ملاحظه بفرمایید:

اسْتَوَى اسْتِوَاءً [سوى]: راست و استوار شد،– الشيءُ: آن چيز معتدل شد.

«سَوَّيْتُ الشيءَ فَاسْتَوى»: آن چيز را عدل و مساوى كردم پس معتدل شد.

فرهنگ أبجدى عربى–فارسى، متن، ص: ۶۹

حال به آیات شریفه‌ی مورد نظر توجه بفرمایید:

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (فصلت:۹)

«بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است»!

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (فصلت.۱۱) «سپس به آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آیید (و شکل گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)!»

قرآن صراحتا می‌فرماید زمین «خلق شد» این بار خداوند به «مرتب کردن» آسمان پرداخت، مشخص است که آسمان قبلا خلق شده است وگرنه چیزی که وجود نداشته باشد چطور می توان آن را مرتب نمود!

و هر کسی می‌داند که آسمانها تشکیل می شوند و زمین هم به عنوان یک کره در جریان فعل و انفعالات کیهانی ایجاد شده است و خداوند می فرماید زمین را خلق کردم این بار به مرتب کردن آسمانها (که پیشتر خلق شده اند) پرداختیم.

حال از ناباوران و شبهه‌افکنان می پرسیم:

چه اشکالی دارد که آفرینش آسمان، پیش از خلق زمین باشد، اما استوار ساختن آن به هفت آسمان (مرتب کردن آن)، پس از خلقت زمین صورت گرفته باشد؟!

شبهه‌ی بیست و یکم: آسمان در ابتدای پیدایش به چه صورت بود؟

-ثُم استَوى إِلَى السماء وهِي دخَانٌ فَقَالَ لَها ولِلْأَرضِ اِئْتِيا طَوعا أَو كَرْها قَالَتَا أَتَينَا طَائِعِينَ (۱۱) فَقَضَاهنَّ سبع سماواتٍ فِي يومينِ (فصلت:۱۱-۱۲)

ترجمه: «سپس (خدا) آهنگ آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیایید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم (آمدیم ۱۱) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد».

در آیه‌ی ۱۱ گفته که آسمانها قبل از تشکیل شدن، دخان یعنی دود بوده اند. این غلطی آشکار است. چون بر اساس آخرین تئوری فیزیک تشکیل جهان از بیگ بنگ شروع شده است. یعنی جهان در ابتدا یک توده ی فوق متراکم از انرژی بوده و هیچ اتم یا ملکولی هنوز بوجود نیامده بوده است. این توده‌ی انرژی بحالت انفجار گونه‌ای آغاز به گسترش کرده است و هنوز هم کهکشانها در حال دور شدن از یکدیگرند.

در صورتیکه دود مخلوطی از گازهای منواکسید کربن، دی اکسید کربن و ملکولهای آلی مرکب از کربن و ملکولهای دیگر است. دود تنها پس از تشکیل گیاهان و موادآلی چون نفت و سوختن آنان امکان‌پذیر است که فقط در کمتر از یک میلیارد سال گذشته ی زمین موجود بوده اند. یعنی حدود ۳ میلیارد سال پس از بیگ بنگ و بیش از ۵ میلیارد سال پس از پیدایش منظومه‌ی شمسی. اما این ایده از کجا آمده است؟ با قطعیت نمی‌توان گفت اما می دانیم که از هزاران سال قبل از محمد، ایده‌ی پیدایش جهان از یک ماده‌ی اولیه‌ی بی شکل (chaos) در تمدنهای مختلف مثلا در یونان باستان در مصر باستان در چین باستان و تمدنهای باستانی دیگر مطرح بوده است. و ارسطو حدود هزار سال قبل از محمد آنرا ماده‌ی اولیه (Prima Materia) نامیده است. در ایده‌ی ماده‌ی اولیه‌ی بی‌شکل، تا حدی حقیقت وجود وایده‌ای معقول است. اما محمد در انتقال این ایده به قرآن، این ایده را خراب کرده است و بجای ماده‌ی اولیه‌ی بی شکل، دود بکار برده است. البته این یک خطای انسانی است و قطعا از خدا نیست.

پاسخ به شبهه:

باز هم نتیجه‌ی دلخواه خود را به قرآن نسبت داده است!

به آیه‌ی شریفه با ترجمه ی صحیح نگاه بفرمایید:

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «سپس به آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آیید (و شکل

گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)!»

مشخص است که قرآن کریم در این آیه‌ی شریفه از مراحل بعد از انفجار بزرگ (یا ساخته شدن جهان) سخن می‌گوید، به آیات قبل و بعدش توجه بفرمایید، واضح است که زمین خلق شده و خداوند متعال به مرتب کردن آسمان می پردازد (آسمانی که اکنون به شکل دود است، قبل از مرتب کردن و خداوند آن را مرتب و استوار می‌سازد) در مطالب گذشته توضیح دادیم که «استوی» به نوعی پرداختن جهت متعادل کردن می گویند.

* لذا همین که مشخص شد حالت «دخان» مربوط به بعد از پیدایش جهان است، همه‌ی ادعاهای شبهه افکن رد می شوند چون او مطالبش را بر این فرض استوار کرده که دخانِ اشاره شده ی قرآن، مرحله‌ی قبل از بیگ بنگ (آغاز جهان) است!!!

اما جالب است موضوعی که در این آیه‌ی شریفه مطرح می شود در تئوری بیگ بنگ هم وجود دارد:

«پس از انبساط اولیه، گیتی به اندازه کافی سرد می‌شود و پس از آن امکان پیدایش ذرات ریزاتمی و بعدها اتمهای ساده، بوجود می آید. به هم پیوستن ابرهای غول‌پیکر از عناصر اولیه بر اثر نیروی گرانش، باعث پیدایش ستارگان و کهکشانها شد.» منبع: ویکی پدیا

مشاهده می‌کنیم که یافته های علم نجوم می گوید ابرهای غول پیکر وجود داشتند و سپس ستارگان و کهکشان ها (این همه فضای بیکران) از آنها بوجود آمدند!

مگر قرآن هم نمی‌گوید ابتدا آسمانها دود بود سپس خداوند آن را استوار ساخت و هفت طبقه‌ی آسمان را تشکیل داد؟!

ممکن است مخالفان بگویند دخان به معنای دود است نه ابرهای گازی، که در پاسخ می گوییم دود هم به مجموعه‌ی گازها و ذرات ریز گفته می شود، ما نباید انتظار داشته باشیم در ۱۴۰۰ سال پیش قرآن کریم از اصطلاحات تخصصی نجوم نام برده باشد.

* اصطلاحی در نجوم وجود دارد تحت عنوان «سحابی»، که تعریف آن چنین است:

«به ابر عظیمی از غبار، گاز و پلاسما در فضاهای میان‌ستاره‌ای، سَحابی یا اَبری یا میغ‌واره گفته می‌شود. سحابی‌ها محل تولد ستاره‌ها هستند.»

پس، الله اعلم آنچه از قرائن به دست می آید دخان می تواند منظور همان سحابی‌هایی باشد که در نهایت منجر به پیدایش ستارگان و در نهایت کهکشان ها و پیچیدگی‌های فضای بیکران شده اند.

لذا این آیات نه تنها با علم منافات ندارند بلکه واقعیت‌های بسیار بزرگی را در خود جای داده‌اند. شبهه‌افکن در ادامه طبق معمول سراغ علم یونانیان و... رفته است، بعد از رد شدن ادعاهایش دلیلی ندارد سراغ نقد نتایج منتج بدست آمده از ادعاهای غلطش برویم.

***

شبهه‌ی بیست و دوم: زمین و آسمان در ابتدا به هم متصل بودند

أَولَم يرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السماوات والْأَرض كَانَتَا رتْقًا فَفَتَقْنَاهما (انبیاء ۳۰) ترجمه: «آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم (۳۰)».

رتق بمعنی دوختن دو چیز بهم و منضم کردن دو چیز بهم است. بنابراین مفهوم آیه اینست که زمین و آسمان در کنارهم و یا بهم چسبیده بودند و سپس خدا آنها را از هم جدا کرد. آیه‌ی دیگری که معنی رتق را واضحتر می کند عبارتست از:

يوم نَطْوِي السماء كَطَيِّ السجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بدأْنَا أَولَ خَلْقٍ نُّعِيده(انبیاء۱۰۴) ترجمه: «روزی (قیامت) که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نوشته‌ها در میپیچیم همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را بازمی گردانیم».

در این آیه هم می‌گوید در قیامت ما آسمانها را چون طومار نوشته ای در هم می‌پیچیم مثل همانگونه که در ابتدا آغاز کردیم یعنی در آغاز ایجاد آسمانها نیز چنین بودند. آغاز ایجاد را در آیه‌ی قبلی (انبیاء ۳۰)

مطرح کرد که آسمان و زمین بصورت رتق بودند. از مثال در آیه‌ی دوم (کطی السجل) بخوبی می‌توان فهمید که معنی رتق قرار گرفتن لایه‌های آسمانهای هفتگانه بر روی هم و بر روی زمین است. چسبیده بودن آسمانها و زمین بهم در اوائل بوجود آمدنشان، یک ایده ی بسیار قدیمی افسانه‌ای است که تا چند هزارسال قبل از محمد قدمت دارد. این ایده در هندو در بودائی در تائوئیسم بودائی در افسانه‌های چینی در بابل و در مصر باستان آمده است. و باحتمال قوی محمد این ایده را از تورات نهایتا گرفته است.

(این اسناد را معرفی کرده است:)

1 H.H. Wilson. The Vishnu Purana: A System of Hindu Mythology and Derived Sanskrit and Illustrated by Notes Tradition Translated from the Original Chiefly from Other Puranas. 1840; Calcutta, India: Punthi Pustak,1972

1 M. Walshe: The Long Discourses of the Buddha, p. 407: "On Knowledge of Beginnings", Somerville, MASS, 1995.
2 Bodde, Derk. 1961. "Myths of Ancient China", in Mythologies of the World, ed. by Samuel Noah Kramer, pp. 367–408. Ancient
3 Myths and Relgion by Scott Leonard p-70
4 Bottéro, J. (2004). Religion in Ancient Mesopotamia. x. Chicago: University of Chicago Press.
5 Hans-Gebhard Bethge, Bentley Layton, Societas Coptica Hierosolymitana, New World.” The Nag Hammadi Library in English. Trans. “On the Origin of the York: HarperCollins, 1990
6 Genesis 1:1–2:3
1 M. Walshe: The Long Discourses of the Buddha, p. 407: "On Knowledge of Beginnings", Somerville, MASS, 1995.
2 Bodde, Derk. 1961. "Myths of Ancient China", in Mythologies of the World, ed. by Samuel Noah Kramer, pp. 367–408. Ancient
3 Myths and Relgion by Scott Leonard p-70

4 Bottéro, J. (2004). Religion in Ancient Mesopotamia. x. Chicago: University of Chicago Press.
5 Hans-Gebhard Bethge, Bentley Layton, Societas Coptica Hierosolymitana,
New World." The Nag Hammadi Library in English. Trans. "On the Origin of the
York: HarperCollins, 1990
6 Genesis 1:1–2:3

معنای دیگری که از آیه فوق قابل برداشت است و توسط بعض صحابه مطرح شده اینست که آسمانها بصورت یکپارچه بودند و زمینها هم یکپارچه بودند و خدا از آسمان هفت آسمان ایجاد کرد و از زمین هفت زمین ایجاد کرد نه اینکه آسمان و زمین بهم چسبیده باشند. قرآن در آیه ی دیگری اتساع یا گسترش آسمانها را بیان می کند:

-والسماء بنیناها بأیدٍ وإنّا لموسعونَ (ذاریات ۴۷) ترجمه: «و آسمان را به دست خود ساختیم و بیگمان ما گسترش دهنده ایم(یا قادریم)».

درمورد معنی لغت موسعون در تفاسیر و کتب حدیث سه نظر مطرح شده است: اول بمعنی وسعت دادن که بین آسمانها و زمین را وسعت دادیم که از ریشه‌ی سعه گرفته شده باشد. دوم بمعنی قادرون (توانا هستیم) که از ریشه‌ی وسع گرفته شده باشد. و سوم وسعت دادن رزق با ارسال باران از آسمان (التسهیل لعلوم التنزیل ۴ /۷۰، التفسیر الکبیر ۲۸/۱۹۵، بخاری ۴ /۱۸۳۷). معقولترین معنی که در هماهنگی با دو آیه ی قبل است وسعت دادن بین زمین و آسمان است یعنی همان مفهوم آیه‌ی ۱۰۴ انبیاء که خدا آسمان و زمین را از هم دور کرد. گسترش (وسعت دادن) و دوباره منقبض یا جمع کردن جهان نیز و بودائی ایده‌ای بسیار قدیمی است که مثلا در هندو مطرح بوده است. جالب است که بعضی از معجزه‌تراشان ادعا کرده اند که این آیات معجزه اند چون بیگ بنگ را مطرح کرده اند. بدین نحو که قرآن گفته که آسمانها در ابتدا دود بودند و منظور از دود گاز است. همچنین گفته آسمان و زمین یکی بودند و از هم جدا شدند و همچنین گفته که جهان در حال گسترش است. و اینها نشان می دهد که قرآن تئوری بیگ بنگ را مطرح کرده است پس معجزه است. اما چنین نیست و این آیات همگی غلطند و از افسانه های پیشین نشأت گرفته اند : اولا: همانطور که قبلا گفتیم مطابق

تئوری بیگ بنگ جهان از انرژی متراکم شروع شده نه از دود یا گاز، دود و انرژی متراکم کجا. دود واقعی تنها در کمتر از یک میلیارد سال گذشته بوجود آمده یعنی حدود ۱۳ میلیارد سال پس از تولد جهان دوم: مطابق تئوری بیگ بنگ، زمین هم از انرژی خالص سرچشمه گرفته است در صورتی که در قرآن تنها آسمان از دود سرچشمه گرفته است. سوم: چنانچه در صفحات قبل دیدید در آیات فصلت ۹ و ۱۰ مطرح شده که خدا اول زمین را خلق کرده سپس آسمان را، که اینهم مخالف تئوری و شواهد بیگ بنگ است. زمین و آسمانها با هم از بیگ بنگ شروع به پیدایش و تحول کرده‌اند. چهارم: در قرآن آسمانها مطبق‌اند و اینهم مخالف فیزیک و بیگ بنگ است. پنجم: در قرآن آسمانها بصورت صفحات یکپارچه و سقف مانندند که از نظر فیزیکی و تئوری بیگ بنگ چنین چیزی وجود خارجی ندارد. ششم: در تئوری بیگ بنگ مطرح شده که همه‌ی جهان یک توده‌ی عظیم انرژی بوده ولی قرآن گفته که آسمان و زمین بهم چسبیبده بوده‌اند مثل دو پارچه که بهم دوخته می شوند و مطابق مثال خود قرآن مثل طومار نوشته که لایه‌هایش رویهم قرار می گیرند که اینهم مخالف بیگ بنگ است. هفتم: لازمه ی وسعت دادن بمعنی قرآنی اینست که آسمانهای هفتگانه از هم و از زمین دور شوند. و لازمه‌ی این امر اینست که مثلا فاصله ی خورشید و ماه که هر کدام در یک آسمان هستند از زمین افزایش یابد که اینهم مخالف بیگ بنگ است. چون کهکشانها از هم دور می شوند نه اجزای یک منظومه چون منظومه‌ی شمسی. هشتم: مفهوم گسترش جهان به مفهوم امروزین با حدیث صحیحی که قبلا هم مطرح کردیم در تضاد است:

...قال (الرسول) أتدرون كم بين السماء والأرض فقلنا الله ورسوله أعلم قال بينهما مسيرة خمس مائة سنة ومن كل سماء إلى السماء التي تليها مسيرة خمس مائة سنة وكثف كل سماء مسيرة خمس مائة سنة
(این حدیث در منابع متعدد با اندک تفاوتی در عدد سال بین آسمانها آمده است از جمله: المستدرک علی صحیحین ۳۱۶ /۲، سنن ابی داوود ۲۳۱ /۴، (سنن ابن ماجه ۳۷۵/۸) (المختاره احادیث ،۶۹ /۱).

ترجمه:... «پیامبر گفت (به یارانش) آیا می دانید فاصله ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه‌ترند. گفت بین آنها مسیر ۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی (فوقانی: سنن ابی داوود) مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت (کثف) هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است».

در این حدیث محمد فاصله‌ی آسمانها را با هم ۵۰۰ سال و ضخامت هر آسمان را نیز ۵۰۰ سال دانسته است. ولی با مفهوم گسترش امروزین، فاصله ها دائما در حال افزایش است. بعبارت دیگر خود محمد نظر معجزه‌تراشان را قبول ندارد. نهم: بفرض که از همه‌ی ایرادات علمی و تفسیری فوق صرف نظر کنیم، چنانچه در صفحات قبل مطرح کردیم، هم ایده ی شروع جهان از یک ماده‌ی اولیه‌ی بی شکل (که محمد در انتقال به قرآن آنرا خراب کرده و دود را مطرح کرده) و هم ایده‌ی چسبیده بودن زمین و آسمان بهم و جدا شدن آنان از هم توسط خدا، از بیش از سه هزار سال قبل از محمد مطرح بوده و ایده های جدیدی نیستند که معجزه باشند.

پاسخ به شبهه:

هرچه شبهات بیشتری نقد می کنیم، به بی سوادی نویسنده و شاید هم تلبیس گری او بیشتر پی می‌بریم.

اینکه کائنات به هم چسپیده بوده اند و از نقطه‌ای شروع به گسترش کرده اند آیا امر غلطی است! در مطالب گذشته با چه آب و تابی در مورد انفجار بزرگ یا همان تئوری مهبانگ سخن می گفت! ولی اکنون که نشانه‌هایی از آن در قرآن وجود دارد منکر همه چیز می شود و می گوید این نکته (چسپیده بودن آسمان ها و زمین) در مطالب هندوها و بودایی‌ها و تورات و... ذکر شده است و اصلا اشاره‌ی قرآن اهمیتی ندارد! این کارش بسیار مشکوک است لذا چند مورد از اسناد معرفی شده اش را بررسی می کنیم.

قبل از هر چیز بخاطر سند ایشان رفتم کتاب تورات، قسمت پیدایش ، باب اول و دوم (که در مورد آفرینش آسمانها گفته است) را بطور کامل مطالعه نمودم، اصلا همچین مطلبی در آن وجود ندارد.

اتفاقا آدرسی که ایشان معرفی کرده درمورد خلقت آسمان ها در هفت روز است نه پیوسته بودن آسمان و زمین و جدا شدن آنها از یکدیگر...

پس از آن به کتاب گفتمان‌های طولانی بودا مراجعه کردم، دقیقا به صفحه‌ای که او اشاره کرده است (The Long Discourses of the Buddha, p. 407) در صفحه‌ی ۴۰۷ اصلا همچین مطلبی وجود ندارد می توانید کتاب را از لینک زیر دانلود بفرمایید و خود آن را بررسی نمایید:

http://lirs.ru/lib/sutra/Long_Discourses_of_the_Buddha(Digha_Nikaya).Walshe.pdf

پس از آن سراغ منبعی رفتم که برای اسطوره‌های چینی معرفی کرده است در آنجا هم مطلب خاصی یافت نشد، برای آن کتاب توانستم فقط پی دی افی را پیدا کنم که کامل نیست و ۲۰ صفحه می باشد این لینک دانلود پی دی اف:

http://chinmyth.angelfire.com/bodde__derk._part_2_of_2._pp.390-408.__21_.pdf

در این پی دی اف هم تا جایی که بررسی کردم هیچ مطلبی در این مورد پیدا نکردم!

اما مشخص است که منظورش چیست در اسطوره‌های چینی همچین مطلبی وجود دارد که نامش اسطوره آفرینش پانگو است. (اتفاقا نویسنده در شبهات دیگر زیاد به این اسطوره ی پانگو اشاره کرده است)

(خودتان در اینترنت جستجو کنید، بنویسید اسطوره‌ی آفرینش پانگو) در آنجا می گوید دنیا مانند یک تخم مرغ بود، خدا هم در این تخم مرغ بود! سپس از تخم بیرون آمد! و تخم شکست. بعد قسمت های سخت تخم‌مرغ به زمین تبدیل شدند و قسمت های نرم و محتویات تخم مرغ آسمان را تشکیل دادند، سپس خدا بعد از ۱۸۰۰۰ سال می میرد! و هر قسمت بدنش تبدیل به چیزی در طبیعت می گردد، نَفَسَش به باد و ابر؛ چشم‌هایش به خورشید و ماه؛ گیسوانش به ستاره‌ها ؛ خونش به دریاها و رودها؛ عرقش به باران؛ صدایش به تُندر؛ استخوان‌ها و دندان‌هایش به صخره‌ها و معادن تبدیل می‌شود.

ولی عزیزان خود قاضی باشید آیا واقعا مطلبی که در قرآن مجید ذکر شده با این مطالب همخوانی دارد؟!

خداوند در آیه ۳۰ سوره‌ی مبارکه انبیاء می‌فرماید:

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟ و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی‌آورند!

می‌دانید اگر طبق افسانه‌ی پانگو به آیه نگاه کنیم باید آیه این چنین می بود:

زمین (قسمت سخت تخم مرغ) دور آسمان (زرده و سفیده‌ی تخم مرغ) را احاطه کرده بود و بعد تخم مرغ شکست و زمین و آسمان از هم فاصله گرفتند.

اصلا در افسانه پانگو زمین و آسمان به هم پیوسته نیستند بلکه کاملا از هم جدا می‌باشند ولی همجوارند.

*دوستان بنا نبود پاسخ انقدر طولانی شود، ولی حال که بحث مورد نظر باز شده از ناباوران انتظار می‌رود سوالات زیر را پاسخ دهند:

شما که می گویید مطالب علمی قرآن کپی شده از منابع یونانیان و مصریان و چینی‌ها است،

۱. چرا سندی نمی‌آورید که شخصی این مطالب را به پیامبر(صلی الله علیه و سلم) یاد داده باشد؟! پس شما فقط ادعا می کنید!

۲. اگر فرض شما را بپذیریم، چرا وقتی رسول اکرم(صلی الله علیه و سلم) مطالب آنها را کپی کرده خرافاتش را حذف کرده و فقط واقعیات را بیان کرده است؟ یک فرد بی‌سواد این قدرت تفکیک را از کجا بدست آورده بود؟

پاسخ‌های بی محتوای ناباوران را بارها شنیده ام، مثلا می گویند او در کودکی با یک راهبه دیدار کرده است!

در پاسخ می گوییم :

در کودکی! کاملا اتفاقی! یک دیدار کوتاه! و کسب این همه علم! آیا این پاسخ منطقی است؟!!

و پاسخ‌های عجیب دیگر که به موضوع این نوشتار مربوط نیستند؛ لذا بحث را اینجا تمام می‌کنیم.

ادامه‌ی بررسی شبهه:

*درمورد اینکه خداوند در آیه‌ی مورد نظر می‌فرماید «آیا کافران ندیدند!» ممکن است مخالفی بگوید آن زمان کسی زنده نبوده چطور آن را ببیند؟ چرا قرآن همچین چیزی گفته است؟

در پاسخ می‌گوییم، این جمله خبری است نه پرسشی و این دیدن هم جهت «تامل» است نه «روئیت کردن»، چنانکه در روزمره به کرات همچین مواردی برایمان پیش می آید مثلا به دوستمان می‌گوییم، ببین! منظورم این نبود.. ببین، من همراهت نمیام.. ببینید کلام ما واضح بود و... مشخص است که در این موارد ما چیزی را نشان نمی دهیم بلکه از طرف مقابل می خواهیم تامل نماید.

*شبهه‌افکن در قسمتی برداشت صحابه‌ی کرام (رضی الله عنهم) را مطرح کرده، که اگر آن را هم در نظر بگیریم شبهه افکن به مقصود خود نخواهد رسید، چون صرفا یک برداشت است و می‌تواند دارای اشکال هم باشد، خصوصا در قسمت جدا کردن هفت زمین، اگر هفت زمین را به معنای کراتِ دیگر مشابه زمین در نظر بگیریم این برداشت صدق نخواهد کرد.

*در ادامه بحث آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی ذاریات را مطرح کرده است که خداوند (سبحانه و تعالی) می‌فرماید:

«و آسمان را با دست خود(یا قدرت خود) ساختیم و همواره آن را وسعت می بخشیم.»

او دو سند معرفی کرده که این مطلب در کتاب‌های بودایی و هندی هم وجود داشته است و قرآن سخن زیاد مهمی مطرح نکرده است.

آن کتاب هندی ۳۵۳ صفحه است، ایشان فقط گفته این کتاب و شماره‌ی صفحه اش را نداده است، پس مشخص است که خود نیز آن را نخوانده و همین‌گونه از جایی کپی کرده است! و نباید انتظار داشته باشد که ما برویم تمام کتاب را بخوانیم تا بلکه ببینیم ادعای شبهه افکن صحت دارد یا

خیر! ارائه‌ی جزئیات بر عهده ی فرد مدعی است. آن کتاب بودایی را در صفحه ی قبل هم معرفی کرده بود، بررسی کردیم و به هیچ عنوان بحث گسترش (هم) در آن وجود ندارد.

وقتی نتایج تحقیقات علمی را بررسی کردم، متوجه شدم که با کشف تابش زمینه‌ی کیهانی توسط پنزیاس و ویلسن و قدرت گرفتن «فرضیه‌ی انبساط کیهانی» ، مشخص می شود که آسمان در حال گسترش است. سبحان الله قرآن به گسترش کائنات اشاره کرده است؟! (در اینترنت بنویسید تابش زمینه ی کیهانی با انبساط کائنات و در این زمینه مطالعه بفرمایید)

در ادامه ادعا می‌کند این آیات به هیچ عنوان به بیگ بنگ و انبساط کیهانی ارتباط ندارند، ۹ دلیل ذکر کرده که إن شاء الله همه‌ی آنها را نقد می نماییم:

ولی قبل از نقد آنها، بدانید که ما اشکالات او به این آیات شریفه را پاسخ دادیم وکماکان به قوت خود باقی هستند.

اولا: همانطور که قبلا گفتیم مطابق تئوری بیگ بنگ جهان از انرژی متراکم شروع شده نه از دود یا گاز، دود کجا و انرژی متراکم کجا. دود واقعی تنها در کمتر از یک میلیارد سال گذشته بوجود آمده یعنی حدود ۱۳ میلیارد سال پس از تولد جهان.

پاسخ:

این همان ادعای سابق است که در شبهات گذشته پاسخ دادیم..

این دود به مرحله‌ی بعد از پیدایش جهان اشاره دارد و در علم هم موادی دود مانند، به صورت ابرهای غول‌پیکر تحت عنوان سحابی معرفی شده اند، اصلا منظور از دود در قرآن خاکستر برخواسته از آتش نیست، بلکه این نوعی تشبیه است وقرآن کریم طبق درک مخاطبان اولیه به صورت عام به ارائه مفاهیم پرداخته است.

دوم :مطابق تئوری بیگ بنگ، زمین هم از انرژی خالص سرچشمه گرفته است در صورتیکه در قرآن تنها آسمان از دود سرچشمه گرفته است.

پاسخ:

قرآن‌کریم مطالب را به صورت خیلی خلاصه‌وار بیان کرده و کتاب نجوم نیست که تمام مطالب را ریز به ریز توضیح دهد، ولی بی شک همین‌که مطالبش با علم منافات ندارد (و هیچ ادعایی برای اعجاز بودن این آیات هم نداشته باشیم باز) بی شک معجزه بودن قرآن ثابت می شود... انگار مخالفان فراموش کرده اند که قرآن در چه عصر و چه شرایطی نزول پیدا کرده است.

لذا به خلقت زمین اشاره کرده ولی تمام جزئیات را شرح نداده و نگفته که روزی دود بود، اما طبق قاعده‌ی مهم عقلی، نگفتن به معنای ندانستن و نفی کردن نیست.

سوم: چنانچه در صفحات قبل دیدید در آیات فصلت ۹ و ۱۰ مطرح شده که خدا اول زمین را خلق کرده سپس آسمان را، که اینهم مخالف تئوری و شواهد بیگ بنگ است. زمین وآسمانها با هم از بیگ بنگ شروع به پیدایش و تحول کرده‌اند.

پاسخ:

کاملا در اشتباه هستید، ما ثابت کردیم که خداوند اول آسمان را خلق کرده و بعد زمین را و بعد سراغ مرتب کردن آسمان می رود نه خلق کردنش! (به مطالب گذشته مراجعه بفرمایید مفصلا پاسخ داده ایم) در مطالب گذشته گفتیم که آسمان یک مفهوم عام است و شامل فضا و محل قرارگیری کرات هم می شود، لذا اول این مکان‌ها ایجاد شده اند و زمین هم به مرور شکل گرفته و آفریده شده است.

چهارم: در قرآن آسمانها مطبق‌اند و اینهم مخالف فیزیک و بیگ بنگ است.

پاسخ:

این را هم در قسمت مربوط به چگونگی هفت طبقه‌ی آسمان پاسخ دادیم، و گفتیم که علم هنوز به کمال نرسیده که شبهه‌افکن بیاید در مورد «نبودِ» هفت آسمان نظر قطعی بدهد.

پنجم: در قرآن آسمانها بصورت صفحات یکپارچه و سقف مانندند که از نظر فیزیکی و تئوری بیگ بنگ چنین چیزی وجود خارجی ندارد.

پاسخ:

این را هم در جای خود پاسخ دادیم، که قطعات آسمان منظور قطعه‌هایی از آسمان (کرات و شهاب سنگ ها و...) است نه اینکه آسمان مانند یک تخته است! ظاهرا قرار است همه‌ی ادعاهای نادرست‌تان را دوره کنید!!!

ششم: در تئوری بیگ بنگ مطرح شده که همه ی جهان یک توده ی عظیم انرژی بوده ولی قرآن گفته که آسمان و زمین بهم چسبیده بوده اند مثل دو پارچه که بهم دوخته می‌شوند و مطابق مثال خود قرآن مثل طومار نوشته که لایه‌هایش روی هم قرار می گیرند که این هم مخالف بیگ بنگ است.

پاسخ:

طبق معمول فراموش کردید که در علم ادبیات امری به نام تشبیه و (یا حتی استعاره) وجود دارد، قرآن میلیاردها مخاطب در طول تاریخ داشته و دارد و خواهد داشت؛ همه ی این مردم ،باسواد و اخترشناس و منجم نبوده اند و نیستند و نخواهند بود که خدای متعال (جهت رضایت شما!) با الفاظ تخصصی مطالب را شرح نماید. لذا انتظار شما کاملا غیر معقول است!

هفتم: لازمه‌ی وسعت دادن بمعنی قرآنی اینست که آسمانهای هفتگانه از هم و از زمین دور شوند. و لازمه ی این امر اینست که مثلا فاصله‌ی خورشید و ماه که هر کدام در یک آسمان هستند از زمین افزایش یابد که این هم مخالف بیگ بنگ است. چون کهکشانها از هم دور می‌شوند نه اجزای یک منظومه چون منظومه ی شمسی.

پاسخ:

ببخشید شما از کجا دانستید که خورشید و ماه هر کدام در یک طبقه‌ی آسمان هستند؟!

این ادعا کاملا نادرست است، طبق همان فرضیه‌ی انبساط کیهانی ذرات متلاشی‌شده از بیگ بنگ از هسته‌ی انفجار دور می شوند و فاصله می‌گیرند و طبعا همه در حال حرکت هستند، نه اینکه خورشید سر جای خودش باشد و ماه از آن دور شود!

هشتم: مفهوم گسترش جهان به مفهوم امروزین با حدیث صحیحی که قبلا هم مطرح کردیم در تضاد است:

...-قال) الرسول (أتدرون کم بين السماء والأرض فقلنا الله ورسوله أعلم قال بينهما مسيرة خمس مائة سنة ومن کل سماء إلى السماء التي تليها مسيرة خمس مائة سنة وكثف كل سماء مسيرة خمس مائة سنة)

این حدیث در منابع متعدد با اندک تفاوتی در عدد سال بین آسمانها آمده است از جمله: **(المستدرك علي صحيحين ۲/۳۱٦) (سنن ابي داوود ٤/ ۲۳۱) (سنن ابن ماجه ۱/ ٦۹) (احادث المختاره ۸/ ۳۷٥)**

ترجمه: «...پیامبر گفت (به یارانش) آیا می دانید فاصله ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه‌ترند. گفت بین آنها مسیر۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی (فوقانی):

مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت (کثف) هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است (سنن ابی داوود) در این حدیث محمد فاصله‌ی آسمانها را با هم ۵۰۰ سال و ضخامت هر آسمان را نیز ۵۰۰ سال دانسته است. ولی با مفهوم گسترش امروزین، فاصله ها دائما در حال افزایش است. بعبارت دیگر خود محمد نظر معجزه‌تراشان را قبول ندارد.

پاسخ:

در همان قسمت مربوط به هفت طبقه‌ی آسمان پاسخ دادیم که این حدیث ضعیف است و طبق معمول برای حجم دادن بی‌خودی به مطالبتان فقط ادعاهایتان را تکرار کرده اید.

مثلا می‌خواهید به مخاطب ناآگاه برسانید که کتاب یا مقاله‌ی فلان عظیمی در رد قرآن نوشته شده است! وقتی به نقد آن می پردازیم، این وضع کتابتان!!!

نهم :بفرض که از همه ی ایرادات علمی و تفسیری فوق صرف نظر کنیم، چنانچه در صفحات قبل مطرح کردیم، هم ایده ی شروع جهان از یک ماده ی اولیه ی بی شکل (که محمد در انتقال به قرآن آنرا خراب کرده و دود را مطرح کرده) و هم ایده ی چسبیده بودن زمین و آسمان بهم و جدا شدن آنان از هم توسط خدا، از بیش از سه هزار سال قبل از محمد مطرح بوده و ایده های جدیدی نیستند که معجزه باشند.

پاسخ:

چون می‌داند ادعاهای دروغینش را فریب‌خوردگان منتشر می کنند، این مطالب را برای این نوشته تا اگر شخصی جواب شاگردان و مریدانش را داد و ثابت شد آنها در اشتباه هستند آن مریدان هم بلافاصله بگویند:

این مطالب که جدید نیستند از چند هزار سال قبل هم وجود داشته اند! دیگر چه معجزه ای!

توجه بفرمایید مسلمانان عزیز!!! اوج تلبیس نویسنده را مشاهده می کنید؟!

در پاسخ به نویسنده و هوادارانش می گوییم اولا ثابت کردیم آن چسپیده بودن دروغ است و با بررسی چند منبع چینی و بودایی و عبری مشخص شد که چنین چیزی اصلا وجود نداشته است.

ثانیا" همین که قرآن مطالبش با علم نوین امروز منافات نداشته باشد بیانگر من الله بودن آن است، زیرا از جامعه‌ای سر بر آورده است که مردمش از فرط جهالت و بی‌سوادی دخترانشان را زنده به گور می کردند...

ثالثا اگر این مطالب برگرفته از مطالب گذشته است، چرا آن حضرت(صلی الله علیه و سلم) خرافات آن ها را هم یادداشت نکرد؟ (می گویند یک فرد بی سواد تمام علوم زمان خود را می دانسته است!) چرا فقط مطالب درست و علمی را ثبت نمود؟ واقعا جوابتان چیست؟

در پایان فقط این را می گویم:

جوانان عزیز از اوج نیرنگ و تلبیس گری این متخاصمان بر حذر باشید، تنها راه ممکن مطالعه و تحقیق در مورد ادعاهایشان است، تا چهره‌ی آنها این چنین آشکار شود.

***

شبهه‌ی بیست و سوم: برجهای آسمان:

در ستاره‌شناسی قدیم، دایره‌ی بزرگی را که خورشید در طول یک سال طی میکند، به ۱۲ قسمت فرضی تقسیم کرده بودند و به آنان برجهای دوازده‌گانه می گفتند و هر برج را بر اساس صورت فلکی که مسیر از آن می گذشت نامگذاری کرده بودند. این برجها توسط بطلمیوس در قرن دوم میلادی نامگذاری شد. شامل: حمل (قوچ)، ثور، جوزا اسد، سرطان، ، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. طبعا مردم قدیم این برجها را واقعی می پنداشتند و محمد هم آنانرا واقعی پنداشته و در آیات زیر گفته که خدا این برجها را در آسمان قرار داده است.

-وَلَقَد جعلْنَا فِي السماء برُوجا وزينَّاها لِلنَّاظِرِينَ (حجر۱۶) ترجمه: «بدرستی‌که ما در آسمان برجهائی (بروجی) قرار دادیم و آسمان را برای نگاه کنندگان زینت دادیم».

والسماء ذَاتِ الْبرُوجِ (بروج:۱) ترجمه: «سوگند به آسمان که دارای برجهاست (۱)

این آیه به احتمال قوی از کلام شاعر مشهور عرب جاهلی قس بن ساعده .۱ الایادی که گفته: "وسماء ذات أبراج" گرفته شده است واضح است که این آیات از یک انسان است نه از خدا، وگرنه خدا می‌دانست که اینها فرضیات غلطی هستند که بزودی برمی افتند.

پاسخ به شبهه:

نمی‌دانم کجای این امر اشکال است! در آسمان برجهایی قرار دارد، خب واقعا قرار دارد رفتم به فرهنگ لغت نگاه کردم تا ببینم برج به چه معناست در مفهوم عام به مکانی بلند و مستحکم گفته می‌شود. حال عده ای از مفسران می گویند منظور برجهای فلکی دوازده‌گانه می باشد و عده‌ای هم می گویند (تفسیر نور، خرمدل):

به کهکشانها و ستارگان و عظمت خیره‌ی کائنات برجهای آسمان می‌گویند، عده‌ای از پژوهشگران هم از آنها تحت عنوان سحابی‌ها یاد کرده اند که مانند برج‌های قدرتمند در بین ستارگان سر بر آورده اند. در کل شبهه‌افکن می گوید قرآن دیدگاه مردم قدیم را بیان کرده است پس غلط است!

ما می‌گوییم «تفسیرها مال مردم قدیم است» وگرنه قرآن فرموده «بروج» یعنی برج‌ها. و معانی دیگری که قید نمودم هم از آن استنباط می شود، در مورد تفسیر های دیگر چه می گویید؟

در پایان نوشته احتمال دارد! این آیه از مطالب شاعر مشهور عرب جاهلی قس بن ساعده الایادی اقتباس شده باشد که در همان شبهات اول اعلام کردیم (در قسمت شبهه‌ی مربوط به سقف المرفوع) امام ابن حجر در مورد ایشان می فرماید:

هیچ یک از روایاتی که درباره شعر و خطبه‌های قس بن ساعده نقل شده صحیح نیستند ..

"وقد افرد بعض الرواة طریق حدیث قس،وفیه شعره و خطبته و هو فی (المطولات) للطبرانی و غیرها، و طرقه کلها ضعیفة.." (الاصابة فی تمییز الصحابة ج ٥ ص ٤١٣ – ٤١٤)

***

شبهه‌ی بیست و چهارم: شب در جستجوی روز شتابان است

غْشِي اللَّيلَ النَّهار يطْلُبه حثِيثًا (اعراف ۵۴) ترجمه: «شب روز را می پوشاند (درحالی‌که) شتابان او را می‌طلبد».

درواقع، روز وجود نور و شب عدم نور است نه چیزی که چون چادر روز را بپوشاند. بنابراین پوشانده شدن روز توسط شب غلط است و همچنین نه شب روز را می طلبد و نه روز شب را می‌طلبد. بنابراین در این آیه دو غلط واضح وجود دارد. علت آنست که محمد شب را یک امر وجودی می‌دانسته و به آن کارهای خاصی را نسبت داده است. ممکن است گفته شود که اینها تشبیهات شاعرانه اند. اما خدا اگر تشبیه هم بکند تشبیه درست می کند نه غلط.

پاسخ به شبهه:

طبق دیدگاه نویسنده اگر شخصی این ضرب‌المثل مشهورِ «مرغ همسایه غاز است» را بازگو نماید، دچار خطای علمی بسیار فاحشی شده است، زیرا مرغ مرغ است و غاز غاز است، چگونه ممکن است مرغ غاز باشد؟!

یا اگر شخصی ضرب‌المثل مشهورِ «مرغ یک پا دارد» را بکار ببرد نویسنده به او می گوید:

بی شک شما دچار خطای بسیار بزرگی شده اید چون از لحاظ علم بیولوژی مرغ دو پا دارد!!!

باور کنید این طرز فکر نویسنده است.

حال مشاهده می‌کنیم قرآن کریم در این آیه از تشبیه بسیار زیبایی استفاده کرده است که شب روز را می پوشاند، چون شب تاریکی و ظلمت است و روز روشنایی. و شب پوشاننده‌ی روشنایی‌ها و اشیایی است که در روز دیده‌ایم. واقعا تشبیه زیبایی است.

و این که می‌فرماید شتابان او را می‌طلبد؛ الله اعلم تشبیه زیبای دیگری است که بیانگر گذر سریع زمان می باشد.

توجه بفرمایید در پایان نوشته: «خداوند اگر تشبیه هم بکند تشبیه هایش درست خواهد بود نه نادرست.»

در پاسخ می‌گوییم این تشبیه کاملا درست می‌باشد و نادرستی در برداشت عجیبِ اشخاصی چون شماست.

***

شبهه‌ی بیست و پنجم: ماه نور است

-أَلَمْ تَرَوا كَيف خَلَقَ اللهُّ سبع سماواتٍ طِباقًا (نوح ۱۵) وجعلَ الْقَمرَ فِيهِنَّ نُورا وجعلَ الشَّمس سِرَاجا (نوح:۱۵-۱۶) ترجمه: «مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را طبقات روی هم آفریده است (۱۵) و ماه را در میان آسمانها نور قرار داد و خورشید را چراغ قرار داد (۱۶)».

در این دو آیه حداقل دو غلط علمی وجود دارد. اولا: ماه نور نیست بلکه کره‌ای است خاکی از جنس زمین و تنها نور خورشید را منعکس می‌کند. ثانیا: آیا ماه نور هفت آسمان است. کل منظومه‌ی شمسی ما ذره‌ی ناچیزی در کهکشان ماست و کهکشان ما یکی از صدها میلیارد کهکشان. و خورشید ما ستاره‌ای متوسط از میلیاردها ستاره ی کهکشان ماست. بنابراین ماه حتی مدار نظومه شمسی شیء نورانی بحساب نمی آید چه رسد به اینکه نوری باشد برای کل هستی. جالب است بدانید که بعضی از مؤمنان گفته اند این آیه معجزه است؟! برای اینکار" هن" که ضمیر جمع است را به غلط به ماه که مفرد است ارجاع داده اند و بعد چنین ترجمه کرده اند که "خدا در ماه نور قرار داد" خوب که چی؟ آیا بیان نور قرار داشتن در ماه که می‌تواند بصورت انعکاس یا ناشی از خودش باشد، معجزه است؟ حیوانات هم که می‌دانند در ماه نور است. ولی در واقع ضمیر هن جمع است و به آسمانهار می گردد و معنی این می‌شود که خدا ماه را در میان آسمانها نور قرار داد یعنی ماه از جنس نور است، همانطور که کودکان می‌پندارند، که غلطی فاحش است. این روش روحانیون و روشنفکران دینی است که با تغییر معانی قرآن و به غلط معنی کردن آن، سعی در فریب مردم دارند.

پاسخ به شبهه:

هیچ غلط علمی در آیات شریفه وجود ندارد و الان ثابت می کنیم که اندیشه فرد شبهه‌افکن اشتباه است. او به زعم خود دو اشکال وارد کرده است:

* اشکال اول: « ماه نور نیست بلکه یک کره‌ی خاکی است.»

برای چندمین بار می‌گویم نویسنده از علم ادبیات هیچ اطلاعی ندارد وگرنه در مورد تشبیه‌های قرآن کریم این گونه قضاوت نمی‌کرد، به یاد آورید در شبهه ی مربوط به ستارگان مثالی ذکر کردم که فرد بدن‌سازی به خانه بر می‌گردد و همسرش به او می‌گوید هرکول خوش آمدی، اگر شبهه‌افکن آنجا بود می‌گفت این هرکول است یا احمد؟ چطور امکان دارد هرکول که قرن‌هاست مرده است اینجا بیاید و... ولی شبهه‌افکن در اشتباه است، زیرا آن زن شوهر خود را به هرکول تشبیه کرده است.

در مثال‌های قرآنی هم وقتی می فرماید ماه نور است، منظورش این نیست ماه یک پرتو نور گرد و بزرگ است که در اطراف کره‌ی زمین قرار قرار گرفته است!!! بلکه به نور تشبیه شده است. سبحان الله این فرد چقدر در تلبیس مهارت دارد ...

* اما اشکال دوم او بسیار سطحی‌نگرانه‌تر می باشد.

وقتی خداوند می‌فرماید ماه را در بین آسمانها نور قرار دادیم، اصلا به این معنا نیست که ماه برای تمام هفت آسمان نورافشانی می کند.

شبهه‌ی شما زمانی وارد بود که در قرآن کریم به جای «فیهن» می فرمود «لَهنَّ»،

اگر می‌فرمود «لَهنَّ» آن زمان می گفتیم که بله این اشتباه است و ماه در منظومه‌ی شمسی هم مهره‌ی قابل‌توجهی نیست چه رسد برای تمام آسمانها. ولی می فرماید در تمام آسمانها نور است، عزیزان مگر غیر از این است؟ آیا ماه در بین هفت طبقه ی آسمان نور نیست؟

برای درک بهتر به این مثال توجه بفرمایید:

شخصی بگوید من در کره‌ی زمین مکانیک هستم.

آیا جمله‌ی او غلط است؟ خیر .خوب مکانیک است و در این کره‌ی زمین زندگی می‌کند.

اما اگر بگوید: من برای مردم کره‌ی زمین مکانیک هستم.

این جمله نادرست می باشد، زیرا او برای کسانی مکانیک است که مخاطب او باشند و ماشین هایشان را نزد او ببرند، بی‌شک افرادی در کشورهای مختلف جهان هستند که هرگز ماشین خود را نزد او نمی برند.

شبهه‌افکن خودش می برد و خودش می دوزد و در نهایت خودش می پوشد، ما کی گفته‌ایم ضمیر هُنَّ به ماه بر می گردد؟! همچنین بحث اعجاز این آیات را مطرح کرده است بله اعجاز دارند، همه می دانند که نور یک منبع دارد، روشنایی از خودش نیست و از یک منبع تولید شده است. ولی چراغ خودش منبع نور است...!!! و همانگونه که می دانیم ماه از خورشید نور دریافت می کند و آن را منعکس می‌کند و خودش منبع نور نیست.

ولی خورشید که در قرآن به چراغ تشبیه شده خودش منبع نور است و بی شک در این آیات اعجاز بسیار بزرگی وجود دارد.

نکته:

در قرآن‌کریم نور با مفاهیم مختلفی بکار رفته است. در این آیات منظور ما از نور، نور مادی و آشکار کننده‌ی تاریکی‌ها بود.

در پایان شبهه‌افکن این جمله را نوشته است:

"این روش روحانیون و روشنفکران دینی است که با تغییر معانی قرآن و به غلط معنی کردن آن، سعی در فریب مردم دارند."

سبحان الله ، چه کسی دارد از فریب دادن حرف می‌زند! من دیگر حرفی ندارم.

***

شبهه‌ی بیست و ششم: روز خورشید را آشکار می‌کند

والشَّمسِ وضُحاها (۱) والْقَمرِ إِذَا تَلَاها (۲) والنَّهارِ إِذَا جلَّاها (۳) ترجمه: «سوگند به خورشید و تابندگی‌اش (۱) سوگند به ماه چون در پی (خورشید) رود (۲) سوگند به روز چون [خورشید را] آشکار گرداند (۳)».

آیا روز است که خورشید را آشکار می کند؟ خیر خورشید است که موجب پیدایش روز می‌شود. یعنی قرآن مطلب را معکوس گفته است. اینهم غلطی فاحش و کودکانه است. چون کودکان گمان می‌کنند که روز که می شود خورشید آشکار می شود و برایشان سخت است که بفهمند که خورشید که آشکار می شود روز را پدیدار می‌کند.

پاسخ:

باز هم برداشت شخصی و کج‌فهمی بخاطرِ اینکه به صورت سطحی مسائل را بررسی کرده است.

جلی نقطه‌ی مخالف خفی است، جلی یعنی آشکار کردن؛ یعنی روز؛ خورشید را آشکار می‌کند، به جمله‌ی نویسنده‌ی شبهه توجه بفرمایید:

«آیا روز است که خورشید را آشکار می‌کند؟ خیر خورشید است که موجب پیدایش روز می‌شود.»

عزیزان آشکار کردن با موجب پیدایش شدن فرق می کند، این ها دو کار متفاوت هستند، مگر قرآن فرموده روز موجب «پیدایش» خورشید می شود!؟

خیر، بحث قرآن در مورد آشکار ساختن است، آن هم برای ما انسانها! وگر نه شب و روز که نزد پرودگار معنایی ندارد و هیچ وقت خورشید از دید پروردگار مخفی نمی شود.

ببینید خودش چیزی را متوجه نمی‌شود بعد شروع می کند به داستان‌سرایی! و می‌گوید که معکوس است و بچه‌گانه است و ...!

ما می گوییم آیا برداشت شبهه‌افکن کودکانه نیست؟!

***

شبهه‌ی بیست و هفتم: شب خورشید را می‌پوشاند

-وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (١) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (٢) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (٣) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (الشمس:١-۴). ترجمه: «سوگند به خورشید و تابندگی اش* سوگند به ماه چون در پی (خورشید) رود * سوگند به روز چون (خورشید را) آشکار گرداند * سوگند به شب چون آنرا (خورشید را) بپوشاند».

آیا شب خورشید را پنهان می‌کند؟ خیر حرکت زمین است که موجب ناپیدائی خورشید در یکسوی زمین می‌شود یا نا آشکار بودن خورشید است که موجب پیدایش شب می‌شود. اینهم غلطی فاحش و کودکانه است. چون کودکان گمان می کنند که شب است که خورشید را پنهان می کند. اصولا محمد تصور غلط و کودکانه یا ابتدائی از روز و شب داشته است و برای آنان، جدا از نور، وجود مستقلی قائل بوده است. در حقیقت روز لغت دیگری برای وجود نور خورشید است و شب نیز لغت دیگری برای عدم وجود نور خورشید است. اینها وجود مستقلی ندارند.

پاسخ به شبهه:

در این آیه هم خداوند متعال از دید ناظر زمینی بصورت بسیار لطیف این پدیده را بیان فرموده است، می‌دانیم که در قسمت پشتی کره‌ی زمین همیشه حالت شب (ظلمت) وجود دارد ولی گردش وضعی زمین این ظلمت و نور را در بین نقاط مختلف تغییر می‌دهد، حال در این آیه شب به یک پرده یا فاعل پوشاننده تشبیه شده که در بعضی از نقاط خورشید را از دید مردم می‌پوشاند، نه اینکه دور خورشید را می گیرد و آن را در آسمان می پوشاند...! باز هم کج‌فهمی نویسنده آشکار می گردد.

قرآن کریم از دید ناظر زمینی بیان فرموده شبههافکن رفته از بالای منظومه‌ی شمسی به قضیه نگاه می کند!

***

شبهه‌ی بیست و هشتم: سجود سایه‌ها

وللهِّ يسجد من فِي السماواتِ والأَرضِ طَوعا وكَرْها وظِلالُهم بِالْغُدو والآصالِ (رعد:۱۵) ترجمه: «و هر که در آسمانها و زمین استخواه و ناخواه با سایه‌هایشان بامدادان و شامگاهان برای خدا سجده می‌کنند».

أَو لَم يرَواْ إِلَى ما خَلَقَ اللهّ مِن شَيءٍ يتَفَيأُ ظِلالُه عنِ الْيمِينِ ولْشَّمئِلِ سجدا للهِّ وهم داخِرُونَ (نحل:۴۸) ترجمه: «آیا به چیزهایی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند که (چگونه) سایه‌هایشان از راست و از چپ می‌گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند».

در این آیات دو غلط واضح وجود دارد. اولا سایه امری عدمی است و سجود آن بی معنی است. مثل اینست که بگوئید صفر فلان کار را می‌کند. عدم فهم این موضوع فلسفی توسط اعراب بدوی ۱۴۰۰ سال پیش طبیعی است و همین امر مؤید اینست که این آیات ساخته‌ی محمد است نه خدا. اشکال دوم اینست که در آیه‌ی ۱۵ رعد گفته سایه‌های آنچه در زمین و آسمانست در صبح و عصر سجده می‌کنند. یعنی تمام آنچه در آسمانها و زمینند دارای سایه‌اند. آیا خورشید سایه دارد. آیا کهکشانها سایه دارند. (آیا ملائک طبق نظر قرآن) سایه دارند. سایه فقط در مورد سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد و بس. این مطلب بازهم نگاه کوته‌بینانه‌ی محمد را به جهان نشان می‌دهد که از محیط عقب‌افتاده‌ی خودش گرفته است.

پاسخ به شبهه:

بازهم برداشت نادرست از امور بسیار واضح و بدیهی! دو آیه ذکر کرده و ادعا می‌کند اصلا چیزی به نام سایه وجود ندارد تا بیاید کاری انجام بدهد!

ابتدا آیه‌ی اول را بررسی می‌کنیم:

آنچه در آسمانها و زمین است - خواه ناخواه- خدای را سجده می‌برد، همچنین سایه‌های آنها، بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند.(رعد:۱۵)

جناب شبهه افکن اگر یک بار آیه را با دقت می خواند متوجه می شد که در این آیه به صورت مستقل، فاعل «آنچه در آسمان ها و زمین است» می باشد نه سایه! یعنی خدای متعال می فرماید آنچه در آسمانها و و زمین است برای خدا سجده می برد و سایه‌های آنها. لذا شبهه‌ی آنها زمانی وارد بود که پرودگار می فرمود همه‌ی سایه‌ها (بدون اینکه صاحب سایه تکان بخورد) برای خدا سجده می‌کنند (و آنها خود فاعل می بودند)

در مورد سجده‌ی آسمانها و زمین شرح دادیم که در این مورد دو دیدگاه وجود دارد:

اولی می‌گوید تسبیح و سجده انجام می‌شود ولی ما از کیفیت آن بی‌اطلاعیم و دیگری می‌گوید سجده‌ی کائنات به معنای فرمانبرداری آنها از خدا است و اطاعت آنها یعنی در مسیر مشخص قرار گرفتن و درست کار کردن، لذا مورد اول که برای ما غیر مفهوم است ولی طبق دیدگاه دوم سایه ی اجسام نیز بسیار دقیق و حساب شده در زمان قرارگیری یک حایل جلو منبع نور تشکیل می شود.

در مورد سوره‌ی نحل آیه ۴۸ هم دقیقا همین وضعیت وجود دارد ملاحظه بفرمایید:

«آیا آنان به چیزهائی که خدا آفریده است نمی‌نگرند و درباره‌ی آنها نمی‌اندیشند که چگونه سایه‌هایشان از راست و چپ منتقل می‌گردند و فروتنانه خدای را سجده می‌برند ؟»

توجه بفرمایید نوشته سایه هایشان! و نفرموده که سایه ها بدون حرکت شخص یا اشیاء برای خدا به سجده می روند!

و باز هم همان توضیحات آیه‌ی گذشته در مورد چگونگی سجده‌ی سایه و کائنات در این آیه صدق می‌کند، انتقال سایه‌ها به چپ و راست بعد از حرکت منبع نور یا حرکت خودِ جسم در مقابل منبع ثابتِ نور روی می‌دهد و دقت و حساب شدگی این امر به معنای فرمانبرداری پدیده‌ها از قانون دقیق و حکیمانه‌ی پرودگار می‌باشد.

حال بروید به توضیحات اشکال اول شبهه‌افکن نگاهی بیندازید! کج‌فهمی او را بهتر درک کنید.

* در اشکال دوم می‌گوید قرآن فرموده هر چیزی سایه دارد! تعجب می کنم از کجای آیه این برداشت می شود؟ این که یک امر تخصصی نیست و هر کسی این مسائل را می‌داند...!

قرآن فرموده آنچه در آسمان‌ها و زمین است به همراه سایه‌هایشان (برای خدا سجده می‌برند)، در اینجا منظور گزاره‌هایی است که سایه دارند و سایه‌ی شان سجده‌ی خدا را می برد، نفرموده که هر چیزی سایه دارد!

تصور کنید در یک مدرسه ۱۰۰۰ نفر دانش‌آموز وجود دارد، در این بین ۹۰۰ دانش‌آموز پدرانشان هم در دانشگاه تحصیل می کند و ۱۰۰ دانش‌آموز پدر ندارند..

حال مدیر مدرسه بگوید تمام دانش‌آموزان ما تلاشگر هستند همچنین پدرانشان. در اینجا کسی اعتراض نمی‌کند که چرا گفتی پدرهایشان و از صیغه ی جمع استفاده کردید!

چون همه می‌دانند منظور مدیر از پدرانشان، وضعیت خانوادگی دانش‌آموزانی است که پدر دارند و اصلا مدیر در مورد پدر دار بودن یا بی پدر بودن آنها حرف نزده تا آمار دقیقی ارائه دهد!

و پرودگار متعال هم بر همین منوال فرموده آنچه در آسمانها و زمین است و سایه‌هایشان، برای خدا سجده می‌کند و مشخص است که این قاعده به امور فاقد سایه تعلق نمی‌گیرد.

همچنین ملایکه و امور نامرئی ماده نیستند که با قرار گرفتن در مقابل نور در پشت سرشان سایه تشکیل شود (حتی مثالش نادرست است چه رسد به ادعایش.)

***

شبهه‌ی بیست و نهم: خلقت شب

وهو الَّذِي خَلَقَ اللَّيلَ والنَّهار (انبیاء ۳۳) ترجمه: «و او کسی است که شب و روز را خلق کرد».

اشتباهی که در این آیه وجود دارد اینست که خلقت را به شب نسبت داده است.

شب عدم نور است و علیت و ایجاد به امر عدمی تعلق نمی گیرد. مثل اینست که بگوئید خدا هیچ را خلق کرد که غلط است. در افسانه‌های باستانی یونانی نیز خلقت شب مطرح شده است

تُولِجِ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وتُولِجِ النَّهارفِي اللَّيلِ (آل عمران ۲۷) ترجمه: «(ای خدا) شب را در روز داخل می کنی و روز را در شب داخل می کنی».

شبیه آیه‌ی فوق چندین بار در قرآن تکرار شده است. همان اشکال قبل اینجا هم وجود دارد. شب (عدم نور) چیزی نیست که با نور مخلوط شود. به تعبیر دقیق‌تر عدم چیزی نیست که آنرا با وجود مخلوط کنی. مثلا در هنگام تاریك و روشن صبحگاه، واقعیت اینست که میزان نور (وجود) کم است نه اینکه مقداری تاریکی را با نور مخلوط کرده باشیم.

يكَور الَّيلَ علَى النَّهارِ ويكَورالنَّهار علَى اللَّيلِ (زمر:۵) ترجمه: «شب را به روز درمیپیچد و روز را به شب درمی پیچد».

همان غلط قبلی اینجا هم تکرار شده است. شب چیزی نیست که نور را در خود بپیچد و پیچیدن شب به روز هم بی معنی است.

وجعلْنَا اللَّيلَ والنَّهار آيتَينِ فَمحونَا آيَةَ اللَّيلِ وجعلْنَا آيَةَ النَّهارِ مبصِرَةً (اسراء:۱۲) ترجمه: «و شب و روز را دو نشانه ی خدا قرار دادیم نشانه شب را محو کردیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم».

همان اشتباه تکرار شده است. چون تاریکی امر عدمی است نمی‌تواند آیه یا نشانه‌ی علت یا خالق باشد. اینگونه آیات که شب را امر وجودی گرفته اند در قرآن مکرر آمده اند. البته انتظار نمی‌رود فردی در عربستان زمان محمد این مطلب فلسفی را بفهمد. طبعا محمد هم متوجه این خطای تکراری‌اش نشده است. اما خدا غیر ممکن است نفهمد. بنابراین اینها گفته‌های محمدند نه خدا.

پاسخ به شبهه:

به زبان خیلی ساده می‌گوید به عدم نور می‌گویند شب، پس شب نوعی عدم است و خدا هم موجودات را خلق کرده نه معدومات را، اما خداوند در قرآن فرموده شب را خلق کرده‌ام و این اشتباه است.

که ما هم خیلی ساده به او می‌گوییم: باز هم تلبیس و فریب.

به عدم نور می‌گویند «تاریکی» و هرگز به آن نمی‌گویند شب!

شب مخالف روز است، روز و شب حالت‌هایی هستند که در اثر حرکت وضعی زمین (چرخش به دور خود) بروز پیدا می‌کنند، لذا روز و شب حالت‌هایی هستند که با خلق زمین و ایجاد حرکت وضعی، خلق و ایجاد شده‌اند.

درست است که شب تاریک است، ولی خودِ شب حالتی است که طی آن مناطق زیادی از کره‌ی زمین در پشت به خورشید قرار می‌گیرند تا صبح فردایش.

(بحث عدم و وجود کجا و بحث این تغییر حالت‌ها کجا) در این گردش شب و روز؛ منافع بسیار زیادی برای ما انسانها وجود دارد، و واقعا تامل در آنها لازم است.

پس تمام آیاتی که قرآن ذکر کرده کاملا درست می‌باشند و این اندیشه‌ی شخص شبهه‌افکن است که نادرست و غلط می‌باشد، ظاهرا ادعای دانستن فلسفه هم دارد؟!

* احیانا اگر مخالفی گفت به عدم روز می گویند شب، و باز خلقت شب اشتباه است...

در پاسخ می گوییم روز هم یک حالت است که ایجاد شده است و شب هم حالتی است که ایجاد شده است، نمی‌شود که به هرچیزی بحث عدم و وجود اطلاق کرد! آیا می توانیم بگوییم به عدم مرد می گویند زن! پس زن آفریده‌ی خدا نیست؟!!! خیر، پس ادعای شبهه‌افکن نادرست است.

***

شبهه‌ی سی‌ام: شهاب‌سنگ، تیری است که به سوی شیطان و جن پرتاب می‌شود

«در این آیات گفته شده که ستارگان غیر از زینت، برای حفاظت آسمان بالا از شایطین نیز هستند. و شیاطینی که گوش دهد با شهاب‌سنگ ثاقب هدف قرار می گیرد.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظاً مِن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ * لاَّ يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ * دُحُوراً وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات/ ۶ ـ ۱۰)؛

ترجمه: «ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراستیم * و تا آن را از هر شیطان سرکشی حفظ کنیم * آنها نمی توانند به عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی هدف قرار می گیرند * با شدت به دور رانده می‌شوند و برایشان عذابی دایم است * مگر کسی که استراق سمع کند که شهابی ثاقب (شکافنده) از پی او می تازد»ز

در این آیه نیز به صراحت گفته که ستارگان تیرهایی برای شیاطینند:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَجَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ وَأَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ (ملك:۵)؛ ترجمه: «و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم و آنها را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده‌ایم».

و در آیات زیر نیز ستارگان را شهاب ثاقب می‌داند.

وَالسَّماءِ وَالطَّارِقِ * وَما أَدْراكَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ (طارق:۱ـ۳) ترجمه: «قسم به آسمان و قسم به طارق (کوبنده) و تو چه دانی که کوبنده چیست. ستاره ثاقب است».

در تفسیر این آیات در حدیث صحیحی آمده است:

ـ عن بن عباس قال بینما رسول الله جالس فی نفر من أصحابه إذ رمی بنجم فستنار فقال رسول الله ما کنتم تقولون لمثل هذا فی الجاهلیة إذا رأیتموه قالوا کنا نقول یموت عظیم أو یولد عظیم فقال روسل الله فإنه لا یرمی به لموت أحد ولا لحیاته ولکن ربنا عزوجل إذا قضی أمرا سبح له حملة العرش ثم سبح أهل السماء الذین یلونهم ثم الذین یلونهم حتی یبلغ التسبیح إلی هذه السماء ثم سأل أهل السماء السادسة أهل السماء السابعة ماذا قال ربکم قال فیخبرونهم ثم یستخبر أهل کل سماء حتی یبلغ الخبر أهل السماء الدنیا و یختطف الشیاطین السمع فیرمون فیقذفونها إلی أولیائهم ... قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح (سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳٦۲ و تفسیر طبری، ج ۲۳، ص ۳۷)

ترجمه: «هنگامی که پیامبر در جمعی از اصحابش نشسته بود ستاره‌ای پرتاب شد و نور ایجاد کرد. پیامبر گفت در جاهلیت وقتی چنین چیزی را می‌دیدید در مورد آن چه می‌گفتید؟ گفتند ما می‌گفتیم که فرد بزرگی می‌میرد یا به دنیا می‌آید. پیامبر گفت برای مرگ و حیات کسی پرتاب نمی‌شود ولکن پروردگار هرگاه تصمیم به کاری می‌گیرد (قضی امرا) حمل کنندگان عرش او را تسبیح می‌گویند سپس اهل آسمان مجاور آنان تسبیح می‌گویند تا تسبیح به این آسمان (آسمان دنیا) می‌رسد. سپس اهل آسمان ششم از اهل آسمان هفتم می‌پرسند خدای شما چه گفت؟ پس به آنان خبر می‌دهند. سپس اهل هر آسمان از خبر می‌پرسند تا خبر به اهل آسمان دنیا می‌رسد و شیاطین

استراق سمع می کنند پس به سوی آنان پرتاب می‌شوند و اولیائشان مورد هدف قرار می گیرند، حدیث فوق هم مطالب آیات را تکرار می کند. در مجموع در آیات فوق دو غلط فاحش وجود دارد. اول اینکه ستارگان را همان شهاب‌های ثاقب دانسته است و دوم اینکه گفته این شهاب‌های ثاقب تیرهایی هستند که در هنگام گوش دادن شیاطین (یا جن در آیه‌ی ۹ سوره‌ی جن) به سوی شیاطین پرتاب می‌شوند. اما امروزه ما می‌دانیم که ستارگان کرات آسمانی فروزانی شبیه خورشید هستند که با سوخت هسته‌ای حرارت و نور تولید می کنند و ربطی به شهاب ثاقب ندارند. و آنچه ما به عنوان شهاب ثاقب می‌بینیم خرده‌های سنگ ناشی از انفجارهای ستارگانند که در فضا پراکنده‌اند و هنگامی که زمین در مسیر حرکتش در معرض این قطعات سنگ قرار می گیرد، برخورد سنگ‌ها با جو زمین موجب سوختن آنان و ایجاد نور می‌شود. زمان و موقعیت برخورد جو با این قطعات نیز قابل محاسبه و پیش‌بینی است. بنابراین نه ستارگان شهابند و نه شهاب برای زدن شیطان پرتاب می‌شود.

پاسخ به شبهه:

واقعا جای تعجب است که این فرد این همه تلبیس را در کجا آموزش دیده است!

قسمت اعظم مطالبش نقل آیات و احادیث (حدیثی که ضعیف است و در پایان دلایل ضعفش را بیان می کنیم) می‌باشد. در پایان دو اشکال به این آیات مبارک وارد می‌سازد که آنها را با هم بررسی می کنیم:

شبهه افکن:

"در مجموع در آیات فوق دو غلط فاحش وجود دارد، اول اینکه ستارگان را همان شهاب‌های ثاقب دانسته است."

پاسخ:

خیر اصلا این گونه نیست

قبل از هرچیز لازم است بدانیم که شهاب در لغت به چه معناست:

* **الشِّهابُ: العُودُ الَّذِي فِيهِ نارٌ.... وأَراد بالشِّهابِ: الَّذِي يَنْقَضُّ باللَّيْلِ شِبْهَ الكَوكَبِ**

نخی که در آن آتش فروزان است...و منظور از شهاب: آنچه در شب نمایان می‌شود که شبیه ستاره است. ابن منظور/لسان العرب جلد ۱ صفحه ۵۱۰ نشر: دار صادر- بیروت.

* ثاقب هم که واضح است به معنای «سوراخ کننده» و «نفوذگر» می باشد.

در این آیات بحث کوکب هم مطرح شده است:

* **الكَوْكَبُ والكَوْكَبَةُ: النَّجْم**

کوکب(مذکر) و کوکبه (مونث): ستاره. ابن منظور/لسان العرب جلد ۱ صفحه ۷۲۱ نشر: دار صادر-بیروت.

پس اگر به آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه صافات نگاهی بیندازید متوجه خواهید شد که مفهوم «کوکب» با مفهوم «شهاب» تفاوت دارد.

آنچه در سوره‌ی صافات برای هدفگیری شیاطین معرفی شده شهاب سنگ‌هایی نفوذگر می‌باشند، ولی در سوره ملک فرموده ستارگان و آنها را برای رجم شیاطین قرار دادیم. پس ادعای شبهه افکن نادرست است و هرگز قرآن نفرموده ستارگان و شهاب سنگ‌ها یکی هستند! و دو مفهوم کاملا جدا از هم می‌باشند.

حال ممکن است مخالفین بگویند بله شهاب‌سنگ‌ها پرتاب می‌شوند ولی ستارگان این گونه نیستند چون در سوره‌ی ملک فرموده آنها را برای رجم شیاطین قرار دادیم. (پس شهاب منظورش همان ستاره است)

در پاسخ می‌گوییم علم بشر هنوز در ابتدای راه است و به تکامل نرسیده که همچین ادعایی می‌کنید و می‌گویید ستارگان چنین نیستند، اتفاقا همین امسال (۱۳۹۵) خبرگزای‌ها اعلام کردند:

"تلسکوپ فضایی هابل *توپ‌هایی پلاسمایی* شناسایی کرده است که تقریبا دو برابر اندازه مریخ هستند و از یک *ستاره* در *حال مرگ* با سرعت زیاد *پرتاب* شده اند"

افرادی که اهل تحقیق و پژوهش هستند همین الان می‌توانند روی گوگل بنویسند:

«پرتاب توپ‌های پلاسمایی از ستاره‌ای در حال مرگ»

و با همین یک مورد ادعای شما رد می‌شود، لذا وقتی می گوییم علم بشر هنوز ناقص است و به تکامل نرسیده و باید منتظر ماند و پرونده را باز گذاشت تا آیندگان در این مورد سخن بگویند، حرف غیر منصفانه‌ای نزده ایم.

بحث سوره‌ی طارق را چرا مطرح کرده است؟ نمی‌دانم! النجم الثاقب، فقط بحث یک ستاره است که کوبنده می‌باشد، چه ربطی به موضوع ما دارد؟

اشکال دوم شبهه افکن:

"دوم اینکه گفته این شهاب‌های ثاقب تیرهائی هستند که در هنگام گوش دادن شیاطین (یا جن در آیه‌ی ۹ سوره‌ی جن) بسوی شیاطین پرتاب می‌شوند. اما امروزه ما می دانیم که ستارگان کرات آسمانی فروزانی شبیه خورشید هستند که با سوخت هسته‌ای حرارت و نور تولید می کنند و ربطی به شهاب ثاقب ندارند."

پاسخ:

بنده منابع فراوانی را مطالعه کردم دیدگاه‌های متفاوتی در مورد شهاب ثاقب و برخورد با شیاطین وجود دارد، گروهی می گویند این فعل و انفعالات در جهان معنویات و آسمان معنوی انجام می شود و خداوند این مثال را طوری بیان کرده که آدمیان آن را فهم نمایند و عده‌ای می گویند خیر همانگونه که مطرح شده حقیقت دارد و ظاهر آیه درست است.

اما نکته‌ای که در اینجا قابل تامل می باشد این است که معمولا علم نجوم، از ماهیت و شیوه ی حرکت و دیگر امور علمی شهاب‌سنگ‌ها و ستارگان سخن می گوید، و اینکه در جریان حرکتشان چه کارهایی انجام می دهند و چه مقصودی دارند و خدای رحمان به جهتی آن را هدایت می کند و این که چند درصد آنها همچین کارهایی انجام می دهند، از حیطه‌ی درک علوم تجربی خارج است (به زبان ساده‌تر) نجوم در این مورد نمی تواند نظر بدهد! چون از حوزه‌ی کار او خارج است.

اصلا مباحث مربوط به شیاطین و ملائکه چیزی نیستند که علوم تجربی بتواند در مورد آن سخن بگوید (زیرا اینها غیر مادی هستند و علوم تجربی فقط در حیطه‌ی ماده کار می کند) لذا شبهه افکن در مورد موضوعی سخن می گوید که درمورد آن هیچ اطلاعی ندارد (این امور غیبی هستند و علم تجربی در مورد غیبیات ساکت است.)

*همچنین او در شبهه‌ی خود یک حدیث را مطرح کرده که طبق معمول حدیث ضعیفی می‌باشد، بفرمایید بررسی سندی روایت:

حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الجَهْضَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ....

عبد الأعلى بن عامر الثعلبي، الكوفي:

قَالَ سُفْيَانُ: كُنَّا نَرَى أَنَّهُ مِنْ كِتَابٍ. وَكَانَ ضَعِيفًا فِي الْحَدِيثِ.ئ (الطبقات الكبری/ بن سعد جلد ٦ صفحه ۳۲٦ نشر: دار الكتب العلميه)

ذهبی می گوید:

قَالَ أَبُو حَاتِمٍ: لَيْسَ بِقَوِيٍّ. وَضَعَّفَهُ أَحْمَدُ. (تاریخ الاسلام/ ذهبی جلد ۳ صفحه ٤٥١ نشر: دار الغرب الاسلامی)

* در پایان ادعای شعرِ شاعر جاهلی را مطرح می کند و برای آن سند زیر را معرفی می نماید:

" عيون الأثر في المغازي و السير، ابن سيد الناس_"

که آن هم بنا بر دلایل زیر ضعیف است:

در کتاب **معرفة الصحابة ابی نعیم**، در ترجمه لهیب بن مالك آمده:

«لهيب بن مالك اللهبي قال: حضرت مع النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت له الكهانة رواه عبد الله بن محمد العدوي بإسناد لا يثبت!» (معرفة الصحابة، ج ٥، ص ٢٤٢٨)

همچنین امام ابن عبد البر رحمه الله فرموده:

«قال أبو عمر: إسناد هذا الحديث ضعيف، ولو كان فيه حكم لم أذكره، لأن رواته مجهولون، وعمارة بن زيد متهم بوضع الحديث...» (الاستيعاب، ج ٣، ص ١٣٤٣)

دقت بفرمایید شبهه‌افکن تا حرف خود را به کرسی بنشاند از هر سخن و روایت و گمانی استفاده کرده است، ولی لازم است او و همه‌ی مخالفان قرآن کریم بدانند که :

بر عبس می پایند... چون... إن الباطل كان زهوقا

***

شبهه‌ی سی و یکم: کوهها زمین را از لرزش باز می‌دارند

-**وجعلْنَا فِي الْأَرضِ رواسِيَ أَن تَمِيد بِهِم** (انبیاء:٣١) ترجمه: «و در زمین کوههایی استوار نهادیم تا مبادا [زمین] آنان [مردم] را بجنباند».

در آیات دیگری (لقمان ١٠، نحل١٥ و انبیاء ٣١) همین جمله تکرار شده است. این مفهوم به احتمال قوی از قس بن ساعده الایادی شاعر عرب جاهلی اخذ شده است که گفته **"وجبال مرساة"** و

در آیات کوهها میخ قلمداد شده‌اند که طبعا از لرزش زمین جلوگیری می کنند: **واجِبالَ أَوتَادا** (نبأ:۷)

ترجمه: «و کوهها را میخهائی قرار دادیم».

عین آیه‌ی فوق در شعر شاعر قدیم جاهلی کعب بن لؤی آمده است و نشان می‌دهد که محمد این جمله را از شعر وی اقتباس کرده است..

همچنین نشان می‌دهد که مفهوم میخ بودن کوهها از قبل از محمد در محیط عربستان شایع بوده است. اما هر دو آیه‌ی فوق غلطند. اولا: کوهها مثل میخ نیستند که ریشه‌ای فروکوفته در پوسته‌ی زمین داشته باشند برعکس کوهها قشر زمینند که برآمده شده اند یعنی درست عکس میخ. ثانیا: فرورفتگیها و کوهها نتیجه‌ی حرکات زمین هستند و نقشی در تثبیت ندارند و برعکس هرجا کوه است خطر زلزله بیشتر است. این مبحث در زمین‌شناسی تحت عنوان plate tectonoc مورد بحث واقع می‌شود. پوسته‌ی زمین از قطعات بزرگ مجزا ساخته شده اند که در حال حرکتند. درمحل تماس این پوسته‌ها زمین‌لرزه، آتشفشان و کوه بوجود می آیند. بنابراین کوه نمود بی‌ثباتی زمین است نه تثبیت کننده‌ی زمین.

پاسخ به شبهه:

عجیب است واقعا؟! خود تفسیر می‌کند سپس به تفسیر خودش حمله می‌کند! و می گوید قرآن اشکال دارد...

به آیه‌ی شریفه‌ی سوره مبارکه انبیاء نگاهی بیندازیم:

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ «ما در زمین کوههای استوار و ریشه‌داری پدید آورده‌ایم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم، و در لابلای کوهها راههای گشادی به وجود آورده‌ایم، تا این که راهیاب گردند».

خداوند (سبحانه و تعالی) در این آیه فرموده کوه‌ها را استوار ساختیم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد، نکته‌ی بسیار مهمی را بیان می کند بخاطر کوه‌هاست که توازن ما به هم نمی‌خورد و مضطرب نمی‌شویم، ترجمه‌ی «**أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ**» به طور دقیق این می‌باشد:

کلمه «مید» از «ماد- یمید- میداً» به معنای انحراف به چپ و راست و اضطراب می باشد.

حال بلافاصله این سوال پیش می‌آید، منظور از اضطراب چیست؟ اگر کوه‌ها وجود نداشتند چه اتفاقی می‌افتاد؟

بیایید این سوال را از پژوهشگران اروپایی و آمریکایی بپرسیم، روی گوگل بنویسید:

What would happen if the mountains were not?

اگر کوه‌ها نبودند چه اتفاقی می‌افتاد؟

۱.آن موقع دیگر رودخانه‌ای وجود نداشت و آبهایی جمع می‌شدند و شدت و جریان خاصی نداشتند در اثر آب‌های راکد تمام کره‌ی زمین تبدیل به باتلاق می‌شد (اتفاقا در آیه هم دقیقا به این موضوع اشاره شده است: در لابلای کوه ها راه‌های گشادی وجود دارد)

۲. آن موقع هیچ ضربه‌گیری در مقابل جریان‌های هوا و بادها وجود نداشت و طوفان‌های بسیار سهمگینی زندگی را مختل می کرد.

۳. و دلایل دیگر...

بعد از تحقیق در این مورد متوجه شدم که عده‌ای این آیه را فقط در جلوگیری از زلزله تعبیر کرده‌اند و مخالفان هم شروع کرده اند به نقد آن، جلوگیری از زلزله در بهترین حالت خود فقط یک برداشت از این آیه‌ی فوق می‌باشد، که در صورت ردّ آن، هم همان گونه که بیان شد برداشت‌های بسیار واضح دیگری هم وجود دارد و به آیه‌ی شریفه اشکالی وارد نیست.

اگر توجه بفرمایید قرآن صراحتا مساله را بیان نکرده و راه تحقیق و کشف را برای ما باز گذاشته است، که چگونه کوه‌ها از جنباندن و اضطراب و انحراف به سمت چپ و راست ما جلوگیری می کنند.

*همانگونه که شبهه‌افکن هم اشاره نموده در آیات دیگری هم دقیقا همین عبارت وجود دارد و گفتیم که یک مفهوم عام است و بحث زلزله فقط یک برداشت می باشد.

* همچنین در مورد آیه‌ی شریفه‌ی ۷ سوره‌ی مبارکه نباء، خداوند می‌فرماید:

و آیا کوه‌ها را میخ‌هایی ننموده‌ایم؟

شبهه‌افکن اسنادی معرفی کرده که این آیات برگرفته از اشعار زمان جاهلیت می‌باشد، ابتدا آن‌ها را بررسی می‌نماییم و سپس سراغ مفهوم میخ بودن کوهها می رویم.

درمورد قس بن ساعده الایادی در قسمت‌های دیگر هم گفتیم که تمام امور منتسب به او ضعیف هستند (مراجعه کنید به قسمتی که می گوید آسمان سقف مرفوع است) در ادامه شبهه‌افکن می گوید این جملات از ابیات شعر «کعب بن لوی» است و گویا حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) این آیه را از اشعار او کپی کرده و در قرآن قرار داده است، برای ادعای خود استناد می کند به کتاب البدایه و النهایه ابن کثیر، جزء دوم.

وقتی به مکان مورد نظر می‌رویم مشاهده می کنیم که بله همچین چیزی وجود دارد ولی در آنجا اسناد این ادعا هم روایت شده است (که این خبر از چه کسی روایت شده). توجه بفرمایید این سلسله‌ی راویان این روایت هست:

"روى أبو نعيم من طريق محمد بن الحسن بن زبالة، عن محمد بن طلحة التيمي، عن محمد بن إبراهيم بن الحارث، عن أبي سلمة"

ولی وقتی این راویان را مورد بررسی قرار می‌دهیم، مشاهده می‌کنیم که حلقه‌ی اول زنجیر (محمد بن حسن) مشکل دارد، به دلایل زیر:

أقول (محمد): إسناده ضعيف جداً...

محمد بن الحسن بن زبالة، هو متروك، بل اتهم بالكذب!

يقول ابن معين: كان يسرق الحديث! (الكامل لإبن عدي، ج ٧، ص ٣٧٢)

ويقول النسائي: متروك الحديث! (همان)

ويقول الإمام الذهبي: متروك! (الكاشف، ج ٢، ص ١٦٤)

همچنین راوی نهایی یعنی ابی سلمه، تابعی هست و لذا اصلاً عصر نبوی را درک نکرده چه رسد به عصر جاهلیت و مهمتر اینکه کعب بن لوی ۱۷۳ سال قبل از هجرت یعنی حدود ۱۲۰ سال قبل از تولد پیامبر (صلی الله علیه و سلم)، تاریخ وفاتش ثبت شده است. و جدّ هشتم حضرت (صلی الله علیه و سلم) محسوب می‌شود و این هم تعارض دیگری در روایت می‌باشد.

اما چرا قرآن کریم از مفهوم میخ استفاده کرده است؟

قبل از هر چیز لازم است بدانیم که خداوند کوه‌ها را به میخ تشبیه کرده است و نفرموده که کوه‌ها میخ هستند، اما چرا چنین تشبیهی؟

شما همین الان یک سیب‌زمینی را بیاورید و یک پیچ را به صورت نیمه داخل آن فرو ببرید، حال سیب‌زمینی را با چاقو درست از کنار پیچ به دو قسمت تقسیم کنید، مشاهده می شود که نصفی از پیچ بیرون است و نصفش داخل سیب‌زمینی قرار دارد.

حال بروید روی گوگل بنویسید «ایزوستازی» و به عکسهایی که نمایش داده می شود نگاه کنید، دقیقا مشابه آزمایش ما، متوجه می‌شویم که قسمتی از تنه‌ی کوه‌ها بیرون است و قسمتی در زیر زمین قرار دارد.

ایزوستازی چیست؟

افرادی که مایلند خودشان تحقیق کنند عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایند:

mountains root+isostasy

به صورت خلاصه‌وار در سایت‌های فارسی‌زبان هم این مفاهیم یافت می شود:

*اصل ایزوستازی (از دو واژه یونانی: ísos "برابر"، στάσις "ایستایی") اصطلاحی است در زمین‌شناسی که برای توضیح حالت تعادل گرانشی بین لیتوسفر و آستنوسفر زمین استفاده می‌شود و بر اساس آن صفحات تکتونیکی در ارتفاعی که به ضخامت و تراکم آنها بستگی دارد شناور هستند. این اصل توضیح می‌دهد که چگونه ارتفاع‌های مختلف توپوگرافی می توانند در سطح کره زمین وجود داشته باشند.

*ضخامت متوسط پوسته زمین ۳۳ کیلومتر است، ولی این ضخامت در تمام نقاط یکنواخت نیست بلکه طبق نظریه ایزوستازی، پوسته در زیر اقیانوسها به مراتب نازکتر از قاره‌هاست. (ضخامت پوسته از حداقل ۱۰ کیلومتر در زیر دریاها تا حداکثر ۶۰ کیلومتر در زیر کوهها تغییر می کند).

*این تئوری به وسیله اری (Airy) عنوان شده است بر اساس این تئوری میزان فرورفتگی اجسام شناور در محیط‌های مایع بستگی به وزن مخصوص تقریبا یکنواخت آنها دارد. بنابراین عامل اصلی فرو رفتگی، ارتفاع توده‌هاست بدین معنا آن قسمت که مرتفع‌تر است بیشتر در قشر مذاب فرو می‌رود و برای برقراری تعادل بین قسمتهای مختلف قشر جامد، کوهها ریشه‌دارتر از جلگه‌ها شکل گرفته‌اند.

طبق این دیدگاه کوه‌ها در زیر زمین هم کشیده شده‌اند، درست مانند میخی که در زمین فرو رفته باشد.

طبق دیدگاه جالب دیگری که پژوهشگران منتشر کرده‌اند کوه‌ها مانند میخ‌هایی هستند که به هوا زده شده اند، مانند دنده‌های یک چرخ.

کره‌ی زمین با سرعت بسیار زیادی دور خود حرکت می کند و اگر در سطح زمین کوه‌ها نبودند و کاملا صاف بود، هوا هیچ ثباتی نداشت، چون این کوه‌ها هستند که هوای مناطق مختلف را همراه با چرخش خود حفظ می کنند و می‌چرخانند (پره‌های یک آسیاب را در نظر بگیرید که آب را با خود حمل می کند...کوه‌ها هم همینگونه عمل می کنند).

اگر باز هم رفرنس می‌خواهید می‌توانید این منابع را مطالعه بفرمایید:

- Earth, Press and Siever, p. 435. Also see Earth Science, Tarbuck and Lutgens, p. 157
- Earth Science, Christina Reed, Willian J.Cannom, p.39
- Geodynamics of the Lithosphere, Kurt Stuwe, 2nd Edition, Springer, p.164
- Carolyn Sheets, Robert Gardner, and Samuel F. Howe, General Science (Newton, MA: Allyn and Bacon Inc.: 1985), 305.

حال بعد از توضیحات مفصل برویم سراغ شبهات فرد نویسنده:

اولا: کوه‌ها مثل میخ نیستند و... الخ.

پاسخ: ثابت کردیم که این گونه هستند و شبهه‌افکن کاملا در اشتباه است.

دوما: فرورفتگیها و کوهها نتیجه‌ی حرکات زمین هستند و نقشی در تثبیت ندارند و برعکس هر جا کوه است خطر زلزله بیشتر است و... الخ.

پاسخ: حال چه کسی بحث زلزله را کرده است که ایشان دارد حمله می‌کند! همه‌ی آیات مطرح‌شده را بررسی کنید آیا بحثی از زلزله وجود دارد؟

اینکه قرآن‌کریم می‌فرماید کوه‌ها کاری می‌کند که شما نجنبید (دچار اضطراب نشوید) آیا جنبیدن و اضطراب فقط با زلزله ایجاد می‌شود؟ مگر نگفتیم که اگر کوه‌ها نباشند زمین باتلاقی سرد و بی‌روح می شود با طوفان‌هایی بی‌امان... بحث زلزله فقط یک برداشت از این موضوع است و مترجمان عزیز فقط برداشت خود را در ترجمه‌ی آیات دخیل کرده‌اند، وگرنه به زلزله اشاره‌ی مستقیم نشده است و شرح دادیم که قرآن کریم فقط اشاره‌ای داشته است و تحقیق به عهده‌ی ما مسلمانان است.

***

شبهه‌ی سی و دوم: نصب کوهها

وإِلَى الْجِبالِ كَيفَ نُصِبت (غاشیه:۹) ترجمه: «و به کوه‌ها (نمی‌نگرند) که چگونه نصب شده‌اند».

آیا کوهها اشیاء جدائی از پوسته‌ی زمین بوده‌اند که خدا آنان‌را در زمین فروکرده و نصب کرده است؟ خیر. کوهها چین‌خوردگی پوسته‌ی زمینند نه چیزهائی مجز.

پاسخ به شبهه:

در شبهه‌ای دیگر نویسنده‌ی شبهه‌افکن می گوید خداوند گفته کوه‌ها را نصب کردم در حالی که کوه ها از جایی آورده نشده‌اند.

می گوییم با مراجعه به فرهنگ لغت مشخص می شود که نصب کردن این معانی را دارد:

برقرار کردن ، کارگذاشتن ، برپا کردن

لذا با توجه به معانی دقیق کلمه متوجه می‌شویم که منظور از نصب این است که خداوند (سبحانه و تعالی) کوه‌ها را برقرار کرده یا برپا کرده است.

حتی اگر معنی نصب کردن را طبق دیدگاه شبهه‌افکن مورد توجه قرار دهیم باز هم اشکالی پیش نمی‌آید، چون خداوند از مواد زمین مقداری را به عنوان کوه منصوب کرده است، یا از آن مواد کوه‌هایی را نصب کرده است.

او فقط اصرار دارد بگوید این مواد از جای دیگری آمده است پس غلط است! در حالی که باید برای این ادعای خود دلیل ارائه دهد

یک سوال از فرد شبهه‌افکن:

نمی‌شود مواد را از زیر زمین بیرون آورد و به عنوان کوه نصب کرد؟ چرا اصرار دارد برای نصب فقط باید ماده‌ای را از خارج آورده باشند!

اگر مدیری بخواهد یکی را به عنوان معاون منصوب کند، فقط باید فردی را از بیرون اداره بیاورد؟ نمی‌شود از همان کارمندان استفاده کند؟

ادعای شبهه‌افکن واقعا تعجب‌آمیز است! یعنی این اصول بدیهی عقلی را نمی‌داند؟ یا خود را به خواب زده است!؟

***

شبهه‌ی سی و سوم: خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند

خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند: وینَزِّلُ مِنَ السماء مِن جِبالٍ فِيها مِن بَرَدٍ (نور ۴۳)

ترجمه: «خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند».

ظاهرا چون تگرگ مثل سنگ جامد است محمد گمان می‌کرده در آسمان هم کوههایی از یخ وجود دارند که تگرگها مثل سنگریزه‌ها از آنها جدا می شوند و به زمین می ریزند. واقعا خطای به این فاحشی حیرت‌انگیز است.

پاسخ به شبهه:

در این مورد بارها توضیح داده‌ایم که نویسنده اصول بسیار ساده‌ی ادبیات را در نظر نگرفته است، او به کتاب ادبی قرآن با عینک مادی‌گرایانه نگریسته است!

انگار این جملات را در یک کتاب اقلیم‌شناسی دیده است، فوری جبهه می گیرد که چون قرآن گفته کوه‌های آسمان، پس آنها واقعا تصور کرده اند در آسمان کوه‌های سنگی وجود دارد!

یک سوال را از نفس‌های آگاه می‌پرسم، اگر با دید نویسنده‌ی این کتاب به مثنوی مولانا نگاه کنیم چه بلایی بر سر این کتاب شعر ارزشمند ادبیات فارسی خواهد آمد! شبهه‌افکن تشبیه‌ها را به عنوان اشتباه علمی قلمداد کرده است!

من در این بین فقط دلم برای جوانانی می‌سوزد که معلومات کافی ندارند و با این شبهات! منقلب می‌شوند.

در پاسخ این شبهه فقط این را می‌گویم که ابرها به کوه‌هایی آسمانی تشبیه شده‌اند و هیچ اشکالی از لحاظ علمی به آیه‌ی شریفه وارد نیست.

***

شبهه‌ی سی و چهارم: عدم التقاط آب شور و شیرین دریا

-وهو الَّذِي مرَج الْبحرَينِ هذَا عذْب فُرَات وهذَا مِلْح أُجاج وجعلَ بينَهما برْزخًا وحِجرًا محجورا (فرقان:۵۳) «و اوست کسی که دو دریا با هم مخلوط کرد این یکی شیرین گوارا و آن یکی شور تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد».

مرَج الْبحرَينِ يلْتَقِيان (۱۹) بينَهما برْزخٌ لَّا يبغِيانِ (۲۰) فَبِأَيِ آلَاء ربكُما تُكَذِّبانِ [۲۱] يخْرُج مِنْهما اللُّؤْلُؤُ والْمرْجانُ [۲۲] (الرحمن:۱۹-۲۲) ترجمه: «دو دریا را مخلوط کرد و با هم برخورد می کنند (۱۹) میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند (۲۰) پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید(۲۱) از هر دو مروارید و مرجان خارج می‌شود (۲۲)».

در آیات فوق ادعا شده است که دو دریای شیرین و شور وجود دارند که به هم متصلند ولی آبشان مخلوط نمی شود یکی همیشه شیرین و دیگری همیشه شور است و از هر دو دریا لؤلؤ و مرجان صید می‌شود. هر سه نکته‌ی مذکور غلطند. اولا در جهان دریای شیرین وجود ندارد. ثانیا: ممکن است گفته شود منظور محمد تماس آب رودخانه‌های شیرین با دریاست. در اینصورت هم دو خطا وجود دارد. یکی اینکه رودخانه که دریا نیست. و دوم اینکه آب شیرین و شور بتدریج با هم کاملا مخلوط می‌شوند و این ادعا که با هم مخلوط نمی‌شوند غلط است. ثالثا: در آب شیرین لؤلؤ و مرجان وجود ندارد که صید شود. به احتمال بسیار قوی محمد از دریانوردان شنیده بوده است که در محل الحاق رود به دریا آبهای شیرین و شور در مجاور همند. محمد این مطلب را درست درک نکرده و به این صورت غلط در قرآن آورده است و به خدا نسبت داده است.

پاسخ به شبهه:

ابتدا در این مورد توضیحاتی عرض نمایم، سپس هر سه ادعای نویسنده را پاسخ خواهیم داد إن شاء الله.

احتمالا همه‌ی ما ویدئوی ترکیب نشدن دو دریایی را دیده باشیم (که یکی گل‌آلود و قهوه‌ای است و دیگری به رنگ آبی) روی آن کلیپ آیاتی از کلام الله مجید را هم قید کرده اند، آیات عظیم‌الشأنی که می‌فرمایند:

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳.فرقان) «خدا کسی است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد این یکی شیرینِ شیرین است، و آن دیگر شورِ شورا! خداوند در میان آن دو حاجز و مانعی ایجاد کرده است که آنها را کاملاً از هم جدا ساخته است».

یا خدای مهربان در جای دیگری می فرمایند:

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ*بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ*فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ*يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (الرحمن: ۱۹-۲۲) «دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است. امّا در میان آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند. پس کدامیک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟! از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید».

یا در آیه‌ی ۱۲ سوره مبارکه‌ی فاطر می‌فرماید:

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «دو دریا یکسان نیستند. این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، و آن دیگر شور و تلخ. از هر دوی

آنها گوشت تازه می‌خورید، و از هر دوی آنها وسائل زینت برای پیرایش بیرون می‌آورید. می‌بینید کشتیها دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند، تا از فضل خدا بهره گیرید و شکرگزار باشید».

مشاهده می‌نماییم که همه‌ی مردم این قطعه‌ی ویدیویی را به عنوان معجزه پذیرفته اند و باورشان به قرآن بسیار زیاد شده که ۱۴ قرن قبل کلام خدا به همچین چیزی اشاره کرده و اکنون آن را می‌بینیم...

ولی به ناگاه مشاهده کردیم افرادی تحت عنوان اسلام‌ستیز اعلام کردند که این ویدیو غلط است و همچین چیزی صحت ندارد!!!

دلایل و شواهد علمی ارائه دادند که اصلا ما در جهان، دریای شیرین نداریم! یا گفتند این تصاویر مربوط به دریاها نیست و پیشروی آب دریا در خلیج اسکارگن دانمارک و... می باشد که می‌شود خلیج و دریا (نه دریا و دریا) و نقد های دیگری که به این مساله وارد کردند.

در این میان مشاهده نمودم، عده‌ای از جوانان مسلمان اعلام کردند که این آیات مربوط به ریختن آب رودخانه‌ها در دریا می‌باشد چون رودخانه‌ها شیرین هستند و دریاها شور، ولی مخالفان گفتند اولا رودخانه دریا نیست و دوما اینها در نهایت قاطی می‌شوند، ولی قرآن گفته قاطی نمی‌شوند..

پس از آن جوانان مسلمان اعلام کردند منظورِ آیات پدیده‌ی هالوکلاین است (هالوکلاین به پدیده‌ای می‌گویند که: به دلیل جریان‌های آب، میزان تبخیر و... در عمق اقیانوس‌ها شوریهای متفاوتی ایجاد می شود، در نتیجه آن قسمت که شورتر است به زیر می رود و سدی نامرئی ایجاد می نماید و آن دو قسمت قاطی نمی‌شوند) ولی مخالفان گفتند تنها شوری کم و زیاد می شود و در آنجا چیزی به نام دریای شیرین بوجود نمی آید.

عده‌ای گفتند منظور جریان‌های دریایی است مثلا گلف استریم، که با آب قیانوس‌ها قاطی نمی‌شوند، ولی مخالفان گفتند این جریان‌ها هم نهایتا شوری کمتری دارند و به دلیل اختلاف دمایی با هم قاطی نمی شوند.

نقدهای مخالفان تا حدودی منطقی به نظر می‌رسد، ولی آیا واقعا منظور این آیات چیست؟

ما می گفتیم این آیات اعجاز علمی قرآن هستند، ولی اکنون اسلام‌ستیزان می گویند نه تنها اعجاز نیستند بلکه یک خطای فاحش علمی هم محسوب می‌شوند چون چیزی بنام دریای شیرین نداریم و...

اما پاسخ ما به تمام این جریانات پیش آمده چه می‌باشد:

متاسفانه هم اسلام‌ستیزان در اشتباه بوده اند و هم دوستان مسلمان ما.

قبل از هر چیز باید بدانیم که واژه‌ی بحر صرفا و صرفا به معنای دریا نیست، بفرمایید این معنای واژه ی "بحر" از دیکشنری المنجد (از معروف‌ترین فرهنگ لغت‌های عربی به فارسی)

«کلمه: البَحر معنی: ج أبحُر و بُحُور و بِحَار: دریا، فراخی و فراوانی آب. اینکه واژه ضد (البَرُّ) است، و دریای بزرگ را (الخِضَمَ) گویند، هر رودخانه‌ی بزرگ، آب شور، مرد بخشنده و بسیار نیکوکار،- ج بُحُور فی اصطِلاحِ العَرُوضِیّینَ: و در عرف عروضیان وزن و قافیه‌ی شعر است «فی بَحر»: در خلال، در میان «فی بَحرِ سَنَتَین»: در خلال دو سال.»

پس، از همان اولِ ماجرا فرض اسلام‌ستیزان اشتباه است، بحر به جز معنای دریا معناهای دیگری هم دارد، همانگونه که دیکشنری فوق هم تصریح نموده واژه‌ی «بحر »متضاد واژه‌ی «بر» به معنای خشکی می باشد.

لذا بحر به معنای آب زیاد می باشد.

اگر فرض اسلام‌ستیزان را بپذیریم (که بحر فقط به معنای دریا! باشد) پس رودخانه‌ها هم باید جزو «بر» یعنی خشکی محسوب شوند!!! چون غیر از بحر هستند! پس آنها هم می شوند «بر» !!! ولی آیا رودخانه خشکی است؟!! خیر .

می‌دانید دِبی رودخانه آمازون و نیل و می سی سیپی و کارون و ارس و دجله چقدر است!!! (دِبی: مقدار آب گذر کرده از یک نقطه‌ی مشخص در یک ثانیه)

ولی این چه ربطی به بحر شور و شیرین دارد؟

عزیزان در یک تقسیم‌بندی، میزان آب‌های کره‌ی زمین ۷۱ درصد می‌باشد و میزان خشکی‌ها **۲۹** درصد. حال از آن ۷۱ درصد (کل آبهای کره‌ی زمین):

۹۷ درصد مربوط به دریاها و اقیانوس‌ها می باشد، **۲** درصد مربوط به یخ‌های قطبی و **۱** درصد باقی‌مانده هم تمام رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی جهان و آب موجود در اتمسر(بخار آب) می باشد.

آن **۹۷** درصد آبهای شور و آن **۳** درصد آبهای شیرین هستند.

چون گفتیم که بحر به مجموعه آب زیادی گفته می شود، پس بحر شور آن **۹۷** درصد اقیانوس‌ها و دریاها و بحر شیرین آن **۳** درصد رودخانه‌ها و آب‌های زیر زمینی و یخ‌های قطبی و بخار اتمسفر می باشد.

دقت بفرمایید :

خدای متعال (سبحانه و تعالی) می‌فرماید این شوری‌ها و شیرینی‌ها با هم قاطی نمی‌شوند و همیشه تمایز بین این دو وجود دارد؛ در مورد آب های شور و شیرین جهان دقیقا این قاعده وجود دارد. چون فرایندی بنام چرخه‌ی هیدورلوژی یا چرخه‌ی آب این موارد را از هم تفکیک می کند.

(چرخه آب چیست؟ آب دریاها و رودخانه ها و... تبخیر می‌شود و به آسمان می‌رود، متراکم می‌شود و تبدیل می شود به ابر، دوباره می بارد و به دریاها و رودخانه‌ها و زیر زمین بر می گردد)

حال وقتی منظور آیات را درک کردیم به سطور گذشته بازگردید و دوباره آیات را بخوانید...

اولین سوالی که ایجاد می شود این است که چرا ترجمه‌ها گفته اند دو دریا!

پاسخ این است که ترجمه را اساتید محترم انجام داده‌اند و آن ترجمه؛ کلام پرودگار نیست، کلمات در زبان عربی معانی متفاوتی دارند و نمی‌توان که تمام معانی را در ترجمه قید کرد! پس اگر اشتباهی در ترجمه یا تفاسیر رخ بدهد، ربطی به خود آیه ندارد بلکه نگرش اساتید بزرگوار است.

و تمام توصیفاتی که خداوند متعال ذکر کرده است در این دو بحر (با معناهای خاص خود) یافت می شود.

قاطی نشدن، گوشت تازه، کشتیرانی، حتی لولو و مرجان (الان در رودخانه‌ها و سدها و مرداب‌ها مروارید پرورش می دهند، البته قیمتشان از مروارید آب شور موجود در دریاها کمتر است)

نکته: موضوع ما هیچ ربطی به چرخه‌ی آب ندارد، فقط به این خاطر از آن استفاده کردیم که بگوییم تفکیک این دو بحر از طریق همچین فرایندی صورت می گیرد.

این بار اسلام‌ستیزان چه بهانه ای دارند؟

آیا این اعجاز علمی قرآن نیست؟ در صحرای سوزان عربستان که دخترکشی مرسوم بود! در جایی که شعار مردم زن و شراب و شمشیر بود، یک فرد بی سواد این موضوعات را مطرح سازد!

به عزیزان مسلمانم هم توصیه می‌کنم بزرگواران هر کلیپی که دیدید باور نکنید، قرآن آنقدر قدرتمند است که نیازی ندارد ما به زور برای آن اعجاز درست کنیم، و فرداروز اسلام‌ستیزان بیایند آن کلیپ‌ها را با افتخار! نقد کنند.

حال برگردیم به شبهات فرد شبهه‌افکن:

عزیزان چون دیدگاه کمی جدید است وقتی آن را در اینترنت منتشر نمودم مورد انتقادهای فراوانی قرار گرفت و به همه آن نقدها پاسخ دادم، جهت آشنایی بیشتر شما عزیزان آن پرسش و پاسخ‌ها را در اینجا قید می کنم:

(شبهه‌افکن سه شبهه وارد کرده است، در متن بالا اولا و دوما را پاسخ دادیم، سوما هم در بین سوالات قرار دارد و اتفاقا سوال آخر است.)

سوال:

خب کلمه بحر معانی دیگری هم دارد اما شواهد آیات تایید کننده هستند بر معنی دو دریا در ادامه می گویم...

پاسخ:

بله معنای دیگری هم دارد ولی شما اصرار می کنید که حتما منظورش دریا است! انگار شما از مسلمانهای غیرمحقق بیشتر تحت تاثیر فیلم‌های قاطی شدن آن دریاها قرار گرفته اید! همچنین شواهد آیات، تایید کننده‌ی چیز دیگری هستند که خدمت شما عرض شد.

سوال:

خب تحریف کردید بزرگوار چطور می‌توانید بگید الله گفته شوری‌ها و شیرینی‌ها؟؟ الله گفته دریای شیرین و دریای شور و تلخ... تفکیک کرده و برای هر کدام صفت و ویژگی‌ای قایل شده...

پاسخ:

بنده هرگز نگفته‌ام خدا فرموده شوری و شیرینی، بلکه می گویم خداوند باری تعالی فرموده:

مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ یعنی "بحر شیرین" و" بحر شور و تلخ" مشکل شما اینجاست که به زور می‌گویید بحر یعنی دریا! ولی بنده از دیکشنری برای شما آوردم که فرموده آب زیاد، آبی که دارای حجم فراوانی باشد و تحریفی در کار نیست، دست‌کاری کردن متن قرآن که مستقیما کلام پرودگار است می شود تحریف! نه اینکه ترجمه‌ی مترجمان عزیز مورد نقد قرار بگیرد! مثل اینکه شما حرف و دیدگاه مترجمان را هم حرف خدا می دانید، این درست نیست دوست بزرگوار.

سوال:

هیچ ارتباطی هم به چرخه‌ی آب نداره بحث ما مخلوط شدن یا نشدنه که در نهایت مخلوط می‌شوند.

پاسخ:

آیا بنده ادعا کرده‌ام که این آیه در مورد چرخه‌ی آب است؟ خیر اشتباه برداشت نموده اید.

بنده می گویم همچین چرخه‌ای در جهان وجود دارد و طبق این چرخه آب شیرین به جای خود می رود و آب شور به جای خود و با هم قاطی نمی‌شوند. و این توضیحی بود که در شرح چگونگی قاطی نشدن آب‌های شور و شیرین جهان عرض کردم.

سوال:

اما اول بزارید اثبات کنم منظور قرآن دو دریاست.

پاسخ:

در سطور بالا جواب دادم و باز هم در خدمتم.

سوال:

اون چیزهایی که گفتید رو پرورش می‌دهند؟ اولا منبع. دوما پرورش بدهند ربطی نداره...

پاسخ:

بنده گفته بودم در آب شیرین، لوءلوء(مروارید) پرورش می‌دهند، شما منبع خواسته‌اید بفرمایید در گوگل بنویسید:

Hyriopsis schlegeli

این نام یک نرم تن آب شیرین است.

در دریاچه‌ی بیوا (در استان ژیگا) که بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین ژاپن هست، توسط این نرم‌تن مرواریدهای زرد رنگ بسیار قیمتی کشت می کنند.

این توضیحات در مورد کشت مورد نظر:

؟https://en.wikipedia.org/w/index.php
" title=Cultured_freshwater_pearls&oldid=740137664

بفرمایید این اطلاعات مورد نیاز دیگر:

https://scholar.google.com/scholar?q=Hyriopsis+schlegeli+nature&hl=fa&as_sdt=0&as_vis=1&oi=scholart&sa=X&ved=0ahUKEwiI2I2Bz6DPAhVGsxQKHabEDEIQgQMIGTAA

اما جالب اینجاست که می گویید "چه ربطی دارد"؟

بله طبق دیدگاه شما ربطی ندارد زیرا تا از قرآن اشکال بگیرید هیچ معنای دیگری جز دریا را قبول نمی کنید، ولی اگر کمی محققانه آن را آب زیاد در نظر بگیرید، می‌بینید که در آب‌های شیرین هم همچین چیزی بدست می آید و قبل استفاده است.

سوال:

قران میگه دو دریا و این فرض که منظور کل شیرینی‌ها و شوری‌هاست غلطه!!! از کدام کلمه جمع اینو برداشت کردید؟؟

پاسخ:

قرآن فرموده دو بحر! و نگفته دو دریا!

بحر یعنی آب فراوان (یعنی چشمه‌ها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و... که با هم می‌شوند آب فراوان و زیاد).

سوال:

سدها هم مصنوعی ربطی به آفرینش الله ندارد در ضمن یک ترجمه نشان بدهید بحرین را رودخانه و اقیانوس‌ها و دریاها و مرداب و... ترجمه کند.

پاسخ:

ما کاری به سدّ نداریم که بگوییم ساخته‌ی دست خداست یا بشر!

به سرچشمه‌ی تامین سدها که آبهای شیرین هستند کار داریم، و عرض شد که آب داخل سدّها هم شیرین است. ولی در بالا برای شما توضیح دادم در دریاچه‌ی بیوا مروارید کشت می‌دهند که سد هم نیست! ولی اگر سد هم می بود شما به مقصود خود نمی‌رسیدید.

گفتید یک ترجمه، به تفسیر نور نوشته‌ی دکتر خرمدل نگاه کنید توضیحات آیه **۵۳** سوره‌ی مبارکه‌ی فرقان، ایشان به معرفی این ایده هم پرداخته اند.

سوال:

در ضمن به طور طبیعی یک رودخانه را نشان بدهید که لولو و مرجان در آن یافت می‌شود!؟

پاسخ:

اولا مرجان نه و گفتم در منابع آب شیرین مروارید حاصل می‌شود، دوما در قرآن بحث طبیعی و مصنوعی مطرح نشده بلکه گفته در آنها لولو و مرجان وجود دارد (آب شیرین مروارید می‌دهد زیرا صدف‌ها و نرم‌تنانِ مرواریدساز در آن زندگی می‌کنند) زمانی حرف شما درست بود که اصلا همچین قابلیتی نداشتند، ولی قابلیت دارند و انسانها از آن به نفع خود استفاده می کنند، شما می گویید چون در آن کشت می دهند پس درست نیست!

آن را درون صدف‌ها و نرم‌تنان تقویت می‌کنند در کشت مصنوعی...

سوال:

در ضمن سوره نمل آیه۶۱ تیرخلاصی است بر این فرض‌ها... الله اول از رودها تعریف میکنه و بعد کوه ها و بعد میرسه به دو دریا!! در ادامه و حداقل در یک آیه میتونست بحرین را تفکیک کند که نکرده!!

پاسخ:

و باز هم تکرار هم فرض نادرست، خدا فرموده دو بحر! نفرموده دو دریا، این دیدگاه شما است که با توجه به ترجمه‌ی مترجمان برای شما ایجاد شده است. بحر به آب بزرگ می‌گویند به فرهنگ

لغت‌ها نگاهی بیندازید:

بَحْر: ج أَبْحُر و بُحُور و بِحَار : دریا ، فراخی و فراوانی آب. این واژه ضد (البَرُّ) است، و دریای بزرگ را (الخِضَمَ) گویند، هر رودخانه ی بزرگ، آب شور، مرد بخشنده و بسیار نیکوکار.

به شماره‌ی ۹ که کاملترین ترجمه در لینک زیر می باشد توجه کنید.

http://www.almaany.com/fa/dict/ar-fa/%D8%A8%D8%AD%D8%B1

اما بحث آیه شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه نمل را مطرح کرده اید و به آن می گویید تیر خلاص!

به آیه توجه بفرمایید:

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «(بتها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محلّ اقامت انسانها) ساخته است، و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است، و برای زمین کوههای پابرجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزه‌ی یکدیگر نگردند. حال با توجّه به اینها) آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت خدا را نمی‌دانند)».

بحث کوه‌ها را کرده است و بحث رودخانه‌ها و بعد بحر شور و شیرین، توجه کنید این ترجمه را از تفسیر نور اقتباس نمودم استاد فرموده اند دریا. ولی در توضیحات اشاره کرده به آیه ۵۳ سوره‌ی فرقان و در آنجا (در توضیح آیه ۵۳ فرقان) خودشان دیدگاه‌های دیگر را هم ذکر کرده اند که می‌تواند تمام آب‌های شور و شیرین جهان هم منظور باشد که کوه‌ها و خشکی‌ها آنها را از هم جدا ساخته اند و قاطی نمی‌شوند.

اشکال شما در این آیه این است که خدا یک بار فرموده "انهار" و یک بار فرموده "بحر"، آنها را از هم جدا ساخته، پس استدلال من را نادرست می‌دانید.

اولا یک دلیل بیاورید که من گفته باشم بحر یعنی رودخانه؟

من می‌گویم رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و آب‌های زیرزمینی و همه و همه‌ی آب‌های شیرین و همه‌ی آبهای شور. پس اینکه رودخانه‌هایی را ذکر کرده که از میان کوه‌ها عبور می‌کنند اصلا به معنای خراب شدن معنای عبارت بحر نیست.

من پیشتر هم خدمت شما عرض کرده بودم که اگر بحر را «فقط دریا» می دانید، پس باید هر چه باقی می‌ماند را "بر" یا "خشکی" بنامیم؛ یعنی رودها و چشمه‌ها و سدها و دریاچه‌ها و ...

طبق استدلال شما رود دجله و فرات و نیل همه خشک هستند!!!! و این تناقض آشکاری در استدلال شماست.

سوال:

چطور یک کلمه مثنی را جمع کردید عجیب است.

پاسخ:

عجیب است!؟؟؟

مگر دو گروه شور و شیرین می شود جمع!!! دو، جمع است یا مثنی!

سوال:

چطور شور و شیرین را تبدیل به شوری‌ها و شیرینی‌ها کردید عجیب‌تر.

پاسخ:

برای بار دوم این را مطرح نموده‌اید.

اینکه فرموده دو بحر شور و شیرین (یعنی دو آب فراوان "که جمع شده از آب‌های زیاد است" و شور و شیرین هستند) خود شرح می‌دهد که بحرین منظورش مقدار کل شوریها و شیرینی‌هاست.

شما به جزئیات استدلال من اشکال وارد می‌کنید! ولی از دید استدلال خودتان!

سوال:

ببخشید این حرف رو میزنم شما فقط دنبال تطبیق آیات به هر نحوی هستید.

پاسخ:

قضاوت دست خوانندگان محترم

مشکل اینجاست که دروازه‌ی هرگونه تفکری را تعطیل می‌نمایید و می گویید هر آنچه مترجمان عزیز گفتند همان است و تمام. در حالی که عرض شد خود مفسران می گویند ممکن است منظورش این باشد (تمام شوری و شیرینی‌ها).

شما انتظار دارید من بگویم آن فیلم قاطی شدن گل و لای خلیج و آب دریا درست است! من دفاع کنم و شما مطالب کلیپ‌های ضد الحادی و سایت‌های رد الحادی را به عنوان اشکال مطرح کنید.

و لذا هیچ تفسیر دیگری را بر نمی‌تابید! و برای نمونه می گویید فقط به دنبال تطبیق هستید!

سوال:

بله درست گفته که مرجان‌ها بیرون میاد از دریا ولی نگفته فقط دریای شور (یا طبق فرض آب‌های شور) بلکه از شیرین هم حرف زده چون گفته آن دو...

پس به این ترتیب از آنجا که همه‌ی دریاها شور هستند و همگی مرجان‌ها دریازی هستند در نتیجه مرجانی که در آب شیرین باشد نداریم و حتی با فرض در نظر گرفتن بحر به معنای آب شیرین ازش مرجانی نمیشه.

پاسخ:

این اشکال زمانی وارد بود که تخصیص وجود داشت و می‌گفت در بحر شیرین لولو و مرجان و در بحر شور لولو و مرجان. ولی الان اینگونه نیست می گوید در بحر شور و شیرین لو لو مرجان وجود دارد و می‌شود که در یکی لولو باشد و در دیگری مرجان. یا در یکی لولو و مرجان و در دیگری فقط لولو چون مفهومش عام است.

مثلا دو سبد داریم یکی پر از انگور دیگری پر از سیب، بگویند در این دو سبد انگور و سیب وجود دارد... یعنی حتما در هر دو هم سیب و هم انگور وجود داره؟

می‌دانید که این گونه نیست.

***

شبهه‌ی سی و پنجم: فکر کردن توسط قلب در سینه

-أَفَلَم يسِيرُوا فِي الْأَرضِ فتَكُونَ لَهم قُلُوب يعقِلُونَ بِها أَو آذَانٌ يسمعونَ بِها فَإِنَّها لَا تَعمى الْأَبصار ولَكِن تَعمى الْقُلُوب الَّتِي فِي الصدورِ (حج:۴۶) ترجمه: «آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه‌هاست کور است».

وإِنَّ ربك لَيعلَم ما تُكِنُّ صدورهم وما يعلِنُونَ (نمل:۷۴) ترجمه: «و در حقیقت پروردگار تو آنچه را در سینه‌هایشان نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند نیک می‌داند».

-يعلَم ما فِي السماواتِ ولْأَرضِ ويعلَم ما تُسِرُّونَ وما تُعلِنُونَ واللَّهُ علِيم بِذَاتِ الصدورِ (تغابن:۴) ترجمه: «آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند و آنچه را که پنهان می‌کنید و آنچه را که آشکار می‌دارید میداند و خدا به ذات سینه‌ها داناست».

در آیات فوق و بسیاری آیات دیگر قرآن و همچنین در سنت، تفکر، ایمان، احساس و امثالهم به قلب درون سینه نسبت داده شده است که غلطی فاحش است. مثلا خلیفه‌ی چهارم علی می گوید: " -به رگهای درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف‌ترین اعضای درونی اوست و آن قلب است که چیزهایی از حکمت و چیزهایی ضد آن در او وجود دارد" (نهج البلاغه حکمت ۱۰۵). در هیچ جائی در قرآن و سنت حتی اشاره‌ای به مغز بعنوان محل ادراک نشده است. این خطا در گذشته‌ی تاریخ بشری و در تمام ملل شایع بوده است در گذشته بشر نمی‌دانست که مغز درون جمجمه چکاره است و تمامی درک و احساس را به قلب نسبت می‌داد در حالی که قلب یک پمپ ساده‌ی عضلانی است. محمد هم این غلط را از محیطش گرفته و به اسم خدا وارد قرآن کرده است. و این دلیل قطعی است بر اینکه قرآن ساخته‌ی محمد است.

پاسخ به شبهه:

نمیدانم شبهه‌افکن این مطالب را در چه زمانی نوشته است، ولی اکنون در عصر ارتباطات دیگر واقعیت‌های علمی بر کسی پوشیده نیست. تا سالها پیش اگر می‌گفتند قلب فکر می‌کند و در فهم و ادراک ما موثر است کسی باور نمی کرد ولی خوشبختانه در دنیای امروز تحقیقات فراوانی این مهم را به اثبات رسانده است.

چه زیادند افرادی که قلب خود را از دست می‌دهند و در عمل پیوند قلب، قلب شخص دیگری را در سینه‌ی آنها جای می‌دهند، اما در کمال ناباوری مشاهده می شود که علایق و سلایق آن فرد صاحب قلب (صاحب اصلی) به فرد دوم (که قلب را برای آن کار گذاشته‌اند) منتقل می‌شود.

قبل از هر چیز ببینیم پروردگار منّان در قرآن چه فرموده اند:

ولَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف:۱۷۹)

«ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند».

همانگونه که مشاهده می‌کنیم پروردگار منّان فرموده دلهایی دارند که با آن نمی‌فهمند. اسلام‌ستیزان می‌گویند این یک ایده‌ی قدیمی است چون هزاران سال قبل مردم تصوّر می‌کردند که قلب مرکز تفکر است و قرآن هم که در ۱۴ قرن قبل نگاشته شده تفکّر مردم همان زمان را تبعیت کرده است. قبل از اینکه هر گونه توضیحی به این نکته توجه بفرمایید:

حال اگر حرف قرآن درست درآمد، به نظر شما عکس‌العمل اسلام‌ستیزان چه خواهد بود؟ به قرآن ایمان می‌آورند؟

خیر!!! مستقیم می‌گویند، خب قرآن که هنری نکرده، مردم قبل از او هم در هزاران سال قبل این را می‌دانستند!!!

می‌خواهم بگویم آن‌ها به هیچ صراطی مستقیم نیستند و بهانه‌گیری، عیب‌جویی و خصومتِ با اسلام در پوست و گوشت و خونشان آمیخته شده غیر از اینکه به درگاه خداوند متعال توبه نمایند.

حال به بررسی موضوع می‌پردازیم.

در سال ۲۰۰۲ محققانی از دانشگاه آریزونای آمریکا با همکاری پژوهشگران دانشگاه هاوایی تحقیقاتی را بر روی ۱۰ نفر -که قلب خود را از دست داده و قلب شخص دیگری را در سینه‌ی خود پیوند زدده بودند- انجام دادند..

این ۱۰ نفر را از نقاط مختلف آمریکا انتخاب کردند و سوال‌های مربوطه را از "خانواده و دوستان فرد گیرنده‌ی قلب" و "خانواده و دوستان فرد دهنده‌ی قلب" پرسیدند. نتایج بسیار شگفت‌انگیز بود آنها به وضوح مشاهده کردند که موارد زیر از فرد قلب دهنده به فرد گیرنده منتقل شده است:

۱. علاقه‌مندی‌های غذایی (food)

۲. سبک و نوع موسیقی (music)

۳. علاقه‌ی هنری (art)

۴. مسائل جنسی (sexual)

۵. تفریحات (recreational)

۶. سلیقه‌ی حرفه‌ای (نوع حرفه) (career preferences)

۷. موارد خاصی از ادراکات، از نام‌ها و تجربیاتِ حسیِ مربوط به اهدا کنندگان.

در متن تحقیق و مصاحبه مواردِ جالبی وجود دارد که یک نمونه را با هم می‌خوانیم:

قلب یک دختر ۱۴ ساله (که ژیمناستیک‌کار است و با یک سانحه‌ی ورزشی مواجه می‌شود) را برای یک مرد ۴۷ ساله پیوند می‌دهند، همسر آن مرد می‌گوید شوهرم مثل دختر بچه‌ها شده است! با صدای بلند می‌خندد، حرکات عجیب و غریب انجام می‌دهد، او تصور می‌کند که ۱۴ ساله است... حتی گاهی اوقات بی‌خودی پرش انجام می‌دهد!!! (ژیمناستیک کار بود صاحب قلب...)

این لینکِ دانلود مقاله و گزارش تحقیق:

http://www.newdualism.org/nde-papers/Pearsall/Pearsall-Journal%20of%20Near-Death%20Studies_2002-20-191-206.pdf

می‌توانید خود آن را دانلود کنید و مطالعه بفرمایید.

افرادی که اهل تحقیق می‌باشند می‌توانند این عبارت را در گوگل تایپ بفرمایند و با انبوه مطالب در این زمینه مواجه شوند:

Changes in heart transplant recipients that parallel the personalities of their donors

در ادامه باید بدانیم که چگونگی این عملکردهای قلب هنوز هم برای بشر ناشناخته است!

اما با وجود این دلایل معتبر علمی (که قلب سوای پمپاژ خون در ادراکیات و شناخت هم نقش دارد) اسلام‌ستیزان به قرآن خرده می‌گیرند که با علم روز در تضاد است! حقیقتا "باید گفت" ای منتقدان قرآن بهانه‌های شما با علم در تضاد است" وگرنه قرآن تضادی با علم و دانش ندارد. دلایل دیگری هم وجود دارد ولی یاد این شعر افتادم که می‌گوید:

دل بگفتا علم لدنی هوس است — بگو تو را آنچه در دسترس است

گفتم الف.گفت دگر؟گفتم هیچ — گر در خانه کس است،یک حرف بس است

و از اقامه‌ی دلایل بیشتر منصرف شدم.

اما مطمئنم مخالفان بعد از خواندن این دلایل می‌گویند خب قدیمیان هم که می‌دانستند قلب مرکز تفکر است! پس اسلام زیاد حرف مهمی نزده است...! و مثل همیشه به آنها می‌گوییم، شما یک سند بیاورید که کسی این را به پیامبر(صلی الله علیه و سلم) یاد داده تا حرف شما را قبول کنیم.

***

شبهه‌ی سی و ششم: زنده کردن زمین بعد از مرگ

در آیات متعدی در قرآن آمده است که خدا زمین مرده (زمین در زمستان) را در بهار زنده می‌کند گیاه و موجودات زنده‌ی دیگر ایجاد می‌کند. مثلا:

-والله الَّذِي أَرسلَ الرِّياح فَتُثِيرُ سحابا فَسقْنَاه إِلَى بلَدٍ ميتٍ فَأَحيينَا بِهِ الْأَرض بعد موتِها كَذَلِك النُّشُور (فاطر:۹) ترجمه: «و خدا همان کسی است که بادها را روانه می‌کند پس (بادها) ابری را برمی‌انگیزند و (ما) آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم و آن زمین را بدان (وسیله) پس از مرگش زندگی بخشیدیم رستاخیز (نیز)چنین است».

-يخْرِج الْحي مِنَ الْميتِ ويخْرِج الْميت مِنَ الْحي ويحيِي الْأَرض بعد موتِها وكَذَلِك تُخْرَجونَ (روم:۱۹) ترجمه: «(خدا) زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد و بدین گونه (از گورها) بیرون آورده می‌شوید».

در صورتی که ما می‌دانیم در زمستان تخم گیاهان و حشرات وجود دارند و زنده‌اند و در بهار در شرائط مناسب رشد می‌کنند. درواقع گیاه و حیوان از خاک مرده بوجود نمی‌آیند. این خطای محمد نشان می‌دهد که محمد نمی‌دانسته که مثلا دانه‌ی گندم زنده است. و این دلالت دارد که این کلام از محمد است نه از خدا.

پاسخ به شبهه:

در این شبهه هم مرتکب اشتباه همیشگی شده است و نمی‌داند که خدای رحمن(سبحانه و تعالی) طبیعت زمستانی را به موجودی مرده تشبیه کرده است، نه اینکه آن را مرگ مطلق بداند.

به نظر من حتی طرح همچین شبهاتی توهین به شعور مخاطب تلقی می‌شود.

بارها در جریان نقد این شبهات اعلام نموده‌ام می توانیم طبق این قاعده خیلی از ضرب‌المثل‌ها را هم مردود اعلام کنیم..

مثلا بگویند فلانی چند تا پیراهن بیشتر پاره کرده است، می‌توانیم بگوییم نادرست است او هرگز پیراهن پاره نکرده بلکه وقتی پیراهن‌هایش کهنه شده آنها را دور انداخته است!

در حالی که اینجا منظور تجربه‌ی بیشتر است، اصلا بحث پیراهن نیست.

ولی طراح این شبهه سبب خیری را هم فراهم نمود که این سوال را از ناباوران و تکرار کنندگان این شبهه بپرسیم:

می‌گویید: "درواقع گیاه و حیوان از خاک مرده بوجود نمی‌آیند. شما که این را می دانید!
پس چرا برای آغاز حیات بر روی کره‌ی زمین می‌گویید بوجود آمدن حیات از مواد بی جان می‌شود و هیچ اشکالی ندارد؟ چرا می‌گویید بصورت بسیار اتفاقی در دریاهای اولیه مواد معدنی تبدیل به اسید آمینه (مواد آلی، زنده) شدند؟

چرا آنجا را قبول دارید ولی اینجا را رد می‌کنید؟ (که در آنجا واقعا در اشتباه هستید، در اینجا فقط یک تشبیه انجام شده و موجود زنده است ولی در آنجا هیچ حیاتی وجود ندارد).

***

شبهه‌ی سی و هفتم: آیا همه‌ی موجودات زوجند؟

وَ مِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (ذاریات:49) ترجمه: «و از هر چیزی دو زوج آفریدیم شاید شما عبرت گیرید».

آیه‌ی فوق می‌گوید که هر چیزی در جهان بصورت زوج وجود دارد که غلطی فاحش است. آیا فوتون زوج است؟ آیا زمین زوج است؟ آیا ماه زوج است؟ آیا خورشید زوج است؟ حتی در بسیاری از موجودات زنده ساده از نظر تکاملی زوجیت وجود ندارد. باکتریها و ویروسها که بیشترین و گسترده‌ترین موجودات زنده در کره‌ی زمین هستند زوج نیستند. این درک غلط از یک انسان معمولی در زمان محمد تا حدودی قابل پذیرش است چون موجودات زنده‌ی بزرگی که با آنان سر و کار داشت زوج بودند و اطلاعی هم از موجودات دیگر مخصوصا میکروبها نداشتند. محمد هم این درک غلط خود را وارد قرآن کرده است. منتهی محمد این غلط را بدتر کرده است چون زوجیت را به همه‌ی موجودات (جاندار و بی‌جان) نسبت داده است. اشکال دیگر این آیه اینست که چه ربطی بین زوجیت و عبرت گرفتن وجود دارد؟ آیا اگر موجوداتی زوج نباشند نمی‌توان در مورد آنان اندیشید و عبرت گرفت؟

پاسخ به شبهه:

مشکل شبهه‌افکن این است که مفهوم زوجیت را فقط در مساله‌ی «جنس» خلاصه کرده است و تصور می‌کند اگر گفتیم فلان موجود زوج است فقط باید یک شریک جنسی داشته باشد (نر و ماده).

در حالی که این طرز فکر اشتباه است، مفهوم زوج بسیار گسترده‌تر از این مسائل می‌باشد.

به عنوان مثال کفش‌های ما زوج هستند، آیا می‌توانیم بگوییم یکی نر است و دیگری ماده!؟

خیر، اینگونه نیست. (بهشت و جهنم، عاقل و نادان، دو کلید در کنار هم، کوه و دره و... نیز شامل قاعده‌ی زوجیت می شوند).

تمام مواردی که مثال زده است (فوتون، ماه، زمین، باکتری، ویروس و...) می توانند در حیطه‌ی خود با گزاره‌های مشابه زوج شوند.

مثلا فوتون با یک فوتون دیگر، ماه با یک قمر دیگر یک زوج شوند، زمین با یک سیاره دیگر، خورشید با ستارگان دیگر، ویروس با ویروس‌های دیگر و...

اما در پایان گفته:

"اشکال دیگر این آیه اینست که چه ربطی بین زوجیت و عبرت گرفتن وجود دارد؟ آیا اگر موجوداتی زوج نباشند نمی‌توان در مورد آنان اندیشید و عبرت گرفت؟"

که در پاسخ می‌گوییم، الله أعلم منظور آیه این است که فقط خداوند باری تعالی احد و یکتا است و غیر از او یکتایی وجود ندارد و زوجیت به تمام گزاره‌ها راه یافته است.

اتفاقا این فراوانی و زوجیت برای عاقلان بسیار پند دهنده می‌باشد و بیانگر قدرت و حکمت الهی است.

شبهه‌ی سی و هشتم: آیا زمان مرگ هرکس از قبل بطور قطعی تعیین‌شده است؟

در قرآن و سنت گفته شده که زمان مرگ افراد از قبل تعیین شده و قطعی و لایتغیر است. مثلا :

-ولن يؤَخِّرَ اللهَّ نَفْسا إِذَا جاء أَجلُها واللهَّ خَبِيرٌ بِما تَعملُونَ (منافقون:۱۱) ترجمه: «و هرکس مرگش فرا رسد هرگز خدا به تاخیر نمی‌افکند و خدا به آنچه می کنید آگاه است».

-هو الَّذِي خَلَقَكُم من طِينٍ ثُم قَضَى أَجلاً وأَجلٌ مسمى عِنده (انعام:۲) ترجمه: «اوست کسی که شما را از گل آفرید آنگاه مدتی را (برای شما عمر) مقرر داشت ومرگ حتمی نزد اوست».

-وما كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَموت إِلاَّ بِإِذْنِ الله كِتَابا مؤَجلا (آل عمران:۱۴۵) ترجمه: «و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد، سرنوشتی است معین».

يقُولُونَ لَو كَانَ لَنَا مِنَ الأَمرِ شَيء ما قُتِلْنَا هاهنَا قُل لَّو كُنتُم فِي بيوتِكُم لَبرَزَ الَّذِينَ كُتِب علَيهِم الْقَتْلُ إِلَى مضَاجِعِهِم (آل عمران:۱۵۴) ترجمه: «می‌گفتند اگر ما را در این کار سهمی [بود و وعده پیامبر واقعیت داشت] در اینجا (جنگ) کشته نمی‌شدیم بگو اگر شما در خانه‌های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعا به سوی قتلگاههای خویش می‌رفتند».

این ادعای غلطی است و با بدیهیات دانش امروز نمی‌سازد. قطعا تغذیه مناسب، بهداشت و درمان در افزایش طول عمر مؤثرند و بهمین دلائل است که متوسط طول عمر بشر با پیدایش دانش جدید افزایش یافته است. اگر مرگ زمان قطعی و از قبل تعیین شده‌ای داشت بشر نیازی به مداوا و رعایت بهداشت نمی دید. اگر بیمار مداوا شود در بسیاری موارد زنده می ماند و عمر بیشتری خواهد داشت. و بهمین دلیل است که مردم بدنبال بیماری بسوی درمان می روند و از خطرها می‌گریزند و در حفظ جان خویش تلاش می کنند.

پاسخ به شبهه:

بله مرگ هرکس از قبل به طور قطعی تعیین شده است، ولی این تعیین؛ شرایطی دارد و به همین سادگی نیست.

برداشت نویسنده باز هم اشتباه است.

اولا مرگ یک قانون است و همه‌ی ما مخلوقات روزی خواهیم مرد ولی در این بین جهت تعیین زمان مرگ و و حتی کلیه‌ی امور دیگر یک قانون کلی وجود دارد:

حیطه‌ی کار بشر «چه کنم و چه نکنم» می باشد و حیطه‌ی کار پروردگار «چه شود و چه نشود».

همچنین قانون کلی دیگری هم وجود دارد که می‌گوید دنیا، دنیای اسباب است؛ یعنی اگر مواظب خود باشیم و امور ایمنی را رعایت کنیم ، دیرتر زمان مرگ ما فرا می‌رسد، اما اگر مواظب نباشیم زود تر فرا می‌رسد..

ولی طبق قاعده‌ی اولی که بیان کردیم میل پرودگار در این پروسه دخیل است، یعنی حتی اگر خیلی مواظب خود باشیم اما خداوند بخواهد بمیریم باز هم خواهیم مرد و در تقابل با آن اگر تمام مصائب دنیا بر سر ما بیاید ولی خدا نخواهد بمیریم، نخواهیم مرد.

افراد زیادی هستند که تغذیه‌ی مناسب هم دارند و بیمار هم نیستند و شرایط آن‌ها کاملا بر وفق مراد است ولی باز هم ناگهان در بحبوبه‌ی جوانی خواهند مرد. ولی افرادی داریم که در اوج بیماری و عذاب و سختی هستند ولی باز هم نمی میرند، خداوند خود صلاح می‌داند که تا چه زمانی بنده‌اش را در این کارزار آزمایش (زندگی دنیایی) زنده بگذارد یا بمیراند.

ما نمی‌دانیم که خداوند مرگ ما را بر اساس قانون اسباب قرار داده یا خارج از جهان اسباب، لذا طبق همان قاعده‌ی «چه کنم و چه نکنم» باید مواظب خود باشیم و در جهت بهداشت و خوراك و ایمنی احتیاط لازم را رعایت نماییم، هیچ کس نمی‌داند خداوند در حیطه‌ی کار خودش یعنی «چه شود و چه نشود» چه نوع مرگی را برای او رقم زده است. ولی بی‌شک در هر حالتی که باشد مرگ ما در دست خداوند است.

پس اشکال شبهه‌افکن کاملا مردود است.

***

شبهه‌ی سی و نهم: آیا در جهان نقص وجود ندارد؟

الَّذِي خَلَقَ سبع سماواتٍ طِباقًا ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحمنِ مِن تَفَاوتٍ فَارجِعِ الْبصرَ هلْ تَرَى مِن فُطُورٍ [٣] ثُم ارجِعِ الْبصرَ كَرَّتَينِ ينقَلِب إِلَيك الْبصرُ خَاسِأً وهو حسِيرٌ (ملک:۳-۴) ترجمه: «همان (خدائی)

که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید در آفرینش آن (خدای) بخشایشگر هیچ گونه تفاوتی نمی‌بینی بازبنگر آیا نقصانی می‌بینی باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد».

در آیات فوق آمده است که در جهان هیچگونه اختلاف و عیب و نقصانی نیست. مؤمنین چون معتقدند که کلیه‌ی اجزاء جهان توسط خالق عاقل عالم حکیمی ساخته شده‌اند بنابراین نمی‌توانند قبول کنند که در جهان عیب و نقصی وجود داشته باشد چون نقص با علم و حکمت خدا ناسازگار است. و تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌گویند ساخت جهانی بهتر از این اصلا امکان‌پذیر نیست اما واقعیت ملموس قابل فهم برای همگان اینست که جهان پر از زیبائی و کمال و هماهنگی و همچنین پر از اختلاف و تفاوت و نقصان است. آیا سنگها و مواد سرگردان در فضای بیکران وجود ندارند؟ آیا برخورد سیاره‌ها باهم و فروپاشی سیارات و ستارگان وجود ندارد؟ آیا آسیبهای حیاتی توسط اشعه‌ی ماوراء بنفش خورشید ایجاد نمی‌شود؟ آیا حیات موجودات در معرض خطاهای ژنتیکی نیست؟ آیا منابع رادیواکتیو و مواد شیمیائی و اشعه‌های مختلف موجب جهشهای ژنتیکی مرگبار یا نقصان‌آور در موجودات زنده نمی‌شوند؟ آیا زلزله و سیل و طوفان و انواع ویروسها و باکتریهای بیماریزا وجود ندارند؟ و هزاران نمونه‌ی دیگر. بنابراین، آیات فوق محتوی یکی از بدیهی‌ترین خطاهای علمی قرآنند.

پاسخ به شبهه:

این همان شبهه‌ی تکراری برهان شر می‌باشد که به کرّات پاسخ داده‌ایم..

هیچ نقصی در جهان وجود ندارد ؛ هر چه است یا امور طبیعی و بدیهی خلقت می باشد یا ضرری از جانب انسانها ، انسانهایی که دارای نیروی اختیار می‌باشند و با دستان خود مشکلاتی همچون فقر و بیماریها را بوجود آورده‌اند، به داستان‌سرایی‌هایش کاری نداریم در آخر چند سوال مطرح کرده که همانها را پاسخ می‌دهیم إن شاء الله.

شبهه‌افکن:

آیا سنگها و مواد سرگردان در فضای بیکران وجود ندارند؟

پاسخ:

خوب این کجایش نقص است؟

گفتیم که همه‌ی مخلوقات پایانی دارند، ستارگان و سیارات هم به همین شکل، روزی عمرشان به پایان می‌رسد بیشتر شهاب‌سنگها تکه‌*های* کنده شده از خرده‌سیاره‌های سرگردان در منظومه شمسی‌اند، برای بررسی و تحقیق در مورد فضا باید میلیاردها دلار هزینه کرد، ولی این سنگ‌ها به طور مجانی گاهی اوقات به سطح زمین می آیند، این نقص است؟ یا خدمت به آموخته‌های بشر؟!

شبهه‌افکن:

آیا برخورد سیاره‌ها باهم و فروپاشی سیارات و ستارگان وجود ندارد؟

پاسخ:

این از دیدگاه شما نقص است، برخورد ستاره‌ها چه خللی در کار جهان ایجاد کرده است؟

این موارد در فضا کاملا طبیعی هستند، به هر حال ستارگان به نوعی متولد می‌شوند و به نوعی نابود می گردند! (در یک روند کاملا طبیعی).

اگر از دید شما به مسائل نگاه کنیم، خوردن آهو توسط پلنگ هم نقص می‌باشد، ولی آیا این گونه است؟ خیر. این موارد جزو قانون طبیعت می‌باشند (و در مورد فضا از قوانین فضا و آسمان می‌باشند).

شبهه‌افکن:

آیا آسیبهای حیاتی توسط اشعه‌ی ماوراء بنفش خورشید ایجاد نمی‌شود؟

پاسخ:

کجا و در چه شرایطی؟

این که انسانها لایه‌ی اوزون را بخاطر زیاده‌خواهی (تولید انبوه کارخانه‌ها و به طبع آن گازهای گلخانه‌ای) نابود کرده‌اند، نقص جهان تلقی می‌شود؟ پس افعال بشر چه؟ انتظار دارید انسانها هر کاری که دلشان می خواهد انجام دهند و هیچ اتفاقی در دنیای پیرامون ما رخ ندهد!

یا زمانی که افرادی مجبورند روز و شب زیر نور آفتاب کارگری کنند (به دلیل تقسیم نامتوازن ثروت توسط انسانهای زیاده خواه)و آسیب ببینند، این نقص خلقت است؟

شبهه‌افکن:

آیا حیات موجودات در معرض خطاهای ژنتیکی نیست؟ آیا منابع رادیواکتیو و مواد شیمیائی و اشعه‌های مختلف موجب جهش‌های ژنتیکی مرگبار یا نقصان‌آور در موجودات زنده نمی‌شوند؟

پاسخ: دلیل ایجاد جهش‌های مخرب ژنتیکی چیست؟

استفاده سیگار و مواد مخدر و آلودگی هوا و رعایت نکردن بهداشت و استفاده‌ی نادرست از سموم کشاورزی و ساطع کردن امواج مضر جاسوسی و بی کیفیتی محصولات و پلاستیک و میوه‌های گلخانه‌ای و...

آیا همه‌ی این موارد، خطای انسانی نیستند؟

برای امور طبیعی هم رعایت نکردن امور ایمنی باعث بروز بیماری و مشکلات می‌شود و باز خطای انسانی است (مثلا کار در معادن و جذب پرتوهای خطرناک و...)

بارها شنیده‌ام می گویند خدا که می تواند چرا جلوی آن را نمی گیرد، پاسخ این است که جهان، جهانِ اسباب است، و انسانها دارای اختیار می‌باشند.

در مرحله‌ی اول خلقت، بنا بر این نبوده که خداوند(سبحانه و تعالی) وارد عمل شود و جلوی اختیار انسانها را بگیرد.

اینکه بنا بر این نیست و خداوند نمی‌خواهد (بنا بر حکمت خاص، دنیا را سرای آزمایش قرار داده) عده‌ای تصور می کنند العیاذ بالله خداوند نمی‌تواند، ولی این نگرش اشتباه است.

شبهه‌افکن:

آیا زلزله و سیل و طوفان و انواع ویروسها و باکتریهای بیماریزا وجود ندارند؟ و هزاران نمونه‌ی دیگر.

پاسخ:

زلزله و طوفان و سیل و آتش‌سوزی جنگل‌ها و ریزش کوه و باقی اموراتی که انسان تحت عنوان بلایای طبیعی از آن یاد می کند برای انسانها مضر می‌باشد ولی برای دیگر موجودات بسیار مفیدند، زیرا باعث احیای اکوسیستم‌ها می‌شوند. و طی پس‌خورهای منفی انواع ناملایمات را از طبیعت حذف می کنند. (به عنوان مثال، در جنگلی که خود به خود آتش می گیرد، درختان پیر و بیمار هم می‌سوزند و در نهایت بعد از سالیان متمادی یک جنگل پر انرژی و احیا شده دوباره در آن منطقه می‌روید. یا زمانی که سیلاب می‌آید، انواع املاح و مواد معدنی از کوهستان‌ها به دشت ها می آیند و این اثرات مفیدِ فراوانیِ به همراه دارد.

متاسفانه ما انسانها آنچه برایمان مفید باشد را خوب می‌دانیم و آنچه برای ما مضر باشد به او می گوییم بد! ما تصور نمی کنیم شاید این نوسانات طبیعت برای دیگر موجودات مفید باشند.

لذا ما نباید انقدر خودخواه باشیم و به چیزی که به ضرر انسانهاست بگوییم ؛ نقص طبیعت می‌باشد.

اگر شخصی بپرسد پس حق انسانها در این بین چه می شود؟

می‌گوییم خداوند به انسانها نیروی تفکر داده که این نوسانات را مهار کنند، مثلا انسان باید بداند که در نزدیکی رودخانه ساختمانی احداث نکند، چون احتمال دارد رودخانه طغیان کند.

یا اگر ساختمانی چند طبقه ایجاد می‌کند اصول ایمنی را رعایت نماید تا آسیب‌های زلزله را به حداقل برساند.

اگر در کشورهای جنوب شرق آسیا باران‌های موسمی و... می‌آید، کشورهای همجوارش تا این اندازه ثروتمند هستند باید به آن مردم فقیر کمک کنند که حداقل ضرر را متحمل شوند یا به آنها کمک کنند منازل محکمی ایجاد نمایند... خلاصه این مشکلات با نیروی تعقل و اختیار آدمی قابل رفع است.

در مورد باکتری‌های بیماریزا هم، حتما انسان فعالیتی انجام می‌دهد که این باکتری‌ها وارد بدن او می‌شوند و مریض می‌گردد..

لذا بازهم طبق اختیار خود انسانها این امور برطرف می‌گردد. هرکدام فلسفه‌ی خاص خود را دارند و برای طبیعت برکات خود را منتقل می‌کنند لذا نمی‌توان گفت چون برای انسان ضرر دارد نباید وجود داشته باشد.

***

شبهه‌ی چهلم: آیا آب از سنگ بیرون می‌آید؟

در آیه‌ی زیر سنگ را با قلب یهود مقایسه کرده و گفته قلب شما از سنگ هم سختتر است چون از دل سنگ آب بیرون می‌زند.

-ثُم قَست قُلُوبكُم من بعدِ ذَلِك فَهِي كَالْحِجارةِ أَو أَشَد قَسوةً وإِنَّ مِنَ الْحِجارةِ لَمَا يتَفَجرُ مِنْه الأَنْهار وإِنَّ مِنْها لَمَا يشَّقَّقُ فَيخْرُج مِنْه الْماء وإِنَّ مِنْها لَمَا يهبِطُ مِنْ خَشْيةِ اللهِ وما الله بِغَافِلٍ عما تَعملُونَ (بقره:۷۴)

ترجمه: «سپس دلهای شما بعد از این سخت گردید همانند سنگ یا سختتر از آن چرا که از برخی

سنگها جویهایی بیرون میزند و پارهای از آنها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزد و خدا از آنچه می کنید غافل نیست».

واضح است که از سنگ آب تولید نمی‌شود و آب از بین شکافهای سنگ عبور می کند و خارج می‌شود. بنابراین، هم این مثل غلط است و هم تصور اینکه واقعا سنگ آب دارد غلط است.

پاسخ به شبهه:

در آیه‌ی شریفه منظور این است که حتی سنگ با چکه‌های آب سوراخ می‌شود (در غارها و کوهستانها و... به کرات همچین چیزی پیش می‌آید) ولی قلب ناباوران ظاهرا از سنگ هم سخت‌تر است که با این همه چکه (برهان‌های زیاد) سوراخ نمی‌شود و تاثیر نمی پذیرد.

ببینید چه چیزی را اشکال تلقی کرده است!

واقعا توجه به این شبهات، برای آشکار ساختن چهره نویسنده و مشخص کردن نیت شومش کافیست. او با طرح این گونه شبهات، آن هم با زبان بسیار ساده! مشخص است که می‌خواهد یک قشر بی‌اطلاع از مسائل دینی و قرآنی را فریب دهد.

می‌خواهد افرادی را فریب دهد که اصلا این مطالب را نمی‌خوانند، فقط بدانند همچین شبهه‌ای وجود دارد و برای از راه بدر شدنشان کافیست!

***

شبهه‌ی چهل و یکم: لمس جن یا شیطان

الَّذِينَ يأْكُلُونَ الرِّبا لاَ يقُومونَ إِلاَّ كَما يقُوم الَّذِي يتَخَبطُه الشَّيطَانُ مِنَ الْمس (بقره:۲۷۵) ترجمه: «کسانی که ربا می‌خورند، برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، او را دیوانه کرده است».

قدما و حتی بعضی قبائل عقب‌افتاده امروز بر این باورند که بیماریها مخصوصا بیماریهای روانی در اثر تماس یا وارد شدن جن و شیطان به بدن فرد ایجاد می‌شود. محمد این خرافه را وارد قرآن کرده است.

پاسخ به شبهه:

در خصوص دیوانه شدن و اذیت و آزار اجنّه، مطالب زیادی از لحاظ نقلی در کتاب‌های دینی وجود دارد ولی نباید انتظار داشته باشیم که ژورنال‌های بین المللی و مراکز علمی تحقیقاتی در حوزه‌ی علوم تجربی این مسائل را شرح و بسط داده باشند.

چون جن یک موجود متافیزیکی می‌باشد و فیزیك هرگز نمی‌تواند آن را بررسی کند و ماده نیست تا ماده‌گرایان بتوانند آن را کشف کنند.

حتی در خصوص تاثیراتی که بر آدم‌ها دارند، این تاثیرات روحی هستند نه جسمی! و روح هم جزو امور متافیزیکی می‌گردد و بشر درمورد آن هیچ چیزی نمی‌داند، خدای رحمان(سبحانه و تعالی) در مورد روح به پیامبر می‌فرماید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (إسرا:۸۵) «از تو (ای محمّد!) درباره‌ی روح می‌پرسند (که چیست؟). بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است. چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

به همین خاطر نباید انتظار داشت که متخصصان علوم تجربی و حتی روانشناسان در این زمینه اطلاعات چندانی داشته باشند.

در زمینه‌ی مسائل متافیزیکی تنها منبع ما قرآن و سنت می‌باشد، آنچه از قرآن و احادیث صحیح رسول اکرم(صلی الله علیه و سلم) به ما رسیده باشد می‌پذیریم.

اثبات عقلی جن بر می‌گردد به اثبات عقلی قرآن و نبوت رسول اکرم(صلی الله علیه و سلم) چون ما بخاطر اشاره‌ی آنها این امور غیبی را پذیرفته‌ایم. لذا اگر کسی گفت وجود جن را از لحاظ عقلی به ما ثابت نمایید ما باید قرآن و سنت را به آنها ثابت کنیم، زیرا با اثبات من الله بودن آنان محتوایشان هم پذیرفته می‌شود. (که به کرات من الله بودن قرآن و نبوت رسول اکرم(صلی الله علیه وسلم) را بصورت عقلی ثابت کرده‌ایم).

اما چیزی که برای بنده بسیار جالب توجه می‌باشد مبحث تکرار است.

بی‌شک امور اتفاقی تا این اندازه تکرار نمی‌شوند، تمام افرادی که جن‌زده هستند وقتی یک فرد متخصص در این زمینه روی آنها رقیه‌ی شرعی می‌خواند واکنش‌های مشابه انجام می‌دهند و در نهایت خوب می‌شوند.

همین الان روی گوگل بنویسید، رقیه‌ی شرعی و خروج جن.

ببینید چقدر در این زمینه فیلم‌های مشابه وجود دارد! اگر دروغ است، اگر اتفاقی این چنین شده، اگر یک بیماری روانی است و ربطی به جن ندارد، اگر... چرا همه‌ی این افراد با تلاوت قرآن چنین واکنشی نشان می‌دهند!

اصلا فرض محال ناباوران را قبول می‌کنیم، قرآن یک کتاب عربی نوشته‌ی محمد است (العیاذ بالله) چرا فردی که بیمار روانی است با آن از خود بی‌خود می‌شود و فریاد می‌زند که بس کن و ادامه نده! چرا با دیگر متن‌های عربی این چنین نمی‌شود؟

بهر حال ناباوران میل خودشان است ولی من نمی‌توانم سر خودم را کلاه بگذارم و از این امور بی‌تفاوت عبور کنم لذا زمانی که خداوند متعال می‌فرماید افراد رباخوار روز قیامت مانند دیوانه‌ها زنده می‌شوند، می‌گوییم پرودگارا هر چه شما بفرمایید همان گونه است و خاضعانه دعا می‌کنیم که ما را از رباخواری موصون بدار، آمین.

درخواستی از شما:

عزیزان قرار بود این کتاب در مرحله ی اول چاپ شود و پس از آن (بعد از مدت ها) پی دی اف آن را منتشر نماییم، ولی چون چاپ به زمان زیادی نیاز دارد و آن زمان فقط برای داخل ایران کاربرد خواهد داشت، از طرفی چون نیاز به همچین کتاب هایی در جامعه ی اسلامی بسیار شدید است (بعد از مشورت با دوستان و توکل به الله متعال) تصمیم گرفتم اول آن را در فضای مجازی منتشر نمایم.

و بعد از استفاده ی جوانان، آن را به انتشارات بفرستم و چاپ نمایم، تا وارد کتابخانه ها شود و ... لذا از شما عزیزان انتظار می رود اگر از این مطالب استفاده می نمایید حتما نام کتاب و مشخصات را قید بفرمایید تا بعدا برای چاپ مشکلی پیش نیاید.

همچنین از همه ی شما مخاطبان عزیز طلب دعای خیر دارم، امیدوارم در لحظات ویژه ای که با خدای خود خلوت می کنید بنده ی حقیر را فراموش ننماید...

االهم صلی علی محمد و آل محمد

و ما توفیقی الا بالله.

"رد شبهات ملحدين"

islamway1434

no_atheism

no_atheism

aparat.com/asteira